

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فصلنامه علمی

تاریخ روابط خارجی

مجله مطالعات تاریخی و سیاسی



مرکز مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه

سال بیست و پنجم، شماره ۹۸ - بهار ۱۴۰۳

صاحب امتیاز: وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران

• مدیر مسئول: محمدحسن شیخ الاسلامی

• سردبیر: محمدعلی کاظم بیگی

• مدیر داخلی: زینب احیائی

• هیئت تحریریه: داود آقائی استاد دانشگاه تهران، منصوره اتحادیه دانشیار بازنشسته دانشگاه تهران محسن خلیلی استاد

دانشگاه فردوسی مشهد، محمدباقر خرمشاد استاد دانشگاه علامه طباطبائی، محسن رحمتی دانشیار دانشگاه لرستان، سید

محمدکاظم سجّادپور استاد دانشکده روابط بین الملل وزارت امور خارجه، عباس قدیمی قیداری استاد دانشگاه تبریز

محمدعلی کاظم بیگی دانشیار دانشگاه تهران، الهامه مفتاح استادیار بازنشسته پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

احمد نقیب زاده استاد دانشگاه تهران، شهرام یوسفی فر استاد پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

• مترجم چکیده انگلیسی: مؤسسه ترجمه ایران فرتاک

• ویراستار: زینب احیائی

• صفحه آراء، حروفچین و طراح جلد: سحر حسینی صنعتی

این فصلنامه در پایگاه استنادی علوم جهان اسلام و نیز ایران ژورنال نمایه شده و دارای ضریب تأثیر است.

دیدگاه‌های مؤلفین مقالات لزوماً به منزله دیدگاه فصلنامه تاریخ روابط خارجی نیست.

• طراحی، لیتوگرافی، چاپ و صحافی: اداره چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه

برای اشتراك سالانه، خواهشمندیم پرسش نامه اشتراك را تکمیل کنید و به نشانی فصلنامه ارسال نمایید.

● مشاوران این شماره: روح‌الله اسلامی، حمیدرضا بدافی، جهانبخش ثواب، محمدجعفر چمنکار محمدحسن
شیخ‌الاسلامی، خلیل شیرغلامی، زهرا علیزاده بیرجندی، محمدعلی کاظم‌بیگی و الهام ملک‌زاده

آدرس: تهران - خیابان شهید باهنر، خیابان شهید آقائی، مرکز مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، اداره
تاریخ شفاهی و مطالعات تاریخی

تلفن: ۲۲۸۰۲۶۴۱-۴۲

دورنگار: ۲۲۸۰۲۶۴۹

سایت: www.hfrjournal.ir

ایمیل: journalhistory3@gmail.com

راهنمای تدوین مقالات

○ مقاله‌های علمی با ضوابط و شرایط زیر جهت انتشار بررسی خواهند شد:

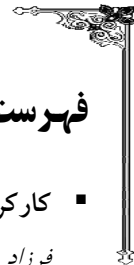
۱. موضوع مقاله در چارچوب روابط تاریخی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ایران با کشورهای دیگر جهان از آغاز تا انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ ش. / ۱۹۷۹ م. باشد. مسائل داخلی، رویدادهای مربوط به پس از انقلاب اسلامی و موضوع‌های بی‌ارتباط با تاریخ روابط خارجی ایران در چارچوب فعالیت این مجله نیست.
۲. مقاله با استفاده از روش‌های نوین و صحیح تحقیق و مآخذشناسی به صورت علمی و پژوهشی تهیه و ویرایش شده باشد.
۳. مقاله نباید قبلاً در مجله، کتاب، مجموعه مقالات، اینترنت و... به زبان فارسی منتشر شده باشد.
۴. مقاله شامل نام، چکیده فارسی و انگلیسی، واژه‌های کلیدی، مقدمه، بحث اصلی، نتیجه‌گیری، کتاب‌شناسی و پیوست‌ها (در صورت نیاز) باشد.
۵. چکیده فارسی هر مقاله کامل، مختصر، گویا و در یک صفحه (۱۵۰ تا ۲۰۰ کلمه) تهیه شده باشد.
۶. متن مقاله در محیط Word تایپ، ویرایش و به سامانه فصلنامه به آدرس hfrijournal.ir ارسال شود.
۷. مشخصات کامل نویسنده (نام، نام خانوادگی، رتبه علمی، آخرین مدرک تحصیلی، تلفن و نشانی پست الکترونیک) نوشته شود.

○ روش ارجاع به منابع در متن و پایان مقاله:

۱. ارجاع به منابع در متن مقاله اینگونه باشد که پس از نقل مطلب و در داخل پرانتز نام خانوادگی مؤلف و تاریخ چاپ کتاب و شماره صفحه مورد نظر نوشته شود: (صفا، ۱۳۵۴: ۸)
۲. فهرست منابع در آخر مقاله برحسب حروف الفبائی نام خانوادگی نویسنده به شکل زیر تنظیم شود:
الف) برای کتاب: نام خانوادگی و نام نویسنده، تاریخ انتشار، نام کتاب، شماره جلد، نوبت چاپ، نام مترجم، محل انتشار و نام ناشر.
ب) برای مقاله: نام خانوادگی و نام نویسنده، "عنوان مقاله"، نام نشریه، سال انتشار، شماره مجله و شماره صفحه.
ج) برای اسناد آرشیوی وزارت امور خارجه ایران: از چپ به راست: سال، کارتن، پوشه و شماره سند (۳- ۵- ۷- ۱۳۲۴ق.).

* * *

- استفاده از مطالب این فصلنامه با اشاره به نام مجله امکان‌پذیر است.
- فصلنامه در خلاصه کردن، اصلاح و ویرایش مقاله‌های پذیرفته شده آزاد است.
- فصلنامه در رد یا پذیرش مقاله‌ها آزاد است و مطالب دریافتی بازگردانده نخواهد شد.
- مسئولیت صحت مطالب مندرج در مقاله برعهده نویسندگان است و بیانگر دیدگاه‌های مرکز مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه نیست.



فهرست مطالب

- کارکردهای سیاسی خلعت بخشی و خلعت پوشی در مناسبات خارجی صفویان
فرزاد خوش‌آب/ علاء‌الدین شاه‌رخی..... ۳
- ویژگی‌های فرهنگی و اجتماعی ایرانیان دوره قاجار از منظر سفرنامه آدولفو ریبادنیرا
سانچز
الهام ملک‌زاده / محمدمسعود صادقی..... ۲۵
- تشکیل پلیس جنوب و راهبرد نظامی انگلیس برای استعمار ایران
نقی طبرسا..... ۴۷
- تشریفات پذیرش سفرا در دربار فتحعلی شاه قاجار
جعفر آقازاده / شبنم موسی‌نسب..... ۷۳
- نقش خاندان الکساندر میرزا گرجی در سیاست، فرهنگ و اقتصاد ایران معاصر
عباس پناهی / معصومه حنیفه / بامداد بهار..... ۹۷
- بررسی کارکردهای مدرسه علوم سیاسی در تحولات داخلی و خارجی ایران (طی
سال‌های ۱۳۰۶-۱۳۷۸ ش.)
حمزه حسینی..... ۱۱۷

کارکردهای سیاسی خلعت بخشی و خلعت پوشی در مناسبات خارجی صفویان

فرزاد خوش‌آب^۱

علاء‌الدین شاهرخی^۲

چکیده

خلعت به عنوان یکی از تقدیمی‌های عصر صفوی همواره از سوی مقامات بالادست به زیردستان اعطاء می‌شد. در واقع خلعت بخشی و خلعت پوشی در عصر صفوی به عنوان آیینی که گاهی جایگاه دولتمردان رده‌بالا را نسبت به دیگر سطوح مشخص می‌کرد، در مناسبات خارجی شاهان صفوی با دولت‌های خارجی اهمیت داشت. این پژوهش با روش گردآوری اطلاعات کتابخانه‌ای، کارکردهای خلعت بخشی و خلعت پوشی در مناسبات خارجی عصر صفوی را با رویکرد توصیفی-تحلیلی بررسی و تحلیل خواهد نمود. یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که خلعت به صورت مستقیم و غیرمستقیم از طرف شاهان به سفرای خارجی، دشمنان و صاحب‌منصبانی که در مناسبات خارجی نقش داشتند، اعطاء می‌شد. خلعت بخشی به صورت مستقیم به سفرای، دیدگاه و نوع نگاه شاه و دربار به کشورهای مذاکره‌کننده را مشخص می‌کرد و در مواجهه با دشمنان به منظور نمایش قدرت و جلوگیری از جنگ استفاده می‌شد. اما به صورت غیرمستقیم در زمان جنگ و مواجهه با دشمنان خارجی، خلعت بخشی شاه به زیردستان بنا بر عملکرد آنها ابعاد متفاوتی داشت. از این رو، پیروزی بر دشمنان و تحمیل شکست بر آنها با خلعت افتخارآمیز شاه همراه می‌شد. در مقابل، افرادی که در مواجهه با دشمنان شکست می‌خوردند، خلعت توهین و تحقیر شاه به آنها تعلق می‌گرفت که گاهی به واسطه گذشته افراد، خلعت دلجویی نیز ارسال می‌شد. مسئله نمایاندن و حفظ اقتدار شاهان صفوی در مقابل هم‌تایان خود در خلعت بخشی به افراد دخیل در این امر مؤثر بود.

واژگان کلیدی:

ایران، صفویان، مناسبات خارجی، خلعت بخشی، خلعت پوشی، کارکردهای سیاسی.

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۳/۰۳/۱۶

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۳/۰۲/۰۱

^۱ دکترای تاریخ ایران بعد از اسلام دانشگاه لرستان و دبیر تاریخ آموزش و پرورش، خرم‌آباد-ایران (نویسنده مسئول)

farzad.69.fk@gmail.com

^۲ عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه لرستان، خرم‌آباد-ایران shahrokhi.a@lu.ac.ir



مقدمه

با روند شکل‌گیری حکومت صفویه، تلاش‌های شاه اسماعیل (حک: ۹۳۰-۹۰۷ق.) برای تمرکزگرایی و تثبیت جایگاه شاه به سرکوب مخالفان و حکام شورشی در نواحی مختلف انجامید. او با توسل به قوای نظامی و استفاده از شیوه‌های متنوع توانست بر مخالفان غلبه کند و جایگاه خود را به عنوان شاه ایران تثبیت نماید. این رویه در زمان جانشینان او نیز دنبال شد و مناسبات ساختار قدرت در عرصه‌های مختلف داخلی و خارجی برای حفظ قدرت دولت شکل گرفت. در این ساختار، شاهان صفوی به عنوان بالاترین مقام برای تصدیق جایگاه صاحب‌منصبان از شیوه‌های متنوعی بهره می‌گرفتند که یکی از مهم‌ترین آنها خلعت‌بخشی و خلعت‌پوشی بود. بر این اساس، نخستین بُعد این سنت، خلعت‌بخشی شاه به زبردستان در مناسبات سیاسی داخلی و درون حکومتی بود. شاهان صفوی بنا بر موقعیت و نوع جایگاه صاحب‌منصبان به خلعت‌بخشی اقدام می‌کردند که عوامل متعددی در چگونگی و نوع این کنش شاه به زبردستان دخیل بود. بُعد دیگری از این سنت در مناسبات خارجی صفویان جلوه یافته است. اهمیت مسئله قدرت برای شاهان صفوی در مواجهه با همتایان خود در ورای مرزها با خلعت‌بخشی و خلعت‌پوشی پیوند خورده بود که این رویه به دو شیوه مستقیم و غیرمستقیم صورت می‌گرفت. در وجه مستقیم خلعت‌بخشی به سفرای خارجی عمدتاً با تشریفات و تمهیدات خاصی انجام می‌شد و سفرای خارجی به همراه ملازمانشان خلعت‌های متفاوت و متنوعی برحسب رتبه و مقام دریافت می‌کردند. در واقع این نوع خلعت‌بخشی توسط شاهان صفوی فارغ از تشریفات بودن آن، رنگ‌وبوی سیاسی به خود می‌گرفت، به طوری که شاهان صفوی با اعطای خلعت‌های متنوع به سفرای خارجی حاضر در ایران، نگرش خود را به هر یک از کشورهای مذاکره‌کننده نشان می‌دادند و به نحوی عیار هر یک از کشورهای خارجی از نظر سیاسی را می‌سنجیدند. از این جهت سفرای خارجی با آگاهی به این مسئله سعی داشتند برای گرفتن خلعت کامل از شاهان صفوی گوی سبقت را از یکدیگر برمایند. به دنبال آن، شاهان صفوی برای نمایاندن اقتدار خود و همسو کردن دشمنان با اهداف خود در زمان جنگ به خلعت‌بخشی اقدام می‌کردند. از طرف دیگر، خلعت‌بخشی شاهان صفوی به صورت غیرمستقیم به افراد دخیل در مواجهه با دشمنان خارجی و درگیری در مرزهای شرقی و غربی برای حفظ تمامیت ارضی پیوند خورده بود. در این زمان، ازبکان در شرق و عثمانی‌ها در غرب حکومت صفوی را مورد تهاجم قرار می‌دادند. در مقابل شاهان صفوی برای جلوگیری از ورود آنها به اقدامات نظامی متوسل شدند و در این بین،

کارکردهای سیاسی خلعت‌بخشی و خلعت‌پوشی در مناسبات خارجی صفویان □ ۵

صاحب‌منصبان نظامی، نظامیان عادی و شاهزادگان نقش اصلی را عهده‌دار بودند. به همین دلیل، عملکرد آنها در حفظ مرزها و مقابله با دشمن، جایگاه آنها را نزد شاهان صفوی مشخص می‌کرد. در این زمینه، یکی از مهم‌ترین ابزارهای شاهان صفوی برای برخورد با صاحب‌منصبان و تشویق آنها خلعت‌بخشی و خلعت‌پوشی بر آنان بود که به نحوی خشم شاه و یا خشنودی او را از عملکرد زیردستانش در مقابل دشمنان خارجی نمایان می‌کرد. به این معنی که دلاوری در جنگ و عقب‌راندن دشمن با خلعت لطف شاه همراه بود و در مقابل شکست از دشمن، عقب‌نشینی و خیانت به شاه با خلعت غضب و تحقیر شاه همراه می‌شد. از این رو در پژوهش حاضر تلاش می‌شود به این پرسش پاسخ داده شود که خلعت‌بخشی و خلعت‌پوشی در مناسبات سیاسی صفویان با دشمنان خارجی چه کارکردهایی داشت.

پیشینه پژوهش

مسئله خلعت‌بخشی و خلعت‌پوشی در مناسبات خارجی عصر صفوی تاکنون در شماری از پژوهش‌ها مورد توجه بوده است. در برخی پژوهش‌های جدید، خلعت‌بخشی و جایگاه آن در دوره‌های مختلف بررسی شده است که این نوع از پژوهش‌ها را می‌توان به چند دسته تقسیم کرد: دسته اول پژوهش‌هایی را شامل می‌شود که جایگاه خلعت و خلعت‌بخشی و سیر تحول آن را در مناسبات دیگر حکومت‌ها بررسی کرده‌اند. امیرنیمای الهی و صمد سامانیان (۱۴۰۰) در پژوهشی با عنوان "تحلیل جامعه‌شناختی آداب خلعت و جامه‌بخشی در دوره خلافت فاطمی"، تحلیلی جامعه‌شناختی از خلعت‌بخشی در مناسبات درونی خلافت فاطمی ارائه کرده‌اند. قنبرعلی رودگر (۱۳۹۳) در مدخل: "خلعت در تداول فارسی زبانان" به صورت مختصر به سیر آیین خلعت‌بخشی و خلعت‌پوشی در ادوار مختلف تاریخ ایران اشاره کرده است. در این پژوهش با وجود اشاره‌ای کوتاه به جریبان خلعت‌بخشی در عصر صفوی، کارکردهای سیاسی و جایگاه آن در مناسبات خارجی در آن مغفول مانده است. فرزاد خوش‌آب و دیگران در مقاله کارکردهای اداری و مالی خلعت در دوره صفویه، جایگاه و اهمیت خلعت و خلعت‌بخشی را از نظر مالی در ساختار حکومت صفوی مورد بررسی قرار داده و به سهم خلعت در مناسبات خارجی اشاره نکرده‌اند.

دسته دوم پژوهش‌هایی هستند که تاریخ ایران در عصر صفوی را بررسی کرده‌اند و در مباحث خود به خلعت و خلعت‌بخشی در این دوره نیز اشاره کرده‌اند. رودی متی (۱۳۹۷) در کتاب "ایران در بحران"، اوضاع سلسله صفوی در زمان زوال را بررسی کرده و به صورت

گذرا به اعطای خلعت توسط شاهان صفوی به زبردستان اشاره کرده، اما به تقدیم این نوع تقدیمی در مناسبات خارجی اشاره نکرده است. نصرالله فلسفی (۱۳۵۳) در کتاب "زندگانی شاه عباس اول"، اوضاع ایران در زمان سلطنت شاه عباس را بررسی کرده و ضمن واکاوی مباحث سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی به انواع تقدیمی‌ها اشاره کرده است؛ در پژوهش حاضر نیز خلعت و خلعت‌بخشی در این بحث مغفول مانده است.

دسته سوم پژوهش‌هایی هستند که ساختار اداری ایران در عصر صفوی را بررسی کرده‌اند و با وجود اشاراتی کوتاه به رد و بدل شدن خلعت بین دولتمردان وابسته به قدرت، به نقش و جایگاه آن در مناسبات خارجی این دوره اشاره‌ای نکرده‌اند. میسائیل رربورن (۱۳۸۴) در کتاب "نظام ایالات در عهد صفویه" در مباحث خود و ارتباط شاهان صفوی با زبردستان به خلعت‌بخشی و خلعت‌پوشی در این دوره اشاره کرده که سهم خلعت در مناسبات خارجی این دوره در آن مغفول مانده است. عباسقلی غفاری‌فرد (۱۴۰۲) در پژوهش خود با عنوان "دیوان‌سالاری و نظام اداری در روزگار صفویه" و ویلم فلور (۱۴۰۰) در کتاب "دیوان و قشون در عصر صفوی" در بررسی نظام اداری ایران صفوی و مناسبات درون حکومتی اشاراتی گذرا به خلعت‌بخشی در این دوره داشته‌اند. بدین ترتیب در پژوهش‌های مذکور با وجود اشاره به خلعت‌بخشی و خلعت‌پوشی، کارکردهای سیاسی خلعت در مناسبات خارجی صفویان مدنظر نبوده است. در این پژوهش کوشش می‌شود تا سهم و جایگاه خلعت‌بخشی و خلعت‌پوشی شاهان صفوی در مناسبات خارجی بررسی شود.

خلعت و خلعت‌بخشی در عصر صفوی

در دوره صفویه، ایرانیان به تحفه‌ای که از طرف فردی به فردی دیگر در مقام پایین‌تر داده می‌شد، خلعت می‌گفتند (تاورنیه، ۱۳۹۹: ۱۳۶). در واقع خلعت جامه‌ای ایرانی از پارچه‌های زربافت یا نقره‌ای (تاورنیه، ۱۳۹۹: ۲۸۷؛ کمپفر، ۱۳۶۳: ۸۱؛ کارری، ۱۳۴۸: ۱۴۲) شامل یک قبا، ارخارق، شال (تاورنیه، ۱۳۹۹: ۲۸۷؛ شاردن، ۱۳۷۴: ۱۱۷۵/۳-۱۱۷۴) با آستین‌های دراز، عمامه کمربندی بافته از طلا و حریر (کارری، ۱۳۴۸: ۱۴۲) بود که درجه آن با توجه به شخص مورد مرحمت و لطف شاه مشخص می‌شد (شاردن، ۱۳۷۴: ۱۱۷۵/۳-۱۱۷۴، ۶۷۲/۲) و همواره ملزوماتی به همراه آن اعطاء می‌شد (شاردن، ۱۳۷۴: ۶۷۲/۲؛ تاورنیه، ۱۳۹۹: ۲۸۸؛ کارری، ۱۳۴۸: ۱۴۲؛ شاردن، ۱۳۷۴: ۱۲۱۰-۱۲۰۹؛ کمپفر، ۱۳۶۳: ۸۱). برای نمونه شاه صفی (حک: ۱۰۵۲-۱۰۳۸ ق.) هنگام جلوس بر تخت سلطنت «اسب تازی با یراق

کارکردهای سیاسی خلعت‌بخشی و خلعت‌پوشی در مناسبات خارجی صفویان □ ۷

طلا ضمیمه خلعت عیسی خان قورچی‌باشی، دوات قلم مرصع اضافۀ عارفۀ اعتمادالدوله و دگنک مکمل به یواقیت و لعل و فیروزه ردیف تشریف زینل خان ایشیک آقاسی‌باشی و جیقۀ مرصع به لثالی به یوسف آقا و خنجر مرصع توأم خلعت رستم خان قوللر آقاسی...» (خواجگی اصفهانی، ۱۳۵۸: ۴۷). در این دوره، بعضی از خلعت‌ها کامل و شامل لباس، پیراهن و حتی کفش می‌شد و ممکن بود در مواقعی لباس شاهنشاه به یکی از نزدیکان او اعطاء شود. از طرفی خلعت‌های معمولی نیز شامل چهار قطعه مشتمل بر یک نیم‌تنه، یک قبا، یک شال کمر، یک دستار و یک عمامه کلاه معمولی ایرانیان بود (شاردن، ۱۳۷۴: ۲/ ۶۷۲). به عنوان نمونه، شاه صفی هنگام جلوس بر تخت سلطنت هشت هزار خلعت شامل مخمل، قبا، مندیل، انواع پارچه‌های زربفت و نقره‌بفت و پارچه‌های رنگارنگ به زبردستان خود تقدیم کرد (خواجگی اصفهانی، ۱۳۵۸: ۴۷). در این دوره، طبق آیین و رسم معمول، خلعت‌بخشی شاه به زبردستان با آداب و تشریفات خاصی انجام می‌شد. نخست بنا بر اهمیت خلعت ارسالی و جایگاه گیرنده آن، افرادی را برای حمل خلعت انتخاب می‌کردند (تاورنیه، ۱۳۹۹: ۱۳۶؛ شاردن، ۱۳۷۲: ۱/ ۴۲۳) و گاهی بنا بر اهمیت حمل خلعت برای انجام مأموریت مذکور تمهیدات ویژه‌ای تدارک دیده می‌شد و مقامات درباری برای تقدم بر یکدیگر تلاش می‌کردند (کارری، ۱۳۴۸: ۴۲؛ شاردن، ۱۳۷۴: ۱/ ۴۲۲؛ تاورنیه، ۱۳۹۹: ۲۸۷). پس از انتخاب حامل خلعت، مراسم و آیین مربوط به خلعت‌بخشی و خلعت‌پوشی با نظم خاصی صورت می‌پذیرفت. این مراسم در مکانی موسوم به خلعت‌پوشان (کارری، ۱۳۴۸: ۱۴۲) و خلعت‌خانه (تاورنیه، ۱۳۹۹: ۲۸۸؛ شاردن، ۱۳۷۴: ۳/ ۱۱۷۳) با فاصلۀ اندکی از شهر برگزار می‌شد. همزمان، با صدور فرمان ارسال خلعت شاهی و آگاه شدن شخص مورد مرحمت، شماری از اطرافیان و اهالی شهر به مکان مذکور دعوت می‌شدند تا ناظر مرحمت شاه به خلعت‌گیرنده باشند (شاردن، ۱۳۷۴: ۳/ ۱۱۷۳؛ کمپفر، ۱۳۶۳: ۱۶۰؛ واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۱۶۹؛ منشی قمی، ۱۳۸۳: ۱/ ۹۳؛ عالم‌آرای شاه تهماسب، ۱۳۷۰: ۳۸۵؛ ترکمان، ۱۳۵۰: ۳۴/۱؛ جهانگشای خاقان، ۱۳۶۴: ۲-۲۸۱؛ امینی هروی، ۱۳۸۳: ۸-۲۸۷؛ کارری، ۱۳۴۸: ۱۴۲). سپس حامل خلعت و گیرنده در مقابل یکدیگر قرار می‌گرفتند تا پیام شاه بر گیرنده خلعت خوانده و خلعت‌شاهی بر او پوشانده شود (کارری، ۱۳۴۸: ۱۴۲؛ شاردن، ۱۳۷۴: ۳/ ۱۱۷۳؛ اولئاریوس، ۱۳۶۹: ۲/ ۸۰۵؛ کارری، ۱۳۴۸: ۱۴۲). سپس گیرنده خلعت برای نمایش لطف و مرحمت شاهانه به خود به اشکال مختلف آن را در معرض عموم قرار می‌داد (شاردن، ۱۳۷۴، ۳/ ۱۱۷۳).

خلعت‌بخشی مستقیم شاهان صفوی در مناسبات خارجی

۱- خلعت‌بخشی شاهان صفوی به سفرای خارجی

یکی از مهم‌ترین کارکردهای خلعت در عصر صفوی به‌کارگیری و استفاده از آن در مناسبات سیاسی با دولت‌های خارجی و به‌ویژه سفرای آنها بود. در این دوره به سفرای دولت‌های خارجی چون عثمانی (هروی، ۱۳۸۳: ۲۴۹؛ جهانگشای خاقان، ۱۳۶۴: ۲۲۶؛ واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۱۴۹؛ ترکمان، ۱۳۵۰: ۱۱۶/۱؛ حسینی استرآبادی، ۱۳۶۶: ۱۹۵؛ وحید قزوینی، ۱۳۲۹: ۵۴؛ خواجگی اصفهانی، ۱۳۶۸: ۲۳. افوشته‌ای نطنزی، ۱۳۷۳، ۳۴۲)، ازبک (حسینی استرآبادی، ۱۳۶۶: ۱۶۶؛ وحید قزوینی، ۱۳۲۹: ۱۶۱؛ منشی قمی، ۱۳۸۳، ۲/ ۳۴۹)، روس (ترکمان، ۱۳۵۰: ۵۰۷/۲؛ شاردن، ۱۳۷۴: ۳/۶۷۳؛ وحید قزوینی، ۱۳۲۹: ۵۴ و ۲۱)؛ هند (خواجگی اصفهانی، ۱۳۶۸: ۲۵؛ شاردن، ۱۳۷۴: ۳/۶۷۳)، فرانسه (وحید قزوینی، ۱۳۲۹: ۱۶۱؛ شاردن، ۱۳۷۴: ۲/۶۷۳)، پرتغال (فیدالگو، ۱۳۵۷: ۶۴؛ تنرو، ۱۳۹۷: ۳۸۴)، انگلیس (شاردن، ۱۳۷۵ و ۱۳۷۲: ۲/۶۷۴؛ فلور، ۱۳۹۸: ۲۰۳؛ دریابل، ۱۳۵۱، ۵۳؛ شرلی، ۱۳۵۷: ۱۹۲ و ۷۷)، اسپانیا (فیگوئروا، ۱۳۶۳: ۳۲۸) و ونیز (ممبره، ۱۳۹۷: ۲۱۱ و ۱۲) که برای برقراری مناسبات سیاسی و اقتصادی به ایران آمده بودند، از طرف شاهان صفوی خلعت‌هایی تقدیم شده است. در عصر صفوی خلعت‌بخشی شاه به سفرای خارجی طی مراسم خاصی انجام می‌شد؛ بدین ترتیب که پس از ورود سفرا به ایران، پادشاه برای هر سفیر چهار خلعت ارسال می‌کرد. خلعت‌های تقدیمی شاه به سفرا شامل دو خلعت برای نخستین دیدار و دو خلعت دیگر برای خداحافظی و مرخصی از شاه بودند (کارری، ۱۳۴۸: ۱۱۹). از طرفی گاهی سفرا علاوه بر دریافت خلعت‌های معمول به دریافت خلعت‌های مازاد بر آنچه رسم بود، مفتخر می‌شدند. در واقع این نوع خلعت‌گیری مجدد در زمان‌های خاصی انجام می‌شد، بدین ترتیب که اگر سفیری از شاه خلعت‌های مرسوم را دریافت می‌کرد، در صورت مرگ شاه مجدداً از جانشین او به دریافت همان خلعت‌ها مفتخر می‌شد؛ امری که به‌ندرت اتفاق می‌افتاد. برای نمونه زمانی که سفیر لهستان در زمان شاه سلیمان (حک: ۱۱۰۵-۱۰۷۷ق.) خلعت‌های معمول را دریافت کرد، مرگ شاه سلیمان مرخصی و خداحافظی او را به تعویق انداخت. همین امر باعث شد تا به منظور به جای آوردن آداب مرخصی، خلعت‌هایی از جانب جانشین او یعنی شاه سلطان حسین دریافت کند (کارری، ۱۳۴۸: ۱۱۹).

در واقع آداب و رسوم مربوط به شرفیابی و مرخصی سفرا سهم زیادی در تعیین زمان ورود و بازگشت آنان داشت. از این رو، گاهی به دلیل نامساعد بودن شرایط، شرفیابی و مرخصی سفرا بدون رعایت آداب خلعت‌بخشی انجام می‌شد. به‌طوری که سفرا بدون تشریفات به حضور شاه می‌رسیدند و متعاقب آن بدون تشریفات خلعت‌بخشی و در مواقعی با دریافت خلعت‌هایی متفاوت مرخص می‌شدند. به‌عنوان نمونه زمانی که شاه عباس با دولت عثمانی در حال جنگ بود، دریابل از طرف دولت اتریش برای انجام مذاکره و اتحاد علیه دشمن مشترک آنها یعنی عثمانی وارد ایران شد. اما سفیر به دلیل نامساعد بودن شرایط بدون تشریفات به حضور شاه رفت و پس از اتمام مذاکرات نیز بدون انجام آیین خلعت‌بخشی، تنها با دریافت خلعت‌هایی شامل یک خنجر، یک اسب عربی و ۹۰۰ سکه از حضور شاه مرخص شد (دریابل، ۱۳۵۱، ۶۶).

به‌طور کلی طبق آداب و رسوم دربار ایران، سفرا پیش از حضور نزد شاه، باید خلعت‌های دریافتی از سوی دربار را به تن می‌کردند تا از این طریق موجبات خشنودی شاه را فراهم سازند. انجام این کار در مواقعی به دلیل ناآشنایی سفرا با رسوم معمول دربار ایران باعث می‌شد که صاحب‌منصبان درباری چگونگی شرفیابی با خلعت‌شاهی را به آنان آموزش دهند تا در حضور شاه مرتکب خطایی نشوند. آدام اولناریوس در باره باریابی سفرای هلشتاین نزد شاه صفی گزارش می‌دهد که در روز سوم زمانی که رؤسا و سایر اعضای سفارت به دربار دعوت شدند، پیش از حضور نزد شاه توسط مهماندار مطلع می‌شدند که طبق رسوم معمول دربار ایران، خلعت‌های شاهی را بر دوش خود بیندازند و پس از آن به نزد شاه بروند. سپس به آنها هشدار داده می‌شد که در صورت به‌جا نیاموردن رسم معمول ممکن است در معرض خشم شاه قرار گیرند (اولناریوس، ۱۳۶۹: ۵۸۱/۲). همچنین زمانی که تاورنیه به خلعت‌شاهی مفتخر شد، به دلیل اهمیت این موضوع، ناظر دربار پدر رافائل را به همراه حامل خلعت روانه کرد تا اهمیت خلعت اعطایی را به او گوشزد کند و یادآور شود که طبق رسوم ایرانی به همراه خلعت برای اظهار قدردانی به حضور شاه بروند (تاورنیه، ۱۳۹۹: ۱۳۶).

در این دوره، سفرا علاوه بر خلعت‌پوشی در زمان شرفیابی، هنگام مرخص شدن و بازگشت به کشور خود نیز خلعت‌هایی از شاه دریافت می‌کردند و طبق آیین خاصی مرخص می‌شدند (شاردن، ۱۳۷۴: ۳/۱۳۰۲؛ افوشته‌ای نطنزی، ۱۳۷۳: ۴۷۰-۴۶۹) و در واقع یکی از جنبه‌های خلعت‌بخشی شاه به سفرا اجازه مرخصی به آنها بود (شاردن، ۱۳۷۴: ۳/۱۳۰۲، ۶۷۲/۲؛ اولناریوس، ۱۳۶۹: ۵۸۲/۲، فیدالگو، ۱۳۵۷: ۶۴؛ ممبره، ۱۳۹۷: ۲۱۲-۲۱۱). اهمیت

به جای آوردن آداب و رسوم مربوط به خلعت مرخصی سفرا به گونه‌ای بود که شاردن در این زمینه گزارش می‌دهد که شاه سلیمان ۱۰۷۶ ق. / ۱۶۶۶ م. به جهت مرخص کردن سفرای خارجی مقیم اصفهان خلعت‌هایی به آنها اعطاء کرد، سپس از طریق صدراعظم به آنها یادآور شد که همه سفرا با پوشیدن خلعت‌های شاهی در فرح‌آباد حاضر شوند و هیچیک از آنها برای اجازه مرخصی نباید بدون پوشیدن خلعت شاه حاضر شوند (شاردن، ۱۳۷۴: ۶۷۲/۲).

در این زمان، تمام سفرا و نمایندگان خارجی که از ممالک مختلف اروپا و آسیا به ایران می‌آمدند، پس از ورود به مرزهای ایران تا رسیدن به دربار از آنها پذیرایی می‌شد. سپس با اتمام کارشان، شاه ایران با اعطای مقدار زیادی پول، مقدار زیادی پارچه‌های زربافت و پارچه‌های ابریشمی زردوزی شده که در کارگاه‌های سلطنتی تهیه می‌شدند، به آنان اجازه مرخصی می‌داد و حتی گاهی لباس خود را به سفرا اعطاء می‌کرد (سانسون، ۱۳۴۶: ۹۱؛ دریابل، ۱۳۵۱، ۶۶). گاهی نیز برگزاری مراسم شرفیابی و مرخصی سفرا با تقدم و تأخر صورت می‌پذیرفت؛ بدین ترتیب که شاهان صفوی پیش از ورود سفرا به پایتخت و پس از خروج آنها اقدام به خلعت‌بخشی می‌کردند. به‌عنوان نمونه، شاه صفی (سال ۱۰۴۳ ق. / ۱۶۳۳ م.) خلعت صفدر خان سفیر هند را پیش از ورود به پایتخت، زمانی که در قندهار اقامت داشت، ارسال کرد (خواجگی اصفهانی، ۱۳۶۸: ۱۹۲). همچنین او در شرایط نامساعدی که از بکان و عثمانی‌ها قلمرو ایران را مورد حمله قرار داده بودند، خلعت اسمیت^۱ (سفیر هلند) را پس از مرخصی توسط مهماندار برای او ارسال کرد (فلور، ۱۳۹۸: ۱۰۱-۹۷) که شامل یک ردای طلایی، یک کمر بند، یک عمامه و یک رأس اسب جوان بود (فلور، ۱۳۹۸: ۱۰۰-۹۷). ناگفته نماند که اعطای هدایای ارزشمند از سوی سفرا به شاه نیز می‌توانست نقشی مهم در خلعت‌گیری آنها داشته باشد. در باره این موضوع، تاورنیه که خود خلعت شاهی را دریافت کرده بود، به نقش هدایای تقدیمی اشاره نموده و اذعان کرده است که افتخاراتی که از سوی شاه و درباریان نصیب او شده، می‌تواند نصیب فرنگیانی نیز بشود که هدایای مطلوب به شاه عرضه می‌کنند (تاورنیه، ۱۳۹۹: ۱۳۷)؛ به‌طوری که همین قضیه برای لارنس^۲ سفیر هلند تکرار شد. او پس از آنکه هدایای ارزشمندی به شاه تقدیم کرد، خلعت‌های فاخری شامل یک جامه پارچه‌های گران‌بها، یک اسب و یک شمشیر فیروزه‌نشان به قیمت چهار پیستول دریافت کرد (شاردن، ۱۳۷۴: ۶۱۴/۲).

^۱. Smith

^۲. Lawrence

نکته قابل توجه در خلعت‌بخشی شاهان صفوی به سفرا اینکه خلعت‌های اعطایی شاه به اعضای سفارت‌های خارجی بنا بر درجه و رتبه آنها متفاوت بود. به‌گونه‌ای که از این طریق بالاترین و پایین‌ترین مقام سفارت‌های حاضر در ایران را می‌توان تشخیص داد و آنها را از یکدیگر متمایز کرد. چنانکه شاه اسماعیل به سفرای پرتغال خلعت‌هایی شامل قبایی زردوزی و بالاپوشی اعطاء کرد و به دیگر همراهان آنها فقط قبا‌هایی از ساتن رنگین داد (تنررو، ۱۳۹۷: ۳۹۴) همچنین شاه صفی برای پنج نفر از اعضای عالی‌رتبه سفرای هلشتاین یک کت اطلس و یک کت تافته با نخ‌های طلادوزی‌شده به رسم خلعت فرستاد. پس از آنها، دیگر اعضای سفارت به گرفتن یک کت مفتخر شدند و بقیه اعضاء و همراهان خلعتی دریافت نکردند (اولناریوس، ۱۳۶۹: ۵۸۱/۲).

به نظر می‌رسد که یکی از مهم‌ترین وجوه سیاسی اعطای خلعت شاهی به سفرا، نمایش نمادین اقتدار شاه در مقابل آنها بود. از این رو، زمان مذاکرات و همچنین زمان شرفیابی سفرا در رابطه با مسائل سیاسی (به طور اخص اتحاد علیه عثمانی) سهم به‌سزایی در استفاده شاهان صفوی از خلعت‌های نمادین داشت. ناگفته نماند که در دوره صفوی به‌ویژه از زمان شاه عباس، اقداماتی از سوی او و دولت‌های اروپایی به منظور اتحاد علیه عثمانی صورت گرفت و به همین منظور سفرای متعددی بین دربار صفوی و کشورهای اروپایی در رفت‌وآمد بودند. به‌عنوان نمونه، در پی سفارت آنتونی شرلی^۱ به اروپا برای جلب متحد علیه عثمانی (بیات، ۱۳۳۸: ۲۶۹، ۲۶۷؛ شرلی، ۱۳۵۷: ۱۳۰، ۱۲۱، ۱۲۰، ۱۱۹، ۱۱۷، ۱۱۶). امپراتوری اتریش در زمان رودلف دوم به همین منظور سفرای به دربار ایران روانه کرد. از این رو، زمانی که سفرا در گرماگرم نبرد شاه عباس و عثمانی‌ها شرفیاب شدند (دریابل، ۱۳۵۱: ۵۳، ۵۱-۵۰، ۴۹-۴۶، ۲۲-۲۰)، شاه عباس در حضور آنها سر چند اسیر ترک را از بدن جدا کرد و همان شمشیر را به سفیر اصلی خلعت داد (دریابل، ۱۳۵۱: ۵۳). به نظر می‌رسد که شاه عباس با این اقدام سعی داشت عزم و اراده خود را در مقابل دشمنان نشان دهد و همچنین به دولت اتریش خاطر نشان کند که او به وعده خود عمل کرده، در حالی که آنها کاری از پیش نبرده‌اند. دریابل در این زمینه اذعان می‌کند که شاه عباس پس از جدا کردن سر اسرای ترک: «...با تبسمی بر لب بر جای خود نشست و رو به من کرد و به من فهماند که مسیحیان هم باید با ترک‌ها به همین شکل عمل کنند و او به سهم خودش در این مورد هیچ‌گونه کوتاهی نکرده است» (دریابل، ۱۳۵۱: ۵۳).

^۱. Anthoni Shirley

یکی دیگر از جنبه‌های سیاسی خلعت‌بخشی شاه به سفرای دولت‌های خارجی، نمایاندن قدرت و عظمت آنها بود که در پی این قضیه، قطعات خلعت اعطایی کم یا زیاد می‌شد و جنس آن نیز متفاوت بود (تاورنیه، ۱۳۹۹: ۱۳۹؛ شاردن، ۱۳۷۴: ۱۳۰۳/۳). از این رو، خلعت کامل به سفرا عبارت بود از: «یک رأس اسب با زین و برگ، شمشیر، خنجر و دو دست لباس کامل یکی تابستانی و یکی زمستانی» که پادشاهان ایران این نوع خلعت را به سفرای پادشاهان بزرگ همچون هند اعطاء می‌کردند و به سفرای کشورهای اروپایی فقط شمشیر با اسب بدون زین و ساز و برگ به‌علاوه جامه می‌بخشیدند (شاردن، ۱۳۷۴: ۱۳۰۳/۳). در تکمیل این قضیه، خلعت‌بخشی شاه سلیمان (۱۰۷۶ ق. / ۱۶۶۶ م). به سفرای کشورهای هند، روسیه، انگلیس و فرانسه به‌خوبی نمایانگر نوع نگاه شاهان صفوی را از طریق خلعت‌بخشی به کشورهای مختلف نشان می‌دهد^۱ (شاردن، ۱۳۷۴: ۶۷۴/۲-۶۷۳). این نوع خلعت‌بخشی تابع شرایط معینی بود و در زمان تمایل شاه به سفرا داده می‌شد (شاردن، ۱۳۷۴: ۱۳۰۳/۳)، به طوری که پس از خلعت‌بخشی شاه به سفرا اغلب بین آنها درگیری ایجاد می‌شد؛ زیرا با آنها بنا بر اهمیت محلی که از آنها آمده بودند، رفتار می‌شد و چنانچه سفرا از طرف پادشاهی بزرگ نیامده بودند، به آنها خلعت خنجر و شمشیر داده نمی‌شد (تاورنیه، ۱۳۹۹: ۲۸۸)، زیرا در ایران هیچ نوع اجلال و اکرام نسبت به سفرای خارجی جز با خلعت‌بخشی رایج نبود (کمپفر، ۱۳۶۳: ۸۱). در ارتباط با این موضوع، یکی از مهم‌ترین مسائل پیرامون خلعت‌بخشی به سفرا، تلاش آنها مبنی بر تقدم در باریابی بود تا از این طریق مورد عنایت شاه قرار گیرند. به همین دلیل، اهمیت این موضوع باعث می‌شد که سفرای برخی کشورها از تقدم سفرای دیگر در باریابی ناخشنود باشند (شاردن، ۱۳۷۴: ۶۳۶/۲). همچنین نمایاندن مرحمت شاه به برخی از سفرا با خلعت‌پوشی به آنها در حضور سایر سفرا و با برگزاری یک مراسم باشکوه به اوج خود می‌رسید؛ به طوری که برتری سفیر و لطف و مرحمت شاه به او را در مقابل همگان نمایان می‌کرد. به عنوان نمونه، زمانی که تاورنیه از سوی ناظر برای شرفیابی فراخوانده شد، سفرای دیگر کشورها در مجلس حاضر بودند. سپس ناظر به همراه دو صاحب‌منصب دیگر بالاپوش مرحمتی شاه را با تشریفات خاصی، در حالی که این کلمات را زمزمه می‌کرد: «اعلیحضرت تو را به لطف عمیم خود مفتخر می‌کنند»، به دوش او انداخت. پس از آن، سایر سفرای حاضر در جلسه به دلیل لطف شاه به تاورنیه در مقابل او برخاستند و کرنش کردند.

^۱ در این زمینه بنگرید به: جدول شماره یک

کارکردهای سیاسی خلعت‌بخشی و خلعت‌پوشی در مناسبات خارجی صفویان □ ۱۳

در ادامه، ناظر برای تأکید به تاورنیه اعلام کرد که این افتخار جز به اندکی از خان‌های بزرگ، حکام یا سفرای پادشاهانی که بیشتر مورد عنایت پادشاه بودند، نصیب کسی نمی‌شود (تاورنیه، ۱۳۹۹: ۱۳۹). در مقابل برخی از سفرای برای نشان دادن عظمت خود و کشورشان با آگاهی از رسوم ایران به‌ویژه خلعت‌بخشی سعی می‌کردند به این کار اقدام کنند، چنانکه فیدالگو در مقابل پیشکش‌های خان لار به او خلعت داد، زیرا می‌دانست که خلعت نشان‌دهنده مرحمت بزرگان به زیردستان است (فیدالگو، ۱۳۵۷: ۴۰). علاوه بر سفراء شاه برای نمایش اقتدار خود و لطف و مرحمت به شاهزاده‌های پناهنده و همراهان شاهان پناهنده خلعت‌بخشی می‌کرد (ترکمان، ۱۳۵۰: ۱/۱۰۲؛ شیرازی، ۱۳۶۹: ۹۴).

جدول شماره یک (خلعت‌بخشی شاه سلیمان به سفیر دربار گورکانی)

ردیف	خلعت‌دهنده	خلعت‌گیرنده	نوع خلعت	منبع
۱	شاه سلیمان	سفیر هند	یک جامه زربفت	شاردن، ۱۳۷۴، ۶۷۲/۲
			چند ثوب نیم‌تنه با قزققلی	
			جواهرنشان و آستر پوست سمور	
			۱۵ هزار اکو پول نقد	
			۴۰ رأس اسب با زین و برگ جواهرنشان	
			یک شمشیر	
			یک خنجر دسته‌مرصع	
			دو صندوق آکنده از پارچه‌های زربفت یا سیمین‌تار و چند جعبه پر از میوه‌های خشک و مشروبات و عصاره‌های مختلف	

(خلعت‌بخشی شاه سلیمان به سفیر روسیه)

ردیف	خلعت‌دهنده	خلعت‌گیرنده	نوع خلعت	منبع
۱	شاه سلیمان	سفیر روسیه	یک اسب نژاده با زین و برگ سیمین مطلا با پوشش زین و زربفت	شاردن، ۱۳۷۴، ۶۷۳/۲
			سه دست جامه کامل زربفت با زمینه‌های طلا و سیمین و ابریشمین	
			۹۰۰ پیستول که نیمی نقد و نیمی پارچه بود	

(خلعت بخشی شاه سلیمان به سفیر فرانسه)

منبع	نوع خلعت	خلعت گیرنده	خلعت دهنده	ردیف
شاردن، ۱۳۷۴، ۶۷۳/۲	یک اسب بدون زین و برگ و ساز	سفیر فرانسه	شاه سلیمان	۱
	۴ دست جامه زربفت که دو دست آن کامل بود و زمینه‌های آنها یکی زرین یکی سیمین و دو دست دیگر ابریشمین بود			
	۵۰۰ پیستول که نیم آن نقد و نیم دیگر پارچه بود			

(خلعت بخشی شاه سلیمان به سفیر انگلیس)

منبع	نوع خلعت	خلعت گیرنده	خلعت دهنده	ردیف
شاردن، ۱۳۷۴، ۶۷۳-۶۷۴/۲	یک اسب بدون زین و برگ و ساز	سفیر انگلیس	شاه سلیمان	۱
	سه دست جامه کامل زربفت با زمینه‌های طلا و سیمین و ابریشمین			
	یک دست شمشیر زمردنشان به ارزش ۳۵۰ پیستول			

۲- خلعت دهلیزی برای مصالحه با دشمن و گذار از جنگ

در دوره صفویه یکی از مسائل مهم، کشاکش با دولت‌های همسایه و همچنین حکام و خوانین شورشی در داخل مرزها بود. از این رو، فائق آمدن بر نیروهای متخاصم در دو جبهه داخلی و خارجی، سیاست‌های خاصی را پیش و پس از جنگ می‌طلبید. یکی از شیوه‌هایی که پادشاهان صفوی در رویارویی با دشمنان از آن بهره می‌گرفتند، خلعت بخشی برای به خدمت گرفتن دشمنان، پایان دادن به جنگ و نیز جلوگیری از جنگ بود. صفویان همچنین در مناسبات خارجی و هنگام رویارویی با دشمنان در شرایط مختلف سعی داشتند از طریق خلعت بخشی و نشان دادن مرحمت خود به آنها، درگیری‌ها و منازعات را با اهداف خود

کارکردهای سیاسی خلعت‌بخشی و خلعت‌پوشی در مناسبات خارجی صفویان □ ۱۵

همسو کنند. در راستای همین سیاست، شاه اسماعیل پس از غلبه بر شیبک خان در مرو (سال ۹۱۶ق. / ۱۵۱۰م.) زمانی که وزیرش محمد ساغرچی کلید شهر را تقدیم کرد، او را به خدمت گرفت و خلعت بخشید. همچنین در بحبوحه نبرد ایران و عثمانی در سال ۱۰۱۲ق. / ۱۶۰۳م. زمانی که شاه عباس سپاه عثمانی را در تبریز محاصره کرده بود، پس از درخواست علی پاشا مبنی بر مصالحه، برای پایان دادن به جنگ او را امان داد و به همراه پسرش مخّلع کرد (حسینی استرآبادی، ۱۳۶۶: ۱۷۷). همچنین در حمله به قندهار پس از آنکه والی قلعه تقاضای بخشش کرد، او را با خلعت‌بخشی به مرحمت خود مفتخر کرد (حسینی استرآبادی، ۱۳۶۶: ۲۱۸).

در مواقعی نیز خلعت‌بخشی به دشمنان پیش از جنگ، عامل مؤثری در جلوگیری از جنگ بود، به طوری که به کارگیری این سیاست از سوی شاه تهماسب (حک: ۹۸۴-۹۳۰ق.) در مقابل ازبکان مؤثر واقع شد و از درگیری بین طرفین جلوگیری کرد. زمانی که ازبکان به حوالی خراسان حمله کردند، عبدالعزیز خان در حمله به مشهد اسیر شد. شاه تهماسب به جای انتقام‌کشی از ازبکان، او را مخّلع کرد و به همراه شخصی به نام حسین بیک نزد پدرش عبیدالله خان روانه نمود. در این زمان که عبیدالله خان مهیای حمله به خراسان و رویارویی با صفویان بود، در تلافی خلعت‌بخشی شاه تهماسب به عبدالعزیز از جنگ صرف‌نظر کرد و هدایایی را به همین منظور برای شاه تهماسب ارسال نمود (افشار، ۱۳۷۰: ۱۷۷-۱۷۳).

۳- خلعت‌بخشی گامی برای نمایش قدرت

یکی از مهم‌ترین کارکردهای خلعت در عصر صفوی استفاده از آن برای نمایش قدرت و بالا بردن شأن و منزلت سیاسی بود. در این دوره، ساختار قدرت و صاحب‌منصبان از طریق خلعت‌بخشی و خلعت‌پوشی به روش‌ها و شیوه‌های متفاوتی سعی می‌کردند قدرت منزلت سیاسی خود را نمایان کنند. از این رو، نمایش قدرت شاهان صفوی از طریق خلعت‌بخشی را می‌توان در دو سطح داخلی و خارجی بررسی کرد. شاهان صفوی از رهگذر این رفتار در سطح خارجی و مناسبات سیاسی با سایر دولت‌ها در صدد بودند قدرت و در عین حال انعطاف‌پذیری خود را در مسائل مختلف حتی هنگام شعله‌ور بودن آتش جنگ نمایش دهند. برای نمونه می‌توان به رفتار شاه عباس با اسرای عثمانی در سال ۱۰۱۸ق. / ۱۶۰۹م. اشاره کرد؛ بدین ترتیب که پس از درگیری با قوای عثمانی و اتمام مذاکرات صلح با مراد پاشا ۵۰-۴۰ نفر از اسرای عثمانی را با خلعت‌بخشی آزاد کرد (ترکمان، ۱۳۵۰: ۸۲۵/۲). گاه این اقدام

در حضور سفرای خارجی صورت می‌گرفت تا علاوه بر دشمنان، سفرای دیگر کشورها شاهد نمایش قدرت آنها باشند، چنانکه شاه صفی در حضور سفرای خارجی چندین تن از اسرای ازبک را با دادن خلعت‌هایی شامل دو عبای بافته از نخ‌های طلایی آزاد کرد (فلور، ۱۳۹۸: ۸۶). گاهی از طریق حمایت از شاهزادگان پناهنده به دربار و خلعت‌بخشی به آنها سعی می‌شد علاوه بر بهره بردن از مزایای سیاسی آن به نوعی عظمت خود را در مقابل دشمنان نمایان کنند. زمانی که بایزید عثمانی در سال ۹۶۶ق. / ۱۵۵۸م. به شاه تهماسب پناهنده شد، پس از دیدار با او در قزوین هدایایی (خلعت‌هایی) شامل دو هزار تومان شاهی عراقی و زر نقد و مرصع‌آلات و اقمشه و یراق به او داد. سپس پانزده هزار تومان دیگر به همراه وجه نقد، جواهر، مرصع، ظرف، طلا، نقره، تحفه‌های مرغوب، کتب نفیسه، قالی‌های کرمانی، جوشقانی زربافت، نمدتکیه‌های الوان و قماش مناطق مختلف به او مرحمت کرد (ترکمان، ۱۳۵۰: ۱۰۲/۱).

خلعت‌بخشی غیرمستقیم به صاحب‌منصبان در مناسبات خارجی و در مواجهه با دشمنان

در ادوار گذشته، خاندان‌های حکومتگر در ایران برای ایجاد حکومتی تمرکزگرا و قدرتمند با دشمنان داخلی و خارجی مقابله می‌کردند. با روی کار آمدن حکومت شیعه‌مذهب صفوی در ایران، مواجهه با دشمنان خارجی برای حفظ تمامیت ارضی نیز امری گریزناپذیر بود. در این زمان، مهم‌ترین همسایگان و دشمنان خارجی صفویان، عثمانی‌ها در غرب و ازبکان در شرق بودند که درگیری‌های بین آنها از سلطنت شاه اسماعیل تا نیمه دوم حکومت صفوی تداوم پیدا کرد و در این درگیری‌ها، صاحب‌منصبان و شاهزادگان نقش به‌سزایی داشتند. از این رو، نحوه ارتباط و مقابله با دشمنان توسط شاهزادگان و صاحب‌منصبان در نوع برخورد و خلعت‌بخشی شاهان صفوی به آنها مؤثر بود که عبارتند از:

الف - خلعت به مثابه عاملی برای دلجویی در عصر صفوی

یکی از مهم‌ترین کارکردهای خلعت‌بخشی در عصر صفوی، دلجویی از بزرگان، شاهزادگان و صاحب‌منصبان بلندپایه‌ای بود که در شرایط مختلف و به دلایل متفاوت مختل می‌شدند. بدین ترتیب که برای دلجویی از شاهزادگان و صاحب‌منصبانی که مورد خشم شاه قرار می‌گرفتند، از بالاترین مرحمت شاهانه به زیردستان یعنی خلعت‌بخشی استفاده می‌شد. گاه اتفاق می‌افتاد که صاحب‌منصبان در مواجهه با دشمنان مهاجم، میدان نبرد را ترک می‌کردند و پس از آن توسط شاه در انتظار عموم تحقیر می‌شدند. اما به دلیل مقام بالا و خدماتی که در گذشته انجام داده بودند، به واسطه خلعت‌بخشی از آنها دلجویی می‌شد.

کارکردهای سیاسی خلعت‌بخشی و خلعت‌پوشی در مناسبات خارجی صفویان □ ۱۷

به‌عنوان نمونه در زمان شاه اسماعیل در سال ۹۱۹ق. / ۱۵۱۳م. زمانی که ازبکان به خراسان حمله کردند، دده بیک حاکم مرو از ترس رویارویی با سپاه ازبک فرار کرد. پس از آنکه او را به حضور شاه آوردند، دستور داد او را با لباس زنانه و سوار بر الاغ در انتظار عموم گردانند. اما پس از این اقدام، شاه اسماعیل برای دلجویی خلعت شاهی برای او ارسال کرد (ممبره، ۱۳۹۷: ۲۳۳).

همچنین در مواردی مشابه، زمانی که شاهزادگان صفوی پس از خیانت و پیوستن به دشمن اسیر می‌شدند، بعد از توهین و تحقیر آنها در انتظار خلق، با خلعت‌بخشی از آنها دلجویی می‌شد. زمانی که القاص میرزا به شاه تهماسب خیانت کرد، پس از اسارت در انتظار عموم مورد تحقیر واقع شد. اما شاه تهماسب به‌منظور دلجویی سر تا پای او را خلعت پوشانید (جنابدی، ۱۳۷۸: ۵۱۷). در این زمینه به نظر می‌رسد با توجه به اینکه خلعت شاهی بالاترین نوع مرحمت شاه به زیردستان محسوب می‌شد، به‌منظور زدودن کینه، دشمنی و جلب اعتماد دوباره افراد بانفوذ از آن استفاده می‌شد. همچنین به نظر می‌رسد شاهان صفوی از اینگونه خلعت‌بخشی به عنوان حربه‌ای دوسویه استفاده می‌کردند؛ از یک سو سزای خیانت و مقابله نکردن با دشمن را گوشزد می‌کردند و از سوی دیگر پس از نمایاندن نیت خود از آنها دلجویی می‌کردند.

ب- خلعت‌بخشی در قبال حفظ اقتدار شاهان صفوی

در مناسبات خارجی عصر صفوی حفظ اقتدار و نمایش قدرت شاه توسط صاحب‌منصبان حکومتی با گرفتن خلعت رابطه مستقیم داشت. به طوری که اگر صاحب‌منصبان و حکام در مناسبات خارجی و روابط سیاسی با دولت‌های خارجی اقتدار شاه را حفظ می‌کردند، به گرفتن خلعت مفتخر می‌شدند و مورد مرحمت شاه قرار می‌گرفتند. به عنوان نمونه در سال ۹۵۱ق. / ۱۵۴۴م. همایون گورکانی به ایران پناهنده شد و در هرات جواهر تقدیمی به شاه تهماسب را در معرض نمایش گذاشت و بر آنها مباحثات کرد. در مقابل این اقدام، محمد خان حاکم هرات دستور داد طبقی از جواهر قیمتی و ارزان را برای او آوردند، سپس همه آنها را در هم کوبید؛ در واقع او با این عمل سعی داشت عظمت، اقتدار و ثروت شاه را نمایان کند. به طوری که شاه تهماسب با آگاهی از این اقدام سرپای او را خلعت پوشید و هر ساله مبلغ پنج هزار تومان برای او تعیین کرد (افشار، ۱۳۷۰: ۲۵۷-۲۵۶). همچنین برخی افراد که از سوی شاهان صفوی به سفارت می‌رفتند، با حفظ عظمت شاه و همچنین بی‌اعتنایی به آداب

سایر دربارها به گرفتن خلعت مفتخر می شدند. به عنوان نمونه زمانی که شاه عباس، زینل خان را به دربار هند روانه کرد، لباس خود را بر او پوشانید تا منافع و اقتدار شاه را در مقابل پادشاه گورکانی حفظ کند. در پی آن، زینل خان پس از ورود به دربار هند از هیچ طریقی حتی با دادن پول و رشوه نیز حاضر به تعظیم در مقابل پادشاه گورکانی نشد و برای مخارج سفرش وسایل شخصی خود را فروخت. در مقابل این اقدام، زمانی که شاه هند در مورد عدم پایبندی زینل خان به مسائل دیپلماتیک شکایت کرد؛ شاه عباس، زینل خان را تکریم و پس از دادن خلعت، مقام خانی پنج ایالت را به او سپرد (اولناریوس، ۱۳۶۹: ۲/ ۷۲۸-۷۲۷). گاهی ندادن اجازه شرفیابی به ایلچیان از سوی حکام که نمودی از اقتدار شاه بود، با گرفتن خلعت همراه می شد (خواجگی اصفهانی، ۱۳۶۸: ۳۲۱). در مواقعی نیز حکام حضور سفرای خارجی را در منطقه حکمرانی خود فرصت مناسبی برای نشان دادن مرحمت شاه به خودشان می دانستند. به گونه ای که خان شماخی در زمان حضور سفرای هلشتاین در طی یک مهمانی باشکوه، اسب های اهدایی (یعنی خلعت های) شاه را با تزئینات کامل و با تشریفات چشمگیری بر آنها عرضه کرد (اولناریوس، ۱۳۶۹: ۴۵۵/۲).

ج- خلعت و خلعت بخشی شاهان صفوی عاملی برای تحقیر و ترس

یکی از مهم ترین کارکردهای خلعت در مناسبات درونی عصر صفوی، استفاده و به کارگیری آن در جهت تحقیر و ایجاد ترس بود. از آنجا که خلعت بخشی مرحمت شاه به زبردستان را نشان می داد، در مواقعی جنبه متفاوت تری به خود می گرفت. به گونه ای که مرحمت شاه را به نحوی دیگر جلوه گر می ساخت و گاهی حمایت و توجه ویژه شاه به شاهزادگان، حکام و صاحب منصبان حکومتی با دادن خلعت جنبه معکوس داشت. در این دوره، دیدگاه شاهان صفوی نسبت به مسئله حاکمیت (تمرکزگرایی) و حفظ تمامیت ارضی در نوع برخورد آنها با افراد خیانتکار سهم به سزایی داشت، طوری که حتی صاحب منصبان، شاهزادگان نزدیک و خویشاوند شاه از خلعت های تحقیر آمیز و هراس آور و حتی مرگ در امان نبودند. به نظر می رسد اینگونه برخوردها و خلعت بخشی ها در جهت حفظ وفاداری صاحب منصبان و جلوگیری از خیانت آنها صورت می گرفته است.

در واقع به واسطه ارتباط صفویان با همسایگان شان در شرق و غرب و همچنین درگیری های مداوم با آنها افراد خیانتکار، شاهزادگان و صاحب منصبانی که با آنان در ارتباط بودند، در معرض گرفتن این نوع خلعت قرار داشتند. این مسئله به خوبی نشان می دهد که جایگاه حفظ تمامیت ارضی در اندیشه شاهان صفوی سهم عمده ای در خلعت بخشی های

کارکردهای سیاسی خلعت‌بخشی و خلعت‌پوشی در مناسبات خارجی صفویان □ ۱۹

هراس آور به افراد خیانتکار داشت. به طوری که در منابع عصر صفوی جز یک مورد مدعی (قلندر شاه) در زمان سلطان محمد خدابنده (افوشته‌ای نطنزی، ۱۳۷۳، ۱۱۶) و یک مورد دیگر در زمان شاه عباس که دلیل آن هم مشخص نیست (اولثاریوس، ۱۳۶۹: ۸۰۶/۲)، این نوع خلعت‌بخشی از سوی شاهان صفوی تنها در جهت تحقیر و وحشت افرادی به کار گرفته شده است که با دشمنان آنها در ارتباط بودند و یا در مقابل دشمنان آنها به آسانی تسلیم می‌شدند. همچنین پس از مفتخر کردن افراد به خلعت‌های تمسخرآمیز به‌طرز فجیعی آنها را به قتل می‌رساندند و به نوعی خلعت مرگ بر آنها می‌پوشاندند. به‌عنوان نمونه در سال ۹۴۲ق. / ۱۵۳۵م. امیر دجاج مشهور به مظفر سلطان در رشت پس از آنکه با حکومت مرکزی به مخالفت برخاست، با عبیدالله خان ازبک متحد شد. حتی زمانی که سلطان سلیمان عثمانی به ایران حمله کرد، با او همراه شد و تا بغداد پیش رفت. اما در غیبت او یکی از ملازمانش به نام حاتم بیک پس از تصرف رشت توانست او را شکست دهد. امیر دجاج پس از این شکست به شروان فرار کرد و در راه بازگشت به اسارت شاه تهماسب درآمد. شاه تهماسب دستور داد خلعت‌های مسخره بر او بپوشانند و او باش با آذین‌بندی شهر به استقبال او بروند، سپس او را با دادن خلعت‌های چرمین با رسوایی وارد شهر کردند و در نهایت او را به همراه خلعت مسخره در قفس سوزاندند (خواجگی اصفهانی، ۱۳۶۸: ۲۵۵/۱؛ افشار، ۱۳۷۰: ۷۱؛ شیرازی، ۱۳۶۹: ۸۵؛ روملو، ۱۳۵۷: ۳۵۶/۱-۳۵۵؛ جنابدی، ۱۳۷۸: ۴۳۷-۴۳۶؛ فومنی، ۱۳۴۹: ۲۷-۲۶؛ قبادالحسینی، ۱۳۷۹: ۱۳۳-۱۳۰).

همچنین زمانی که القاص میرزا به سلطان سلیمان عثمانی پناهنده شد و موجبات حمله او را به ایران فراهم کرد، پس از آنکه توسط سرخاب خان حاکم اردلان به شاه تهماسب تحویل داده شد، او را به خلعت‌های تمسخرآمیز مفتخر کرد. قاضی بوداق منشی شرح واقعه را اینگونه بیان می‌کند: «... و شاه نعمت‌الله یزدی رفت و القاص میرزا را از قلعه بیرون آورد. چون به حوالی اردو رسید امر شد که قبای ملقع و ملمع به اقمشه گوناگون ترتیب دهند و ده من پنبه در آن قبا زنند و بیست دستار را بیچند و اتاقه‌ای که مسخره‌ها بر سر می‌زنند بر آن دستار زنند و...» (بوداق منشی، ۱۳۷۸: ۲۰۴). شاه صفی نیز به‌واسطه شکست برخی از حکام و واگذاری قلاع‌شان به سپاه عثمانی خلعت مرگ بر آنها پوشانید. یار سلطان حاکم ماکو و مرار سلطان حاکم بایزید به دلیل شکست در مقابل سپاه عثمانی کسانی بودند که از طریق پیک آورنده خلعت به این سرنوشت دچار شدند، سپس پوست‌شان را کردند و پر از کاه کردند تا عبرت کوچه و بازار شود (اولثاریوس، ۱۳۶۹: ۸۰۶/۲).

جنبه دیگری از خلعت و تحقیر در مناسبات و روابط صفویان با همسایگان‌شان در شرق (ازبکان) نیز وجود داشت. از آنجایی که خلعت از طرف اشخاص بالادستی به زیردستان داده می‌شد، پادشاهان و سلاطین نیز در مناسبات و ارتباطات خود سعی داشتند با به‌کارگیری لفظ خلعت و خلعت‌بخشی علاوه بر تحقیر دشمنان، برتری خود را اذعان کنند. به طوری که شیبک خان پس از دشمنی و اعلام جنگ با شاه اسماعیل در نامه‌ای به او اذعان کرد در صورت اظهار اطاعت و خدمت‌رسانی، خلعت حکومت ایران را به او ارزانی می‌دارد (شکری، ۱۳۵۰: ۲۵۹-۲۵۸).

د- خوش‌خدمتی عاملی برای دریافت خلعت شاهی

یکی از مهم‌ترین کاربردهای خلعت در مناسبات شاه با زیردستان، اعطای آن به واسطه خدماتی بود که از سوی صاحب‌منصبان و مقامات زیردست انجام می‌شد. از ابتدای شکل‌گیری حکومت صفوی به دلیل شورش‌ها، مرکزگریزی‌ها و درگیری‌های مداوم با دشمنان خارجی به‌ویژه عثمانی‌ها و ازبکان، سرکوب و عقب‌راندن آنها برای شاهان صفوی از اهمیت به‌سزایی برخوردار بود. از این‌رو، خوش‌خدمتی برای شاه و گرفتن خلعت در ازای آن با درگیری‌های نظامی و رویارویی با دشمنان داخلی و خارجی عجین شده بود. از این منظر، خوش‌خدمتی در عرصه نظامی را می‌توان در دو بُعد داخلی و خارجی مورد بررسی قرار داد.

در بُعد خارجی به دلیل تهاجمات همسایگان صفویان در شرق و غرب و اهمیت حفظ مرزها و تمامیت ارضی هر نوع رویارویی، درگیری و عقب‌راندن دشمن از مرزها به عنوان خوش‌خدمتی با گرفتن خلعت همراه بود. از این‌رو، در موارد متعددی صاحب‌منصبان پس از شکست قوای عثمانی، ازبک و گورکانی در دوره‌های مختلف از شاهان صفوی خلعت دریافت کرده‌اند (افشار، ۱۳۷۰: ۳۷۸، ۱۹۸، ۱۸۵-۱۸۴، ۱۶۸-۱۶۶، ۱۰۲-۱۰۱؛ مرعشی، ۱۳۶۴: ۹۸-۹۹؛ حسینی استرآبادی، ۱۳۶۶: ۱۶۵، ۶۵؛ خواجه اصفهانی، ۱۳۶۸: ۲۴۹، ۲۴۲، ۱۹۲؛ وحید قزوینی، ۱۳۲۹: ۱۶۶. روملو، ۱۳۵۷: ۳۷۷-۲۴۹؛ منجم یزدی، ۱۳۹۸: ۲۵۹؛ جنابدی، ۱۳۷۸: ۴۶۰) و برخی از افراد با شجاعت در جنگ مورد لطف و توجه ویژه شاه قرار می‌گرفتند (شکری، ۱۳۵۰: ۴۸-۴۷؛ خواندمیر، ۱۳۷۰: ۴/۵۱۳؛ افشار، ۱۳۷۰: ۳۹-۳۸). در مواقعی استقبال از سپاه شاه و دادن پیشکش در زمان رویارویی با دشمنان خارجی به دریافت خلعت منتهی می‌شد (افوشته‌ای نطنزی، ۱۳۷۳، ۲۰۷-۲۰۶). حتی افرادی که پس از رویارویی با دشمن شکست می‌خوردند، به دلیل رشادت در مقابل دشمنان مورد مرحمت شاه قرار می‌گرفتند (جنابدی، ۱۳۷۸: ۷۶۷؛ جهانگشای خاقان، ۱۳۶۴: ۲۸۰). در مواقعی هم

کارکردهای سیاسی خلعت‌بخشی و خلعت‌پوشی در مناسبات خارجی صفویان □ ۲۱

که سر بریده اشخاص مهم و فرماندهان سپاه دشمن به نظر شاه می‌رسید، در ازای این خدمت بلافاصله به ارسال خلعت اقدام می‌شد (جهانگشای خاقان، ۱۳۶۴: ۴۸۵-۴۸۱؛ شکری، ۱۳۵۰: ۱۵۶-۱۵۳؛ ترکمان، ۱۳۵۰: ۴۵۳/۲؛ حسینی استرآبادی، ۱۳۶۶: ۱۵۷). از طرفی دیگر، اهمیت تقابل با دشمنان خارجی و حفظ تمامیت ارضی به‌گونه‌ای بود که در گرماگرم منازعات صفویان با همسایگان‌شان خیانت نکردن به شاه صفوی نقشی مهم در خلعت‌گیری داشت (جهانگشای خاقان، ۱۳۶۴: ۹۶-۹۴؛ [بی‌نا]، ۱۳۷۰: ۳۴۹-۳۵۰؛ خواندمیر، ۱۳۷۰: ۱۸۹؛ روملو، ۱۳۵۷: ۴۶/۱-۴۲؛ واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۸۱، ۵؛ ترکمان، ۱۳۵۰: ۶۸۱/۲؛ استرآبادی حسینی، ۱۳۶۶: ۱۱۶). همچنین کشتن افراد خیانتکار و متمایل به دشمنان خارجی از سوی شاهان صفوی با مرحمت خلعت همراه می‌شد (فومنی، ۱۳۴۹: ۲۳-۲۰؛ ترکمان، ۱۳۵۰: ۷۳۳-۷۳۴/۲) و در مقابل، حکام مناطق مرزی و تابع حکومت صفوی با حفظ وفاداری و مقاومت در مقابل دشمنان خارجی خلعت می‌گرفتند (ترکمان، ۱۳۵۰: ۶۸۱/۲؛ حسینی استرآبادی، ۱۳۶۶: ۸۱۶). گاهی شاهان صفوی به منظور حفظ وفاداری و مقاومت حکام در مقابل دشمنان پیش از حمله آنها به ارسال خلعت اقدام می‌کردند (ترکمان، ۱۳۵۰: ۷۶۴/۲). در مقام پایین‌تر نیز حکام محلی به منظور جلوگیری از خیانت زبردستان به خلعت‌بخشی اقدام می‌کردند؛ به این ترتیب که گاهی حکام به دلیل مشکلات شخصی باعث مرگ افراد ذی‌نفوذ در مناطق تحت حاکمیت‌شان می‌شدند و این اقدام ممکن بود از سوی نزدیکان شخص مزبور تلافی گردد. به همین دلیل، حکام به منظور دفع خطر و جلوگیری از خیانت آنها با تقرب به نزدیکان‌شان و اعطای خلعت و ترفیع مقام، توجه آنها را جلب می‌کردند (مشیزی بردسیری، ۱۳۶۹: ۲۵۴).

نتیجه‌گیری

در عصر صفوی خلعت‌بخشی به زبردستان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود. در این دوره، خلعت‌بخشی در مناسبات دیپلماتیک با دولت‌های خارجی نمودهای مختلف و کارکردهای بعضاً متناقضی داشت. از آنجایی که صفویان چونان دیگر واحدهای سیاسی، گاهی با دولت‌های همسایه در جدال بودند، عملکرد صاحب‌منصبان در مقابل آنها با نوع خلعت‌گیری‌شان رابطه مستقیم داشت، به طوری که اگر در دفع دشمن و شکست آنها موفقیتی به دست می‌آوردند، به مرحمت شاهی یعنی خلعت مفتخر می‌شدند. اما زمانی که با شکست مواجه می‌شدند و یا میدان نبرد را ترک می‌کردند، خلعت‌بخشی شاه جنبه معکوس

به خود می‌گرفت، طوری که خلعت تحقیر و ترس از طرف شاه بر آنها پوشیده می‌شد. در واقع، شاهان صفوی به منظور حفظ تمامیت ارضی و جلوگیری از خیانت صاحب‌منصبان در منازعات خارجی به چنین اقداماتی دست می‌زدند. وانگهی در مواردی نادر برای دلجویی از این افراد به پاس خدماتی که در گذشته انجام داده بودند، خلعت شاهی برای آنها به منزله نوعی دلجویی ارسال می‌شد. حتی در مواقعی به منظور جلوگیری از جنگ، ارسال خلعت شاهی که بالاترین مرحمت شاه به دیگران محسوب می‌شد، تأثیرگذار بود. از طرفی نمایاندن اقتدار شاهی و حفظ شأن و منزلت آنها در مناسبات خارجی یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های دریافت خلعت شاهی در این دوره محسوب می‌شد. چنانکه اگر صاحب‌منصبان در سفارت خود و یا حتی در مواجهه با پادشاهان دول دیگر، اقتدار شاهان صفوی را حفظ می‌کردند، به خلعت شاهی نائل می‌شدند. در باره حضور سفرای خارجی در ایران که برای مقاصد سیاسی و اقتصادی روانه ایران می‌شدند، آداب معینی برای خلعت‌بخشی به آنها وجود داشت که در پس آن نوع خلعت، جنس و یا زیاد بودن ملزومات آن، دیدگاه شاهان صفوی را به دولت‌های خارجی مختلف آشکار می‌کرد، به طوری که می‌توان اذعان کرد خلعت‌بخشی شاه به سفرای خارجی با نوعی ارزش‌گذاری همراه بود.

منابع و مأخذ

کتاب‌ها:

- امینی هروی، امیرصدرالدین ابراهیم، ۱۳۸۳، *فتوحات شاهی*، به تصحیح و تعلیق، توضیح و اضافات: محمدرضا نصیری، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- اولثاریوس، آدام، ۱۳۶۹، *سفرنامه آدام اولثاریوس*، ترجمه: محمدحسین کردبچه، تهران: کتاب برای همه.
- بیات، اوروج بیک، ۱۳۳۸، *دون ژوان ایرانی*، ترجمه: مسعود رجب‌نیا، با حواشی و یادداشت‌هایی از لسترنج، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- تاورنیه، ژان باتیست، ۱۳۹۹، *سفرنامه تاورنیه*، ترجمه: ابوتراب نوری، با تجدیدنظر کلی و تصحیح: حمید شیرانی، تهران: سنایی.
- ترکمان، اسکندر بیک، ۱۳۵۰، *تاریخ عالم‌آرای عباسی*، زیر نظر با تنظیم فهرست‌ها و مقدمه: ایرج افشار، تهران: امیرکبیر.
- تترو، آنتونیو، ۱۳۹۷، *سه سفرنامه: رابی بنیامین تطیلی، آنتونیو تترو، میگل ممبره*، ترجمه: حسن جوادی و ویلم فلور، تهران: [بی‌جا].

کارکردهای سیاسی خلعت‌بخشی و خلعت‌پوشی در مناسبات خارجی صفویان □ ۲۳

جناب‌دی، میرزا بیگ، ۱۳۷۸، *روضه‌الصفویه*، به کوشش: غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.

حسینی استرآبادی، سیدحسن بن مرتضی، ۱۳۶۶، *از شیخ صفی تا شاه صفی (از تاریخ سلطانی)*، به کوشش: احسان اشراقی، تهران: چاپخانه بهمن.

خواجگی اصفهانی، محمدمعصوم، ۱۳۶۸، *خلاصه‌السیر (تاریخ روزگار شاه صفی)*، زیرنظر: ایرج افشار، تهران: علمی.

خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین، ۱۳۸۰، *حبیب‌السیر*. مقدمه به قلم جلال‌الدین همایی. فهرست مطالب، اعلام تاریخی و جغرافیایی، قبایل و کتب و تصحیح متن زیرنظر: محمد دبیرسیاقی، تهران: خیام. دلاواله، پیترو، ۱۳۷۰، *سفرنامه پیترو دلاواله (قسمت مربوط به ایران)*، ترجمه، شرح و حواشی از: شعاع‌الدین شفا، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

رربورن، میثائیل، ۱۳۸۴، *نظام ایالات در عهد صفویه*، ترجمه: کیکاووس جهاننداری. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

رودگر، قنبرعلی، ۱۳۹۳، *خلعت (در تداول فارسی‌زبانان: خلعت)*، دانشنامه جهان اسلام، جلد ۱۵، زیرنظر: غلامعلی حداد عادل، تهران: انتشارات بنیاد دائرةالمعارف اسلام.

روملو، حسن بیگ، ۱۳۵۷، *احسن‌التواریخ*، به تصحیح: عبدالحسین نوایی، تهران: بابک. سانسون، ۱۳۴۶، *سفرنامه سانسون (وضع کشور شاهنشاهی ایران در زمان شاه سلیمان صفوی)*، به کوشش و ترجمه: تقی تفضلی، تهران: ابن سینا.

شاردن، ژان، ۱۳۷۵-۱۳۷۲، *سفرنامه شوالیه شاردن*، ترجمه: اقبال یغمائی، تهران: توس. شاملو، ولی‌قلی بن داوودقلی، ۱۳۷۱، *قصص‌الخاقانی*، به تصحیح و پاورقی: سید حسن سادات‌ناصری، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

شیرازی، عبدی بیگ، ۱۳۶۹، *تکمله‌الخبار (تاریخ صفویه از آغاز تا ۹۷۸ ق.)*، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: عبدالحسین نوایی، تهران: نشر نی.

غفاری قزوینی، قاضی احمد، ۱۳۴۳، *تاریخ جهان‌آرا*، تهران: حافظ. غفاری‌فرد، عباسقلی، ۱۴۰۲، *دیوان‌سالاری و نظام اداری در روزگار صفویه*، تهران: امیرکبیر. فلسفی، نصرالله، ۱۳۵۳، *زندگانی شاه عباس اول*، تهران: دانشگاه تهران.

فلور، ویلم، ۱۴۰۰، *دیوان و قشون در عصر صفوی*، ترجمه: کاظم فیروزمند. تهران: آگه. دریابل، فن و ژرژ نکتاند، ۱۳۵۱، *ایتر پرسیکوم*، ترجمه: محمود تفضلی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران. فومنی، عبدالفتاح، ۱۳۴۹، *تاریخ گیلان وقایع سال‌های ۹۲۳-۱۰۳۸ هجری قمری*. به تصحیح و تحشیه: منوچهر ستوده. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

فیدالگو، گریگوریو پری یرا، ۱۳۵۷، *گزارش سفیر کشور پرتغال در دربار شاه سلطان حسین صفوی*، ترجمه از زبان پرتغالی و حواشی از: ژان اوبن، تهران: دانشگاه تهران.

فیگوئروا، دن گارسیا دسیلوا، ۱۳۶۳، *سفرنامه فیگوئروا*، ترجمه: غلامرضا سمیعی، تهران: نو. قبادالحسینی، خورشاه، ۱۳۷۹، *تاریخ ایلچی نظام‌شاه (تاریخ صفویه از آغاز تا سال ۹۷۲ ق.)*، به تصحیح، تحشیه، توضیح و اضافات: محمدرضا نصیری و کوهیچی هانهدا، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

قزوینی، ابوالحسن، ۱۳۶۷، *فوائدالصفویه (تاریخ سلاطین و امرای صفویه پس از سقوط صفویه)*، به تصحیح، مقدمه و حواشی: مریم میراحمدی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

قمی، قاضی احمد بن شرفالدین الحسینی القمی، ۱۳۸۳، *خلاصه/تواریخ*، ۲ جلد، به تصحیح: احسان اشراقی، تهران: دانشگاه تهران.

کارری، جوانی فرانچسکو جیملی، ۱۳۴۸، *سفرنامه کارری*، ترجمه: عباس نخجوانی و عبدالعلی کارنگ، تهران: وزارت فرهنگ و هنر، اداره کل فرهنگ و هنر آذربایجان شرقی و مؤسسه انتشارات فرانکلین.

کمپفر، انگلبرت، ۱۳۶۳، *سفرنامه کمپفر*، ترجمه: کیکاووس جهاننداری، تهران، خوارزمی.

متی، رودی، ۱۳۹۷، *ایران در بحران*، ترجمه: خسرو خواجه‌نوری، تهران: امیرکبیر.

مرعشی، میرتیمور، ۱۳۶۴، *تاریخ خاندان مرعشی مازندران*، به تصحیح: منوچهر ستوده. تهران: اطلاعات.

مشیزی بردسیری، میر محمدسعید، ۱۳۶۹، *تذکره صفویه کرمان*، با مقدمه و تصحیح و تحشیه: محمدابراهیم باستانی پاریزی. تهران: علم.

منجم یزدی، ملا جلال‌الدین، ۱۳۹۸، *تاریخ عباسی (روزنامه ملا جلال)*، تاریخ ایران در روزگار شاه عباس صفوی، به تصحیح: مقصودعلی صادقی، تهران: نگارستان اندیشه.

منشی قزوینی، بوداق، ۱۳۷۸، *جواهرالخبار (بخش تاریخ ایران از قراقویونلوها تا سال ۹۸۴)*، با مقدمه، تصحیح و تعلیقات: محسن بهرام‌نژاد. تهران: میراث مکتوب.

مجهول المؤلف، ۱۳۷۰، *عالم‌آرای شاه طهماسب*، به کوشش: ایرج افشار، تهران: دنیای کتاب.

مؤلف ناشناخته، ۱۳۵۰، *عالم‌آرای صفوی*، به کوشش: *یدالله شکری*، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

مؤلف ناشناخته، *جهانگشای خاقان* (تاریخ شاه اسماعیل)، مقدمه و پیوست‌ها و فهرس: الله وتا مضطر، اسلام‌آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.

واله اصفهانی، محمدیوسف، ۱۳۷۲، *خلدبرین (ایران در روزگار صفویان)*، به کوشش: میرهاشم محدث، تهران: موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.

وحید قزوینی، محمدطاهر، ۱۳۲۹، *عباسنامه (شرح زندگانی ۲۲ ساله شاه عباس ثانی)*، به تصحیح و تحشیه: ابراهیم دهگان، اراک: کتابفروشی داودی.

نشریات:

الهی، امیرنیما و صمد سامانیان، تحلیل جامعه‌شناختی آداب خلعت و جامه‌بخشی در دوره خلافت فاطمی، پژوهشنامه تاریخ و تمدن اسلامی، سال ۱۴۰۰، دوره ۵۴، شماره ۱، صص. ۲۴-۱.

خوش‌آب، فرزاد، توران طولابی و سید علاءالدین شاهرخی، کارکردهای مالی و اداری خلعت در دروه صفویه، پژوهشنامه تمدن ایرانی، سال ۱۴۰۲، دوره ۵، شماره ۲، شماره پیاپی ۱۰، صص. ۱۶۹-۱۹۱.

ویژگی‌های فرهنگی و اجتماعی ایرانیان دوره قاجار از منظر

سفرنامه آدولفو ریبادنیرا سانچز

الهام ملک‌زاده^۱

محمدمسعود صادقی^۲

چکیده

ویژگی‌های فرهنگی و اجتماعی ایرانیان از منظر مستشرقین و خارجیان که در این مقاله تعبیر به «دیگری» شده، مورد توجه مطالعات تاریخ اجتماعی و فرهنگی است. این سفرنامه‌ها، بدین رو حائز اهمیت‌اند که علاوه بر قابلیت شناخت وقایع گذشته، در فهم بهتر خصوصیات، ویژگی‌ها و آداب و رسوم ملت‌ها که اغلب در فراز و فرود تاریخ از بین رفته‌اند، مورد استناد واقع می‌شوند. سفرنامه آدولفو ریبادنیرا سانچز از این دست منابع در دوره ناصری است که با نام «سفر به قلب سرزمین پارس» باقی است. مطالعه و بررسی این سفرنامه، حاوی مؤلفه‌های متعددی از ویژگی‌های مذهبی، رسوم و سنن، رفتارهای فرهنگی و اشخاص فعال اجتماعی ایران دوره ناصری است. مقاله حاضر بر آن است تا در مقام پاسخ به این سؤال که ویژگی‌های فرهنگی و اجتماعی ایرانیان دوره قاجار از دیدگاه ریبادنیرا سانچز چه بوده؟ محورهای اجتماعی و فرهنگی سفرنامه مذکور و میزان شناخت وی از جامعه ایرانی را مورد بررسی و تحلیل قرار دهد. روش پژوهش مقاله، توصیفی - تحلیلی بر اساس متن سفرنامه خواهد بود. طبق یافته‌های حاصل از این پژوهش، از نظر آدولفو، ایران از قدرتمندترین نمایندگان تاریخ است، چرا که همیشه آزادانه در قالب جامعه قبیله‌ای زندگی کرده‌اند و در این کشور ضمن اینکه سعی شده تا سنت نسل‌های قبل و اقلیت‌ها حفظ شود، اصول منحصر به فرد کشورداری نیز استقرار داشته است.

واژگان کلیدی:

ایران، قاجاریه، سفرنامه، آدولفو ریبادنیرا سانچز، ویژگی‌های فرهنگی، ویژگی‌های اجتماعی، ایرانیان.

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۳/۰۱/۱۸

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۳/۰۳/۱۶

^۱ دانشیار گروه تاریخ اجتماعی پژوهشکده تاریخ، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران - ایران (نویسنده

مسئول) elhammalekzadeh@ihcs.ac.ir

^۲ دانشجوی دکتری تاریخ پژوهشکده تاریخ، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران - ایران okmasoud@gmail.com



مقدمه

انسان‌ها بدون ارتباط نمی‌توانند زندگی کنند؛ پیامدهای این ارتباط وابستگی، تأثیرپذیری و تأثیرگذاری خواهد بود و غایت پیوستگی‌ها و رابطه‌ها، دگرگونی و تکامل فردی و همگانی و در نتیجه ترقی و توسعه جامعه است. کهن‌ترین عامل ارتباط درون‌گروهی را اگر زبان و گفت‌وگو بدانیم، سفر و تماس بین جوامع، دومین اصل ارتباط مؤثر محسوب می‌شود. نوشتن خاطرات از ماندگارترین ارکان سفر است و می‌تواند فواید بسیاری برای خوانندگان آن در برداشته باشد. یکی از جذاب‌ترین دلایل نگارش سفرنامه‌ها، آشنایی با مناطق ناشناخته و دوردست بود. اما وجه اساسی سفرنامه‌نویسی صرفاً نگارش و یا تشریح خاطرات وقایع شخصی حین سفر نیست، بلکه نوشتارهایی در اینجا قابلیت اساسی پیدا می‌کنند که علاوه بر این نکات، تجربیاتی آموزشی برای خوانندگان در مورد فرهنگ‌ها، خرده‌فرهنگ‌ها و وقایع ارائه کنند تا شناخت مناسب‌تری در باره دنیای پیرامون ایجاد شود.

سفرنامه‌نویسی موقعیتی ارزشمند است که امروزه بسیاری از بنگاه‌های بزرگ رسانه‌ای و تحقیقاتی بین‌المللی را واداشته است که با هدفمند کردن این مقوله، بسیاری از ظرفیت‌های ناشناخته جهان پیرامون را شناسایی کنند. با این وصف، مسافران و سفرنامه‌هایشان دانسته یا ندانسته می‌توانند در تحول جوامع انسانی نقش مؤثری ایفاء نمایند. سوی از تأثیرات فرهنگی متقابل که پس از جنگ‌ها، مهاجرت‌ها و دادوستدهای بازرگانی پیش می‌آمد، مسافران همچون خبرنگاران امروزی بین تمدن‌های مختلف در طول تاریخ بشر ارتباط برقرار کرده‌اند. بنابراین، پژوهش در باره سفرنامه‌ها و بازشناسی آنها که خود آینه شفاف گذشته‌اند و تصویری واقعی از جامعه و فرهنگ را نشان می‌دهند، به‌عنوان ابزاری سودمند در خودشناسی تاریخی، امکان شناخت را فراهم می‌کنند.

سفرنامه‌ها، توصیف دیده‌ها و شنیده‌ها با ترکیبی از برداشت‌های فکری و شخصی جهانگردان از یک سرزمین و مردمانش، زندگی روزانه آنان، آداب و رسوم، خلق و خو، خوردنی‌ها، پوشیدنی‌ها، صنعت و دیگر امور آنها است. طی ادوار مختلف تاریخ، ایران مورد توجه کشورها و اشخاص مختلف داخلی و خارجی اعم از مأمورین سیاسی، ادیبان، محققان، شاعران، نویسندگان و گردشگران خارجی قرار داشته است. در این بین، اسپانیایی‌ها از این قاعده مستثنی نبوده، حاصل مشاهدات خود را در قالب سفرنامه‌هایی برگرفته از دیده‌ها، شنیده‌ها، تجربیات، رخدادها و احساساتشان برجای گذاشته‌اند، ضمن اینکه این آثار دارای جنبه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی از جامعه ایران بوده است.

آدولفو ریبادنیرا سانچز^۱ تنها اروپایی اسپانیایی تبار بود که به‌عنوان کنسول اسپانیا در مدت یک سال (۱۸۷۵-۱۸۷۴ م.) سراسر ایران از شمال تا جنوب را سفر کرد و مشاهدات خود را در قالب سفرنامه‌ای به رشته تحریر درآورد. سفرنامه آدولفو مشحون از مطالب متعدد و متنوعی است که طی سفر گردآوری کرده، ضمن اینکه از مطالعه و بازنویسی کتیبه‌ها، شناخت حکام و نظامیان، مسافران و خدمه اخراجی دربار و حرمسرای ناصری نیز غافل نبوده است. همین دقت نظر و توجه خاص وی به جزئیات موجب شد تا به کلیه مسائل قصر ناصرالدین شاه اشراف یابد. با شاعران ایرانی آشنا شود، سر از خرابه‌های تخت جمشید درآورد و در پاسارگاد موفق به دیدن آرامگاه کورش هخامنشی شود. پژوهش حاضر، این سؤال اصلی را مد نظر دارد که سفرنامه آدولفو ریبادنیرا به‌عنوان «دیگری»، ویژگی‌های فرهنگی و اجتماعی ایرانیان دوره قاجار را چگونه شناسایی و معرفی کرده است؟ با توجه به رویکرد آدولفو که توأمان وجوه تاریخی، اوضاع اجتماعی و خرده فرهنگ‌های جامعه ایرانی را در سفرنامه خود ثبت کرده است، می‌توان به دسته‌بندی ارزشمندی از تأملات وی در فرهنگ، جامعه و سیاست ایران دست یافت. امری که در ساحت دیپلماسی فرهنگی می‌تواند ضمن اینکه مورد توجه سیاست‌گزاران عرصه دیپلماسی و روابط خارجی باشد، الگوی عملی کسانی که در حوزه فعالیت دیپلماتیک در کشورهای مختلف حضور دارند، از انتقال دیده‌ها و شنیده‌هایشان جهت ارتقای آگاهی‌های عمومی از جوامع دیگر بهره ببرند؛ همچنین می‌تواند در شناسایی فرصت‌ها، درک تفاوت‌ها و استفاده از بزنه‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی کشورهای محل مأموریت، بهترین عملکرد را در پی داشته باشد.

پیشینه پژوهش

در بررسی پیشینه مطالعاتی در خصوص سفرنامه‌ها، کتاب ایران و ایرانی اثر غلامرضا انصاف‌پور (۱۳۶۳) را می‌توان نام برد که به تحقیق در صد سفرنامه دوران قاجار پرداخته است. او در اثر خود، کتاب‌هایی که ایران‌پژوهان، نویسندگان سفرنامه‌های تحقیقی یا تفریحی و مأموران سیاسی پنهان و آشکار خارجی در باره وضع ایران و ایرانیان در دوره قاجاریه قلم‌زده‌اند را مورد تدقیق و واکاوی قرار داده، از دید بیگانگان به ارائه سرشت، منش، گوهر ذاتی، فولکلور، اعتقادات دینی، وضع اقتصادی، سیاسی، سازمان‌های دولتی و خصایص هر یک از افراد گروه‌های شغلی ایرانیان پرداخته است. محمود آیتی (۱۳۷۴) در پایان‌نامه‌ای تحت عنوان

1. Adolfo Rivadeneyra Sanchez

«سیری در سفرنامه‌ها- عصر قاجار-» در سه فصل، سفرنامه‌های این دوره را مورد بررسی و تحلیل قرار داده است. در فصل اول، نقش سفر در پیشرفت و تکوین تمدن بشری، اشارات و اهمیت سفر در آثار دینی (از جمله در قرآن کریم و نهج البلاغه)، ادبی و فارسی، تعریف و شناخت سفرنامه، شرایط و ویژگی‌های جهانگرد و اصول سفرنامه‌نویسی را مطرح کرده است. در فصل دوم، چند سفرنامه مهم فارسی در باب فرنگ و فرنگی را بررسی و هر کدام از آن سفرنامه‌ها را از نظر شخصیت نویسنده، برخورد و بینش جهانگرد نسبت به مسائل گوناگون، محل دیدار، جنبه‌های فرهنگی و سبک نوشتار سفرنامه را بررسی و مورد نقد قرار داده است. فصل سوم، بخش اصلی این پایان‌نامه، نظر جهانگردان معروف اروپایی در مورد ایران و ویژگی‌های مثبت و منفی ایرانیان عهد قاجار از جمله اخلاق، مهمان‌نوازی، رشوه‌خواری و خرافات را مورد سنجش، تحلیل و ارزیابی قرار داده است. با توجه به موضوعیت سفرنامه یک اسپانیایی به نام آدولفو ریبادنیرا سانچز و مرتبط با دوره ناصری، مقاله حاضر فاقد پیشینه پژوهش است.

سفر آدولفو ریبادنیرا سانچز به ایران و اهداف وی

در حدود ۱۴۰ سال پیش، آدولفو سرزمین ایران از شمال تا جنوب را در حالی در نوردید و سفر کرد که تا آن روزگار هیچ اروپایی دیگری، چنین کاری را نکرده بود. این سفر در ابتدا با هدفی علمی و همچنین مطالعه راه‌های تجارت با ایران و با اهداف توسعه‌طلبانه اسپانیا در خاورمیانه انجام یافت. دولت جمهوری اول اسپانیا به آدولفو مأموریت داد تا امکانات تجارت با ایران را بررسی کند. در راه این مأموریت، آدولفو علاوه بر بررسی شهرهای اصلی ایران به مباحثی چون مذهب، تاریخ، آداب و رسوم مناطق مختلف، معماری غنی ایرانی و امکان برقراری تجارت توجه ویژه داشت که حاصل سفر و مطالعات وی، سفرنامه‌ای با عنوان «سفر به قلب سرزمین پارس» در سه جلد به سال ۱۸۸۰م. به چاپ رسید. پیش از این، آدولفو در مأموریت‌های خود به بیروت، زبان عربی را فرا گرفت و دمشق و اورشلیم را نیز دیده بود. همین تجربیات و دقت نظر ذاتی که به امور و پیرامون خود داشت، او را از برجسته‌ترین مأموران اروپایی قرن نوزدهم میلادی ساخت که نسبت به خاورمیانه، اطلاعاتی عمیق و شناختی کامل داشت. آدولفو از بنیان‌گذاران اصلی شرق‌شناسی در اسپانیا بود که هم‌زمان با آغاز مطالعات شرق‌شناسی اروپا، فعالانه در اسپانیا شروع به توسعه این رشته کرد و از طریق مطالعات و سفرنامه‌هایش به معرفی شرق در اسپانیا پرداخت. «سفر به قلب سرزمین پارس» در شمار کامل‌ترین پژوهش مطالعاتی اروپاییان است که در باره ایران سده نوزدهم میلادی

نوشته شده است. آدولفو که باستان‌شناس بود، قطعات زیادی از آثار باستانی ایران را به اسپانیا انتقال داد؛ آثاری که تاکنون در موزه ملی باستان‌شناسی اسپانیا نگهداری می‌شوند. وی در سال ۱۸۷۴م. در کسوت کنسول اسپانیا از راه باکو وارد ایران شد و خود را به تهران رساند و سه ماه بعد، سفر بزرگ خود را آغاز کرد. آدولفو در طول سفر از هیچ مقوله‌ای به‌سادگی عبور نکرد و در خصوص هر چیزی چون آب‌وهوا، آداب و رسوم، ارتباطات تجاری، بهای کالاها و خدمات کنجکاو بود و نتیجه مشاهدات و کاوش‌های خود را می‌نوشت. هر آنچه که یک تاجر باید می‌دانست را در نظر داشت و یادداشت می‌کرد. هر داستانی که می‌شنید، جمع‌آوری کرد و به مطالعه و بازنویسی کتیبه‌هایی که می‌دید، پرداخت. با حاکمان، نظامیان، مسافران و حتی خدمتکار جوان ناصرالدین شاه که به‌تازگی از حرمسرا اخراج شده بود و تمام جزئیات قصر را می‌دانست، مصاحبه کرد. آدولفو با ذکر جزئیات، کارخانه‌ها و معادن را در سفرنامه خود توصیف کرد و به شناخت خوبی از شاعران ایرانی رسید. در واقع فراتر از یک مأموریت تجاری، وی در جستجوی اهدافی بزرگ‌تر و عمیق‌تر، این سفر را آغاز نمود و با جدیت در سراسر سرزمین ایران دنبال کرد.

امکان‌سنجی تجارت با ایران

دولت اسپانیا به‌منظور بررسی شرایط و امکانات اقتصادی ایران به آدولفو مأموریت داد که در سفر به شهرهای اصلی ایران، این مقوله را مورد توجه قرار دهد. ضمن اینکه با اشراف به وضعیت مذهب، تاریخ، آداب و رسوم مناطق مختلف و معماری مرسوم، جامعه هدف را به درستی مطالعه و مورد تحلیل قرار دهد. وی طی سفرهای متعددش به شهرهای مختلف ایران، ظرفیت و قابلیت‌های تجاری ایران را مورد سنجش و ارزیابی قرار داد و نتیجه این بررسی، توصیف و تحلیل ایران و شهرهایش بود که در قالب سه جلد کتاب به معرفی ایران برای اسپانیایی‌ها و جهانیان منجر شد.

اکتشافات باستان‌شناسی

از موارد مورد توجه اسپانیایی‌ها، آثار باستانی ایران بود. مطالعه، بازنویسی کتیبه‌ها، معماری و شناسایی قدمت باستانی ایران، طی یک سال سفر آدولفوی باستان‌شناس به کشف آثار و قطعات باستانی فراوانی انجامید که جهت تحقیق و تفحص بیشتر، آنها را به اسپانیا انتقال داد. وی توانست اشیای مربوط به دوره‌های تاریخی مختلف از جمله دوره ایلامی، هخامنشی،

سلوکی، پارت و ساسانی را پیدا کند و مورد بررسی قرار دهد (ریبادنیرا سانچز، ۱۳۹۷: ۱۵؛ لیوی وندن برگ، ۱۳۷۹: ۳۴).

شناخت دربار ایران

هدف دولت اسپانیا از اعزام آدولفو به ایران، فراتر از مقاصد تجاری و بازرگانی بود. در واقع دولت اسپانیا، به منظور نزدیکی بیشتر با دولت ایران علاقه‌مند بود که آگاهی بیشتری از شرایط داخلی و اندرونی کاخ شاهان آن دوره (ناصرالدین شاه) به دست آورد. از این رو، آدولفو در کسوت سفرنامه‌نویس وارد ایران شد و در مسیر سفر با افراد مختلف ولایات و ایالات مانند حاکمان، نظامیان، رجال و خدمه ارتباط برقرار کرد. در همین مراودات توانست از بطن وقایع اجتماعی و فرهنگی جوامعی که با آنها معاشرت می‌کرد، باخبر شود. از آن جمله در صحبت‌هایی که با یکی از خدمه اخراج شده از قصر ناصری داشت، از تعداد زنان حرمسرا، معماری داخلی قصر، سوگلی‌ها و اوضاع روحی شاه آگاه شد. نتیجه بدیهی این اطلاعات، انتقال آنها به حکومت اسپانیا بود که کمک شایانی جهت برنامه‌ریزی اسپانیایی‌ها در ارتباط‌گیری با دربار ایران محسوب می‌شد (ریبادنیرا سانچز، ۱۳۹۷: ۵۸).

بررسی بهره‌برداری استراتژیک از منطقه خلیج فارس

با توجه به جایگاه مهم خلیج فارس در منطقه خاورمیانه و فراتر از آن به دلیل موقعیت استراتژیک تجاری با کشورهای دیگر، ممالک غربی از سده‌های قبل برای شناخت بیشتر این منطقه، از مأموران خود جهت شناسایی منطقه و جمع‌آوری اطلاعات استفاده می‌کردند. این وضعیت در دوره قاجار و مقارن با توسعه کشورهای غربی، آهنگ سریع‌تر و وسیع‌تری به خود گرفت و این مأموران به اشکال مختلف چون شاعر، نویسنده، محقق، نماینده سیاسی، بازرگان، مبلغ مذهبی و باستان‌شناس به دولت ایران معرفی و در این کشور به سیر و سفر مشغول می‌شدند. اسپانیایی‌ها نیز با هدف ایجاد پایگاه و مقر پشتیبانی قایق‌های اسپانیایی که به فیلیپین سفر می‌کردند، به ایران علاقه‌مند شدند. آدولفو در این تصمیم نقشی مهم یافت و مقرر شد با توجه به تسلط زیادی که به منطقه دارد، به طور رسمی وارد عمل شده و در چارچوب بسط سیاست‌های دولت اسپانیا به مأموریت خود مشغول شود. هر چند که ایتالیایی‌ها ابتکار عمل را به دست گرفته و سریع‌تر به تصاحب و استقرار در مواضع مختلف مستقر در خلیج فارس اقدام کردند (متولی و همکاران، ۱۳۹۶: ۸۵؛ حق روستا، ۱۳۹۷: ۱۷).

آدولفو که به هر حال گام در این مسیر نهاده بود، به ابعاد مختلف ویژگی‌های اجتماعی و فرهنگی ایرانیان توجه نمود که در دسته‌بندی از مؤلفه‌های مورد توجه وی و با تأکید بر فراوانی کلید واژگان مرتبط با حوزه اجتماعی و فرهنگی، مواردی به شرح زیر شناسایی و ارائه خواهد شد. موارد احصاء شده واژه‌ها شامل: مذهب ۲۶ بار و با بیشترین فراوانی، آداب ۲۰ بار، رسوم ۱۹ بار، دین ۹ بار، مسجد ۸ بار، اخلاق ۷ بار، حرمسرا ۷ بار، موسیقی ۶ بار، آواز ۵ بار، رقص ۴ بار، مهمان‌نوازی ۴ بار، فرهنگ ۳ بار، نماز ۳ بار، حجاب ۳ بار، چادر ۲ بار و تعزیه ۱ بار که مجموعاً ۱۲۷ بار از کلید واژگان با دامنه حیات فرهنگی ایرانیان استفاده شده است. بررسی برخی از کلید واژگان مذکور متن سفرنامه در دو بخش ویژگی‌های اجتماعی و ویژگی‌های فرهنگی عبارتند از:

ویژگی‌های اجتماعی

ویژگی‌های ارتباطی سلطنت و ارکان حکومتی

آدولفو در سفرنامه خود به‌دقت تصویری از اجتماع درباری و نهاد حکومتی ایران ارائه می‌دهد. به‌عنوان مثال مقاماتی که شاه منصوب می‌کند، عناوین خانواده‌های سلطنتی و آداب مربوط به آنها را شرح می‌دهد. همچنین تحقیق کاملی از ارتش ایران و درجات آن، نیروهای آماده نبرد و تسلیحات، آموزش آنان و ضعف‌ها و قوت‌های آنان را تشریح کرده است. در سفرنامه آدولفو، توصیف جامعی از وزارتخانه‌های مختلف، وزیران و نمایندگان آنها و عملکردشان وجود دارد که بسیار کامل است. گاهی با جدیت از ارتباطات یاد می‌کند که حکومت و سایر بخش‌ها را با جزئیات موجود در اسپانیا بررسی می‌کند. او وزارت خزانه سلطنتی شاه را با چنان جزئیاتی شرح می‌دهد که گویی آن را از نزدیک لمس کرده است. به همان میزان با ذکر جزئیات از حرمسرای شاهی می‌نویسد و از سازماندهی و آداب ورود و خروج ساکنان آن سخن می‌گوید (ریبادنیرا سانچز، ۱۳۹۶: ۵۳).

آدولفو سرزمین پارس را می‌ستاید، اما در نگاه او، مردم کنونی این سرزمین در اولین مراحل پیشرفت خویش قرار دارند. وی معتقد است که ایران خاستگاه تمدن ماست، اما هرگز به کمال خویش نرسیده و دوران جوانی متعددی را که به کمال رهنمون می‌شدند، از سر گذرانده است (ریبادنیرا سانچز، ۱۳۹۶: ۵۳). سپس نتیجه می‌گیرد ایرانی که وی شناخته، همان ایران سه‌هزار سال پیش است. قبیله‌های لر، عرب و فارس دارای نوعی اجتماع اولیه‌اند که در طبیعت بشری نهفته است. او کوروش را با ناصرالدین شاه مقایسه می‌کند که در سال

۱۸۹۶م. از دنیا می‌رود، چرا که هر دو سرور قبایل بسیاری بودند (ریبادنیرا سانچز، ۱۳۹۶: ۵۳). از نظر آدولفو، نوع حکومت ایران تاکنون تغییر نکرده و استدلال می‌کند که ایرانیان به لحاظ معنوی تغییر نکرده‌اند. در واقع او می‌اندیشد و در مورد آدابی که مردم از زمان‌های قدیم حفظ کرده‌اند، مباحثه می‌کند (ریبادنیرا سانچز، ۱۳۹۶: ۵۳).

روابط اجتماعی عموم مردم

در بررسی روابط اجتماعی، آدولفو به دشنام‌ها و فحش‌هایی که ایرانیان به هنگام نزاع نثار یکدیگر می‌کنند، اشاره نموده و تأکید می‌کند که ایرانی‌ها برای صدمه زدن به طرف مقابل، دشنام‌هایی که به خانواده برمی‌گردد و فحش‌های ناموسی می‌دهند؛ اما هرگز به خدا توهین نمی‌کنند (ریبادنیرا سانچز، ۱۳۹۶: ۱۲۱).

آدولفو در مقایسه رفتار اجتماعی میان مردم ایران و اسپانیا زمانی که از کسی خواسته می‌شد کاری ولو نادرست را انجام دهد، می‌نویسد: «... واقعاً عجیب است در کشور اسپانیا که کاتولیک‌ترین کشور اروپا محسوب می‌شود، برای این کار عبارت کفرآمیز و بسیار زشتی به کار می‌رود. [اما در ایران] زمانی که درخواست چیزی می‌کنند، هر چه باشد، بی‌تردید باید جواب داد: «به روی چشم» و در جواب آن هم باید گفت: «چشم بی‌بلا»، اما هیچ‌وقت آن درخواست انجام نمی‌شود. به همین دلیل گاهی لازم است در جواب بگویند «بله» و به این ترتیب به او خواهند گفت که «دستت به ماه برسد» (ریبادنیرا سانچز، ۱۳۹۶: ۱۲۱).

در ادامه در ارتباط با عدم توانایی نه گفتن ایرانیان در روابط اجتماعی بیان می‌دارد: «آری، همان بله، تنها زمانی استفاده می‌کنند که عمل واضح است. در این مورد اخیر سر را در حالی که به روبرو نگاه می‌کنند، به طرف پایین خم می‌کنند و برعکس آن برای گفتن نه (جواب منفی)....» در نتیجه یک ایرانی هرگز نه نمی‌گوید، حتی در مواقعی که جواب واقعاً منفی باشد، کاری که مورد تأیید سعدی نیز هست: نتیجه دروغ از راست‌گویی بهتر است، چرا که راست‌گویی منشأ بیشتر نزاع‌هاست^۱. بنابراین، بهترین کار این است که روی او حساب نکنیم یا اینکه به گونه‌ای هدایتش کنیم که خواسته وی مانعی برای خواسته‌های ما نباشد. شاید این امر به نظر نوعی مبالغه و اغراق برسد، اما حقیقت دارد، به این ترتیب همیشه از عباراتی همچون: «به مولا قسم، به سرت قسم، به ریشتم قسم، به مرگ خودت، به خاکی که بوسیدم

۱. اشاره به سخن سعدی است که دروغ مصلحت‌آمیز به از راست فتنه‌انگیز است.

(البته اگر حاجی شده باشند و به زیارت مکه رفته باشند) و به مرگ بچه‌ها و موارد دیگر استفاده می‌کنند (ریبادینیرا سانچز، ۱۳۹۶: ۱۲۱).

بورسیه تحصیلی ایرانیان

آدولفو در سفرنامه خود می‌نویسد: «به‌عنوان سفر به قلب سرزمین پارس دستیار یا همان میرزا، یک ارمنی اهل اصفهان را به خدمت گرفتم. چرا که پیدا کردن یک شیعه باسواد و با اطلاعات که جرأت کند مرا همراهی کند، به‌دلیل ترس از اینکه توسط همکیشان‌ش زیر سؤال نرود و در هر قدمی به وی نگویند: «داری با یک فرنگی زندگی می‌کنی، چه گناهی!»، تقریباً غیرممکن بود. میرزا اکبر جوانی تحصیلکرده در کالج لازارف مسکو بود، کالژی که توسط یک فرمانروای ارمنی اصفهان به نام لازارف پایه‌گذاری شده و سالیانه تعدادی خاص بورسیه به هموطنان هم‌مذهب خود اعطاء می‌کرد و به‌دلیل افزایش اهمیت‌ش، این کالج به نام بنیانگذار خود خوانده شد. به دلیل تمایلی که روس‌ها به جذب تمام چیزهای خوب دارند، حالا منشأ آن هر جا که باشد، این دستیار علاوه بر فارسی، زبان‌های ارمنی، روسی و ترکی هم بلد است، به‌طوری که به تقریب غیرممکن است کسی پیدا شود که یکی از ما نتواند با وی ارتباط برقرار کند. وی از طرف من، وظیفه عرض ادب به مقامات هر منطقه‌ای را که به آنجا می‌رسیم، دارد و همچنین وظیفه یاری رساندن به من برای جمع‌آوری هر گونه خبر و اطلاعات» (ریبادینیرا سانچز، ۱۳۹۶: ۱۲۴). می‌توان مشاهده نمود که در این بخش از سفرنامه، آدولفو به افرادی که از سوی حکومت دارای بورسیه تحصیلی در خارج از کشور بوده‌اند، اشاره می‌کند و آنها را به عنوان بخشی از جامعه مدنی ایران در دوران قاجار می‌شناسد.

رسوم ازدواج و تشکیل خانواده

آداب و رسوم ایرانیان از جمله ازدواج، بازتابی چشمگیر در آثار مسافران خارجی که در دوره قاجار به ایران آمده‌اند، داشته است. ایرانیان، در این دوران آداب و ضوابط خاصی در ارتباط با ازدواج و مسائل مربوط به آن نظیر خواستگاری، نکاح، مهریه و طلاق داشته‌اند. نحوه برگزاری ازدواج در میان اقشار مختلف متفاوت (در بین اقشار پایین و اقشار بالا به‌دلیل تمکن مالی) بوده است. ضمن اینکه چندهمسرگزینی و عادی بودن آن (چه به‌صورت دائم و چه به صورت موقت) از سوی خارجی‌ان بیشتر مورد توجه قرار گرفته است. به‌عبارتی بهتر، آداب

خاص و ویژه ازدواج در میان ایرانیان، یکی از وجوه بارز هویتی آنان به‌شمار می‌آید که در نوشته‌های سفرنامه‌نویسان خارجی بازتاب یافته است.

آدولفو نیز مشاهدات خود در این زمینه را چنین بیان می‌کند: «... در این کشور ارتباط زن و مرد بسیار سهل‌تر از سایر ممالک است. چون همان‌گونه که گفتم آنها دارای ازدواج موقت هستند که به مرد اجازه می‌دهد با هر زنی که می‌خواهد ازدواج موقت از یک‌ساعته تا ۹۹ ساله داشته باشد. برای این امر عروس و داماد مقابل‌ملاً حاضر می‌شوند. عروس می‌گوید: «به تو یا هر که هستی این اجازه را می‌دهم تا در مقابل فلان مبلغ به‌عنوان مهریه تا فلان زمان که از امروز شروع می‌شود، آزادانه از من بهره‌مند شوی» و داماد پاسخ می‌دهد: «من این بهره‌مندی را در دوران معین می‌پذیرم» یا فقط می‌گوید: «می‌پذیرم»؛ پیش‌نویس عقد موقت نوشته می‌شود و رسمیت می‌یابد (ریبادنیرا سانچز، ۱۳۹۶: ۱۵۱).

در ادامه آدولفو اشاره می‌کند که قاعداً زندگی زنان حرم باید تیره‌وتار باشد. تمام‌کار و مشغولیت آنها در متحد کردن کنیزان، ابراز عشق و علاقه به شوهر و جست‌وجوی راه‌های خشنودی او خلاصه می‌شود. در خارج از حرم، روز یا صرف کشیدن قلیان می‌شود یا صرف سرگرم شدن از طریق جویدن صمغ بعضی از درختان یا صرف رنگ کردن ابروها، گونه‌ها و دست‌ها به‌رنگ نارنجی به‌وسیله حنا و یا صرف از بین بردن موهای زائد. البته این کارها بین زنان و مردان مشترک است که تمام این چیزها حکایت از هدایای طبیعت برای زنان است، البته نه زنان مصری که بی‌هیچ پوششی زشتی‌های خود را به نمایش می‌گذارند (ریبادنیرا سانچز، ۱۳۹۶: ۱۵۲).

یکی دیگر از نکات شایان توجه، همبستگی و اتحاد در خانواده است که حتی شامل خدمه هم می‌شود. از آنجا که فاصله‌چندانی میان خانم و کنیزها وجود ندارد، آنها با یک سازگاری دوستانه در کنار هم زندگی می‌کنند؛ چیزی که در اروپا دیده نمی‌شود و کنیزها با اربابان پدرکشتگی دارند. در واقع دلیلی وجود ندارد که غیر از این باشد، چون حتی اگر آن کنیزها برده هم باشند، با آنها به‌خوبی رفتار می‌شود؛ به‌طوری‌که با دیدن این وضعیت بیش از چهار زن بیچاره اروپایی حاضر به عوض کردن آزادی خود با بردگی در شرق خواهند بود. البته با غلامان و خواجه‌ها نیز که باید به این فهرست افزوده شوند، به‌خوبی رفتار می‌شود؛ آنها جملگی دوستان ارباب محسوب می‌شوند و از امتیاز عضویت در خانواده برخوردارند و رفتار ارباب‌شان با آنها هرگز منکر این امتیاز نیست. البته همان‌طور که پیش از این هم گفته شد، ایرانی‌ها به‌علت ادب و نزاکت بر سایر ممالک ارجحیت دارند و هرگز این مثال در میانشان به

فراموشی سپرده نمی‌شود: «ادب و نزاکت مانند پولی است که پس انداز می‌شود، البته برای کسی که آن را می‌پردازد، نه کسی که آن را می‌گیرد» (ریبادنیرا سانچز، ۱۳۹۶: ۱۵۳). در کرمانشاه، آدولفو در اتاق مخصوص مهمانان خارجی در خانه‌ای مشترک با خانه نماینده انگلیسی، آقا حسن تاجر ساکن شد. لکن با وجود ناراحتی‌هایی که فرهنگ عبور و مرور با چادر و حجاب خانواده برایش ایجاد کرده بود، توانست ابعاد متفاوتی از زندگی روزمره ایرانیان نظیر بچه‌داری، احکام مذهبی، ازدواج و حتی عادات مرسوم در حرمسراها را مشاهده کند و اینچنین در سفرنامه خود از آن سخن گوید: «در زمان صرف غذا عادت داشتیم که از شکاف در نگاه کنم و باید بگویم که هیچ‌چیز قابل قیاس با روش‌های عجیب زندگی خانوادگی ایرانیان نیست. البته علاقه‌ای به توصیف لحظات زندگی زناشویی‌شان ندارم، به‌خصوص در رمضان که بنا به دستورهای دینی چیزی جز کلمه «الله! الله! الله!...» به گوش نمی‌رسد. روزی از طریق آشپز که عادت به گوش دادن به صحبت‌های مشهدی داشت، باخبر شدم که گفت: «این مردم این ضرب‌المثل را فراموش کرده‌اند که: «دیوار موش دارد و موش هم گوش.» (ریبادنیرا سانچز، ۱۳۹۶: ۱۵۱).

در بخشی دیگر از توصیف زندگی عمومی مردم هم به آداب و رسوم مربوط به سال‌های اول زندگی یک کودک چنین اشاره می‌کند که: وقتی بچه‌ای پا به این دنیا می‌گذارد، دو روز اول وی را با کره تغذیه می‌کنند و از روز سوم مادرش شروع به شیر دادن به او می‌کند و تا زمانی که او را از شیر بگیرد، کم‌کم همراه با شیر به او میوه هم می‌دهد. به‌جای اینکه آنها را کهنه بگیرند و در معرض هوا قرار ندهند، در حالی که دست و پاهایشان را قنداق کرده‌اند، آنها را بدون محافظت از سرما یا باران در حیاط یا پشت‌بام رها می‌کنند. اگر مادری قادر به شیر دادن به کودک نباشد، برایش دایه می‌گیرند، کسی که تا زمان زنده بودنش از او حمایت می‌کنند. در نتیجه این کار، ازدواج کودکانی از والدین متفاوت که از شیر یک زن تغذیه کرده‌اند (همشیره)، مجاز نخواهد بود. در سه‌سالگی اولاد پسر را ختنه می‌کنند، در آن روز جشن بزرگی برپا می‌کنند و همه از افراد خانواده گرفته تا دوستان به آن جشن می‌آیند. جشنی با گروه نوازنده‌ها و خواننده‌ها و پسرک با لباس‌های پرزرق و برق در آغوش یکی از دوستان قرار می‌گیرد تا هنگامی که آرایشگر با تیغ ریش‌تراشی پوست روی ختنه‌گاه را می‌برد، این کار در یک چشم به‌هم زدن تمام می‌شود. فریادهای کودک با گذاشتن شیرینی در دهانش خاموش می‌شود و نوازنده‌ها شروع به نواختن می‌کنند و مهمانان به والدینش تبریک

می‌گویند. شاید اگر نحوه استفاده از کلروفورم را می‌دانستند، کودک مجبور به تحمل این عذاب نمی‌بود (ریبادنیرا سانچز، ۱۳۹۶: ۱۵۱).

ویژگی زنان ایرانی در دوران قاجار

زنان در دوره قاجار نیمی از جمعیت ایران را تشکیل می‌دادند، ولیکن به دلیل حضور در خانه و عرصه خانه‌داری نادیده گرفته شده و معمولاً مسئولیت‌های اجتماعی نداشتند. ورود مأموران، گردشگران اروپایی و سفرنامه‌هایی که از مشاهدات خود بر جای گذاشتند، به تدریج موجب شد تا در وضعیت آنها تغییراتی به وجود آید که در دوران ناصرالدین شاه جرقه‌هایی از آن مشاهده شد (دهقان حسام‌پور و دیگران، ۱۳۹۲: ۶۳). آدولفو در این خصوص به تمجید زنان ایرانی، دوستی، سازگاری و آزادی آنان پرداخته که حکایت از چشم تیزبین این جهانگرد اسپانیایی دارد و در مورد پوشش و اجتناب زنان برای دیده‌شدن، تعدد فرزندان و تلاش بسیاری از آنان برای امرار معاش (ریبادنیرا سانچز، ۱۳۹۶: ۹۷) سخن گفته است. در واقع از دیدگاه آدولفو، زنان ایرانی فراتر از توان جسمی خود، بار سنگین زندگی را به دوش کشیده و در عین حال، در سکوت و گمنامی وظایف خود را بدون داشتن هر گونه چشمداشت و پاداشی به انجام می‌رسانند. در مسیر سفری که آدولفو سپری می‌کرد، هنگامی که در ۲۴ آبان ۱۲۲۹ به خرم‌آباد رسید، روایتی از مشاهدات خود در خصوص زندگی یکی از زنان منطقه به دست داده که حکایت از درک صحیح وی از وضعیت و شرایط زنان ایرانی دارد. در جایی می‌نویسد: «آنجا یک زن نظر مرا به خود جلب کرد، زنی که بدون شک بیش از هر یک از زنان هموطن ما از او کار کشیده بودند؛ روی هر شانهاش بچه‌ای داشت و طفلی شیرخوار هم در میان بازوی چپ داشت که به او شیر می‌داد و در نهایت با این همه بار سنگین برای امرار معاش‌اش در همان حال آواز می‌خواند» (ریبادنیرا سانچز، ۱۳۹۶: ۱۶۰).

مهمان‌نوازی ایرانیان در دوران قاجار

ایرانیان از دیرباز به عنوان مردمانی مهمان‌نواز در جهان شناخته می‌شدند. آدولفو نیز در سفرنامه خود از خصیصه مهمان‌نوازی ایرانیان به نیکی سخن رانده و از مهمانی بزرگی که در آن دوران دعوت شده، تعریف می‌کند که در خود آداب روح‌نوازی دارد. از جمله در مورد لباس مخصوص، آداب مخصوص، پذیرایی مخصوص که مجلل و وصف‌ناپذیر خوانده و می‌نویسد: «در بین مردم عادی‌تر نیز مهمان‌نوازان خوبی هستند و خوشرو و نیک‌رفتارند، به طوری که هرگز در

خانه‌های خود را نمی‌بستند و تا پاسی از شب در خانه‌های آنان باز بوده تا مهمان و فردی ناشناس در راه نماند. آدولفو به حاکمان نیز توجه ویژه داشته و در چارچوب مهمان‌نوازی ایرانیان و آداب مهمانی‌های حکام ایرانی که از مصادیق جلوه‌های فرهنگی مردم سرزمین پارس برمی‌شمرد و شاه ایران را فردی بشاش و خوشرو و مهمان‌نواز معرفی می‌کند و از میزبانی‌شان در باغ، برپا کردن مراسم شکار و موارد دیگر نیز مطالبی ارائه داده که بیانگر این است که شاهان ایرانی با تمام قوا از مهمانان و نمایندگان که به دربار آنها رفتند، میزبانی می‌کنند و تمام سعی خود را می‌نمایند که خاطره خوبی از خود بر جای نهند» (ریبادینیرا سانچز، ۱۳۹۶: ۲۸۵).

ویژگی‌های فرهنگی

آداب غذا خوردن

سبک خوردن و آشامیدن در میان جوامع مختلف از جمله ایرانیان طی همه دوره‌های تاریخی در شمار رسوم فرهنگی و سنتی محسوب می‌شود. چنانکه اشاره شد، در ایران نیز خوردن و آشامیدن آدابی داشته که محققانی چون چارلز جیمز از طبیبان دربار قاجار در نوشته‌های خود بدان اشاراتی داشته‌اند. جیمز در کتاب خود تحت‌عنوان «تاریخ اجتماعی ایران در عهد قاجاریه» آداب و تشریفات دو وعده شام و نهار غذای شاه که از آن تعبیر به غذای همایونی می‌کند را تشریح کرده و ذیل آداب غذاخوری، تعداد غذاها، نحوه سرو غذا و تنوع آنها را به تصویر کشیده است (دودانگه، ۱۳۶۶: ۴۳).

آداب غذایی نشانه فرهنگ عمیق هر کشور شمرده شده، انواع غذاها، طرز تهیه و کیفیت آنها مورد توجه قرار گرفته است تا جایی که برخی غذاها، ملی معرفی شده، غذای عامه جدا از غذای طبقات اشرافی طبقه‌بندی شده‌اند. حتی فراتر از آن، آداب غذا خوردن وابسته به ارزش‌های سنتی و مذهبی محسوب می‌شدند. ورود اروپائیان به ایران و همراه با آن، تحول در عادات غذایی مردم، عامل دیگری شد تا در فرهنگ غذایی و آداب غذا خوردن ایرانیان تغییرات جدیدی رخ دهد (محمدی آیین، ۱۳۹۵: ۸۰).

آدولفو نیز مانند هر جستجوگر بیگانه‌ای که در میان عادات جامعه میزبان، آداب فرهنگی آنان را مورد توجه قرار می‌داد، از عادات، رسوم و فرهنگ غذایی مناطق مختلف از جمله گیلان و مازندران غافل نبود و در خصوص غذا خوردن ایرانیان توصیفات را به دست داده است. از تهیه برخی غذاها مانند پلو یا چلو سخن رانده و به رسم قهوه‌خانه که در بین مردم

ایران رواج داشت و علاقه وافر آنها به استعمال قلیان بعد از غذا پرداخته است: «ترک غذا بهتر از ترک قلیان است» (ریبادنیرا سانچز، ۱۳۹۶: ۳۴). آدولفو به سیاق همیشه و طبق اطلاعات موجود و مشاهدات خود، توصیف کاملی از آداب و رسوم منطقه ارائه کرده که از آن جمله چگونگی طبخ برنج توسط اهالی شمال ایران را می‌توان نام برد یا غذاهای مختلف آنها و اینکه به چه روشی قهوه آماده می‌کنند را تشریح کرده است. «قهوه را هم به روش خاص و متفاوتی آماده می‌کنند، هر بار که می‌خواهند قهوه بنوشند، ابتدا آن را تفت می‌دهند و سپس آسیاب می‌کنند. در ابتدا دانه قهوه را داخل یک ظرف لعاب تفت می‌دهند، سپس آن را داخل یک بشقاب می‌ریزند و رویش را با یک دستمال کاملاً می‌پوشانند تا قهوه بوی خوش خود را از دست ندهد. در مرحله دوم، آن را داخل قوری سنگی با دست‌های چوبی می‌ریزند و در یک کتری مسی که گلوبی‌اش باریک‌تر است، آب می‌ریزند تا جوش بیاید، یک قاشق سوپ‌خوری از قهوه را داخل یک ظرف شکلات می‌ریزند، وقتی کف کرد، از روی حرارت برمی‌دارند و دوباره بعد از چند دقیقه روی حرارت قرار می‌دهند. پس از سه بار تکرار این کار چند قطره آب سرد به قهوه اضافه می‌کنند تا دم بکشد و سپس آن را سرو می‌کنند و هرگز قهوه را با شکر نمی‌نوشند» (ریبادنیرا سانچز، ۱۳۹۶: ۱۰۳).

مراسم عزاداری محرم و تعزیه

شواهد برجای مانده از حکومت قاجار گویای این است که در این زمان به تمایلات دینی مردم توجه خاصی مبذول شده که ماحصل آن رونق و رواج عزاداری برای امام حسین (ع) و دیگر مراسم مذهبی بوده است. در این دوران، علاوه بر رشد و توسعه عزاداری و شرکت همه قشرها و گروه‌ها در مراسم عزاداری، شیوه‌های نوینی حاصل شد که موجب رشد و دگرگونی‌هایی در این عرصه گردید. یکی از زیباترین توصیفات آدولفو در سفرنامه‌اش، ایام محرم و هنگام ورود وی به شهر تهران از سمت دروازه قزوین است؛ او از ازدیاد جمعیت متعجب بود. همچنین به توصیف عزاداران و شمایل ظاهری آنها پرداخت که «سرتاسر لباس سیاه بر تن داشته و چهره‌های خسته و ظاهر شلخته از ویژگی‌های عزاداران است» که در فواصل مراسم‌شان گاه‌گاه قربانی می‌کنند و همین «مراسم قربانی کردن»، به یاد شهادت علی (ع) و فرزندان و شهادت پیامبر (ص) اسلام انجام می‌گیرد. مردم برای این منظور طی این دوره غم‌انگیز، نمایش‌هایی را داخل تکیه‌ها، حسینیه‌ها، چادرها و یا در هوای باز اجراء می‌کنند که تعزیه نام دارد و تقریباً به‌مانند همه مراسم دینی می‌باشد» (ریبادنیرا سانچز، ۱۳۹۱: ۱۰۳).

اعتقاد مردم به نماز باران

در ریشه‌یابی مبتنی بر آموزه‌های دین اسلام و طبق بررسی‌های به‌عمل‌آمده، گویا پیامبر (ص) در زمان خشکسالی، دو بار در سال‌های ۶ و ۹ هجری بعد از غزوه تبوک نماز باران خواندند. پس از هر دو بار نمازی که برپا شد، برای هفت شبانه‌روز باران بارید که به‌تدریج به یکی از سنت‌های مذهبی ایرانیان تبدیل شد. با این مفهوم که هر زمان خشکسالی و کمبود آب پدیدار می‌شد، برای نزول رحمت الهی و آمدن باران نماز می‌خواندند و به آن نماز باران می‌گفتند. با این اعتقاد که بی‌آبی یک منطقه و نیامدن باران، نشان قهر خدا و گناه به سبب گناهی است که مردم جامعه انجام می‌دهند. پس توجه به خدا، گریه، التماس، توبه و تضرع سبب عنایت خداوند شده، کم‌آبی برطرف و تمام این امور با جلب رحمت خداوند به وقوع پیوسته است. این مسئله از نظر آدولفو نادیده نمانده، در بخش‌هایی از سفرنامه خود بدان اشاره کرده است. از دید او ایرانیان دارای اعتقاد راسخ بودند و در توصیف نماز باران مردم در شوشتر بیان می‌کند: «هنگام ورود به اینجا خواب عمیقی مرا در بر گرفته بود که اندک زمانی بعد با سر و صدایی که در اتاق توسط حاملان هدایا ایجاد شده بود، در هم شکست. این افراد قصد داشتند به‌نام سایر مقامات، به یک خارجی خوشامد بگویند و من همان‌طور که بارها گفته‌ام، از این حسن توجه فرستندگان هدایا کمال تشکر را دارم. یکی از عوامل حفظ وضعیت سلامتی در این مدت، تمیزی حاکم بر محیط بود که به‌همراه هوای مطلوب چنان شوقم را برانگیخت که پیش از گشت زدن در دزفول و قبل از بازدید از شوشتر به این فکر افتادم که گشتی نیز در محمره بزنم. در حالی که سعی می‌کردم خود را با شرایط جوی وفق دهم، روز چهارم شروع به باریدن کرد و در ادامه ناگهان زمستان به‌دنبال تابستان آغاز شد، این رویداد سبب روبه‌رو شدن با شور و شعف عجیب مردمی شد که از یک‌ماه قبل به مساجد می‌رفتند تا دعا کنند که باران ببارد، تا جایی که یک نفر چندین بره را جهت شکرگزاری از چنین واقعه خوشحال‌کننده‌ای قربانی کرد، وی این معجزه را به ورود حضرت حاکم نسبت می‌داد، در حالی که حاکم با رد چنین نظری آن را پدیده‌ای طبیعی تلقی می‌کرد» (ریبادنیرا سانچز، ۱۳۹۶: ۱۷۳).

آئین و آداب زرتشتیان

از دیگر مباحث مورد توجه آدولفو که آن را از مؤلفه‌ها و ویژگی‌های فرهنگی ایرانیان برمی‌شمرد، آئین و آداب زرتشتیان بود. با این ملاحظه که پس از ورود اسلام، پیروان ادیان دیگر ساکن در ایران با مشکلات عدیده‌ای مواجه شدند و از جمله این افراد زرتشتیان بودند

که اسلام و گسترش آن، زرتشتیان را با محدودیت گسترده سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مواجه می‌نمود. همین محدودیت‌ها عده‌ای را مجاب به تغییر دین، عده‌ای دیگر را وادار به ترک محل سکونت و عده‌ای را وادار به زندگی در خفا (در مناطق دورافتاده کویری) کرد (ریبادنیرا سانچز، ۱۳۹۶: ۲۲۶).

روی کار آمدن حکومت قاجاریه در ایران، هم‌زمان با تغییراتی عمده در جهان به‌خصوص اروپا در زمینه‌هایی چون قانون‌گرایی، عدالت، تأمین حقوق فردی و نیز ترقی و پیشرفت بود. این تغییرات در دوران ناصرالدین شاه در ایران تأثیرگذار شد و اقلیت زرتشتی هم‌بی‌نصیب نماند. زرتشتیان که تا آن زمان وضعیت نامطلوبی داشتند، با شکل‌گیری انجمن‌هایی در هند، از سوی هم‌کیشان خود یعنی پارسیان که خواستار کمک به آنها شدند، مورد حمایت قرار گرفتند. به تدریج وضعیت زرتشتیان رو به بهبود نهاد و با تشکیل مدارس، به‌لحاظ فرهنگی پیشرفت‌های شایانی نمودند و تشکیل انجمن‌ها هم به بهبود وضعیت اجتماعی آنان کمک نمود (علیپور سیلاب، ۱۳۸۸: ۱۲).

آدولفو در سفرنامه‌اش در این خصوص نوشته است: «دین زرتشت آئین و آداب ویژه‌ای دارد که پیروان آن در همه حال بدان پایبند بودند» (ریبادنیرا سانچز، ۱۳۹۶: ۲۲۷). از نظر او زرتشتیان، انسان‌های متدینی هستند که روی زمین نمونه ندارند و اعمال مذهبی سخت و پرزحمت انجام می‌دهند و همچنین پیش از ادا کردن آئین آتش، پیش از خوردن، آشامیدن و خوابیدن، پیش از استحمام، در هنگام عطسه، به هنگام افروختن چراغ، هنگام آغاز سفر یا یک مبادله و پس از کوتاه کردن موها و ناخن‌ها دستورهای اوستا را تکرار می‌کنند (ریبادنیرا سانچز، ۱۳۹۶: ۲۲۷).

جشن نوروز

عید نوروز که یکی از اعیاد ملی دو هزار ساله ایرانیان بوده، همیشه از سوی افرادی که به این سرزمین آمده و در هنگام برگزاری جشن نوروز با آن روبرو شده‌اند، مورد توجه قرار گرفته است، چرا که یکی از کهن‌ترین جشن‌های به‌جا مانده از دوران ایران باستان محسوب می‌شود (آقاجری و همکاران، ۱۳۹۲: ۵).

آدولفو علاوه بر اشاره به فرهنگ عمومی مردم ایران، نوروز را یکی از وجوه قیاسی فرهنگ ایرانی دانسته و تأثیر آن بر دیگر فرهنگ‌ها را مؤثر خوانده است. از نوروز به‌عنوان یکی از میراث‌های باستانی نام می‌برد که توسط مردم ایران‌زمین و دولت قاجار به زیباترین شکل ممکن برپا می‌شده است. ایرانیان آن را سحرانگیز می‌دانستند و در حقیقت به‌مانند یک

سیستم مدیریتی برمی‌شمردند که شاهان و افراد را بر آن می‌داشت تا مشکلات را هدایت و رهبری نمایند، به امید آنکه در سال جدید و نوروز اوضاع بهبود یابد ((ریبادنیرا سانچز، ۱۳۹۶: ۲۰۶). وی در همین راستا می‌نویسد: «این امر بیشتر به خرافات شبیه می‌باشد، چرا که ایرانیان به درختان و ساختمان‌ها و به گردن طلسم‌هایی می‌آویزند که در سال جدید از چشم بد به دور باشند. همچنین افراد به هم هدایایی می‌دهند تا سال جدید را با اجناس نو آغاز نمایند و این درست به مانند عید شمع ژانویه روم است» (ریبادنیرا سانچز، ۱۳۹۶: ۲۷۴).

تعصبات و خرافات

در خصوص تعصبات و خرافات، آدولفو اشاره می‌کند: «زمانی که عطسه می‌کنند لازم است دو عطسه کنند، حتی اگر عطسه دوم به خودی خود نیاید، چرا که یک عطسه برای حضار بداقبالی می‌آورد. کسی که عطسه می‌کند، باید کز کرده و هر گونه حرکت یا صحبتی را متوقف کند و گرنه بدین خواهد بود. اگر به هر دلیلی بخواهند به کسی بفهمانند که در اتاقی اضافی است، یک پایشان را دراز می‌کنند؛ کاری بسیار راحت، چرا که صندلی وجود ندارد و همه روی زمین نشسته‌اند. از هیچ کس نباید در مورد دارایی‌هایش، سفرهایش و عقاید مذهبی‌ش سؤال کرد، مگر اینکه سؤال سنجیده باشد و سبب آزار دیگری نشود، زیرا سنت این موضوع را ممنوع کرده است. هر شخصی باید عقاید مذهبی واقعی خود را اعلام کند و تا پای جان به آنها معتقد باشد، اما از آنجا که در همه چیز استثنائی هست، مسلمانان می‌توانند در شرایط خاص دم از عقاید خود نزنند. می‌دانیم که زنان حتی نمی‌توانند از خود نامی ببرند. هر زمانی که هدیه‌ای دریافت می‌کنند، هر چقدر هم که آن هدیه بی‌ارزش باشد، باید بلافاصله با هدیه دیگری جبران‌ش کنند (ریبادنیرا سانچز، ۱۳۹۶: ۱۲۱).

سبک معماری ایرانی - اسلامی

بررسی‌های به‌عمل آمده در خصوص معماری ایران در دوره قاجار به‌گونه‌ای تقلیدی از معماری غربی در آن زمان بوده است (وحدت، ۱۳۹۶: ۱۸)، ولیکن آدولفو آن را تأثیرگذار با سبک معماری ایرانی معرفی می‌کند. ظواهر معماری خانه‌ها با حیاط‌های بزرگ دارای حوض، فضاهای باز، اتاق‌های پهن، دیوارهای کاشی‌کاری شده، گنبد معابد زرتشتی پوشیده از کاشی‌های زیبا، چوب‌های نقاشی شده و مشبک‌کاری‌های گچی و ریزه‌کاری‌های خارق‌العاده کتیبه‌های برجای مانده (بیستون) را مورد بررسی قرار داده است. آدولفو آن را به سبک ایرانی

مرسوم می‌داند که معرف نحوه زیست انسان در آن دوره است و ارتباطی با معماری غربی برقرار نکرده است (ریبادنیرا سانچز، ۱۳۹۶: ۱۵۷).

ذکر این نکته را نمی‌توان نادیده گرفت که وی در طول یک سال به تمام نقاط ایران سفر کرد و در زمان اظهار نظر در خصوص معماری ایران در شهرهای یزد، اصفهان و کاشان حضور داشت. در کنار اشاره به هنر معماری، آدولفو از گلدوزی، سبک و طرح و رنگ فرش‌ها، رنگ، طرح، کیفیت و بافت شال‌ها، تزئینات، اروسی‌ها، تابلوها و اشعار بزرگانی همچون حافظ، فردوسی و سعدی نام برده است و نوشته: «در توصیف یک اثر باستانی یا مدرن با هر نوعی مواجه می‌شویم و اگر نگاره‌های قرآنی که عرب‌ها برای معماری مصور ساسانیان به ارمغان آوردند را در نظر بگیریم، متوجه می‌شویم این معماری میراث آشوریان است که با رسیدن به سیویل اسپانیا، نمایانگر عینی قصر آشور بانی‌پال یا شاه عباس در اصفهان است. حیاط‌های بزرگ دارای حوض، فضاهای باز، اتاق‌های پهن، دیوارهای کاشی‌کاری‌شده، گنبد معابد زرتشتی پوشیده از کاشی‌های زیبا، چوب‌های نقاشی‌شده و مشبک‌کاری‌های گچی؛ اینچنین است زیر و بم و ترتیب هنر معماری، گلدوزی، فرش‌ها، شال‌ها، تزئینات، اروسی‌ها سرشار از رنگ‌های متفاوت و پر زرق و برق، جزئیات معماری آشوری هستند و نیز قریحه منحصربه‌فرد ایرانی را به نمایش می‌گذارند که در آن از جزئیات تا کلیات جز به لحاظ اندازه، تفاوتی وجود ندارد. صد البته نمی‌توان نبوغ معماران، شاعران، نقاشان و نویسندگان آن زمان را نادیده انگاشت» (ریبادنیرا سانچز، ۱۳۹۶: ۲۷۴).

نتیجه‌گیری

تاریخ روابط فرهنگی بین دو کشور یکی از مهم‌ترین وجوه تاریخ روابط خارجی است که در بلندای تاریخ و در همه کشورهای جهان، کارگزاران و نمایندگان کشورهای مختلف از تبعات، برکات و مزایای آن بهره برده‌اند. در ایران نیز از این حیث که فرهنگ همواره به مثابه یک مزیت ویژه در تاریخ این سرزمین، عاملی برای هم‌گرایی و نزدیکی میان ایرانیان با دیگر ملت‌ها بوده، دارای جایگاه ویژه‌ای است. از این رو، در پژوهش کنونی مبتنی بر بررسی روایت آدولفو ریبادنیرا سانچز از ایران و ایرانیان، تلاش شد تا با محور تلقی وی از باورهای فرهنگی و اجتماعی، از منظر دیگری به دسته‌بندی و تفکیک ویژگی‌های فرهنگی و اجتماعی ایرانیان دوره قاجار پرداخته شود. بررسی سفرنامه آدولفو نشان از این دارد که جامعه ایرانی در دوره قاجار تحت تأثیر مدرنیته و سنت قرار گرفته و تا حدودی در تلاش برای برقراری تعادل

هستند. از جمله این موارد می‌توان به سبک معماری ایرانی و اسلامی و همچنین ویژگی‌های زنان اشاره نمود. از یک سو، پای‌بند به سنت بوده و از سویی دیگر به دنبال بهره‌گیری از سبک مدرنی که در اروپا رواج داشت، بودند. بنابراین، سفرنامه او به‌درستی قادر به تبیین ویژگی‌های فرهنگی ایرانیان در دوره قاجار به‌عنوان دوران طلایی ایرانیان در راستای تلاش برای جذب مدرنیته و دوری از خرافات و تعصبات است.

همچنین در سفرنامه وی می‌توان به سنت‌های کهن ایرانیان در ارتباط با جشن نوروز به عنوان کهن‌ترین جشن که تأثیرات قابل‌ملاحظه‌ای نیز بر اقوام و ملت‌های همسایه داشته است، اشاره نمود. در این سفرنامه، نوروز به‌عنوان نماد باستانی ایرانیان که از نقش قابل‌ملاحظه‌ای در برقراری روابط و تعاملات میان مردم برخوردار بود، یاد شده است؛ سنتی کهن و دیرینه که همچنان از گذشته دور تا دوره قاجار به‌عنوان یک رسم هزاران ساله از سوی ایرانیان محترم شمرده شده و به شیوه باستانی در حال انجام بوده و نماد ایرانیان در عرصه جهانی شناخته می‌شده است. همچنین وی از آئین زرتشت باستانی که با وجود ورود اسلام به ایران و مسلمان شدن گروه‌های بسیاری از ایرانیان، همچنین در برخی از موارد در زندگی روزمره آنها و در تعاملات با یکدیگر از شاخصه‌ها و مؤلفه‌هایی که نشان از پابندی و علاقه به دین زرتشت بوده، یاد کرده است و از جمله این موارد می‌توان به آتشکده‌ها، افروختن چراغ و احترام به معابد اشاره کرد.

در پژوهش حاضر، سفرنامه آدولفو که در زمره کامل‌ترین سفرنامه‌های دوره قاجار است، مبنای بررسی و تحلیل قرار گرفت. از منظر وی ایران از قدرتمندترین نمایندگان تاریخ است، چرا که همیشه آزادانه در قالب جامعه قبیله‌ای زندگی کرده‌اند. ضمن اینکه می‌گوید: سعی شده تا سنت نسل‌های قبل و اقلیت‌ها حفظ شود و اصول منحصربه‌فرد کشورداری استقرار داشته باشد. به دنبال این بررسی و واکاوی، ویژگی‌های بارز اجتماعی و فرهنگی ایرانیان در دوره ناصری در قالب جدول زیر تهیه و ارائه شده است.

ویژگی‌ها و زوایای اجتماعی و فرهنگی قاجاریان از دیدگاه آدولفو ریباندیرا سانچز

ردیف	ویژگی‌های اجتماعی	ردیف	ویژگی‌های فرهنگی
۱	توجه به تحصیل، رواج و تأسیس مدارس	۱	اعتقادات، آداب و رسوم
۲	ویژگی‌های ارتباطی سلطنت و ارکان حکومتی	۲	مذهب و اعیاد
۳	ویژگی‌های ارتباطی عموم مردم	۳	سوگواری‌ها
۴	اعطای بورسیه تحصیلی	۴	تعصبات و خرافات
۵	آداب و رسوم ازدواج	۵	سبک معماری ایرانی - اسلامی
۶	مهمان‌نوازی ایرانیان		
۷	ویژگی‌های زنان		

با این ملاحظات، باید گفته‌ها و نوشته‌های آدولفو در باره ویژگی‌های فرهنگی و اجتماعی ایرانیان دوره قاجار را حائز اهمیت دانست. ذکر مصادیقی که از لابه‌لای سفرنامه وی استخراج شده، در دو بخش اجتماعی و فرهنگی، ویژگی‌های ایرانیان این دوره را نشان می‌دهد. کلام آخر اینکه از مهم‌ترین ویژگی‌های اجتماعی ایرانیان که در اثر او مطرح شده، می‌توان توجه به تحصیل، رواج و تأسیس مدارس، ویژگی‌های ارتباطی سلطنت و ارکان حکومتی، ویژگی‌های ارتباطی عموم مردم، اعطای بورسیه تحصیلی، آداب و رسوم ازدواج، مهمان‌نوازی و مختصات ویژه زنان ایرانی را برشمرد. در حوزه فرهنگی نیز اعتقادات، آداب و رسوم، اعیاد و مناسبت‌های مذهبی، تعصبات و خرافات رسوب کرده در اذهان ایرانیان و سبک معماری ایرانی - اسلامی مطرح شده است.

منابع و مآخذ

فارسی:

آقاجری، سید هاشم و کامران رحمانی، *بازنمایی جشن نوروز در آثار سفرنامه‌نویسان اروپایی در دوره قاجار*، نشریه تاریخ نو، سال ۵، شماره ۱، صص ۲۴-۱.

آیتی، محمود، ۱۳۷۴، *سیری در سفرنامه‌ها - عصر قاجار*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد - دانشگاه شیراز.

انصاف‌پور، غلامرضا، ۱۳۶۳، *ایران و ایرانی به تحقیق در صد سفرنامه خارجی (مربوط به دوران قاجاریان)*، تهران: زوآر.

ویژگی‌های فرهنگی و اجتماعی ایرانیان دوره قاجار از منظر سفرنامه آدولفو ریبادنیرا سانچز □ ۴۵

حق پرست، فرزین، شبنم مظلوم برهان و حمزه پیربابایی، تأثیر متقابل موسیقی مذهبی و معماری عصر قاجار در تحول فضاهای جمعی اسلامی (نمونه موردی: تکیه دولت تهران)، نشریه نقش جهان، ۱۳۹۳، سال ۴، شماره ۱، صص ۵۰-۴۳.

ریبادنیرا ای. سانچز، آدولفو، ۱۳۹۶، سفر به قلب سرزمین پارس، ترجمه: مریم حق‌روستا، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

دهقان حسام‌پور، مهدی و کامران رحمانی، بازنمایی فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی زنان ایرانی از اوایل دوره قاجار تا انقلاب مشروطه با تأکید بر سفرنامه‌های اروپائیان فرانسه، انگلیس، آلمان، فصلنامه پارسه، ۱۳۹۲، سال ۱۳، شماره ۱، صص ۸۷-۶۳.

علیپور سیلاب، جواد، ۱۳۸۸، نقش سیاسی و فرهنگی زرتشتیان در دوره قاجار، پایان‌نامه گروه تاریخ دانشگاه تبریز.

محمدی‌آیین، شهرزاد، نقد و بررسی دیدگاه سفرنامه‌نویسان در باره فرهنگ غذایی ایرانیان در دوره قاجار، نشریه تاریخ نو، ۱۳۹۵، سال ۱۵، شماره ۱، صص ۹۹-۷۳.

متولی، عبدالله و ساره مشهدی میقانی، رویکرد سفرنامه‌های خارجی عهد قاجار در مورد خلیج فارس، فصلنامه تاریخ روابط خارجی، ۱۳۹۶، سال ۱۸، شماره ۷۲، صص ۱۰۶-۷۹.

ویل چارلز، جیمز، ۱۳۶۶، تاریخ اجتماعی ایران در عهد قاجاریه، ترجمه: سید عبدالله، به کوشش: مهرداد نیکنام و جمشید دودانگه، تهران: نشر طلوع.

لاتین:

Vahid Vahdat, 2017, Occidental Perceptions of European Architecture in Nineteenth-Century Persian Travel Diaries: Travels in Farangi Space Routledge, ISBN 1-4724-7394-9.

تشکیل پلیس جنوب و راهبرد نظامی انگلیس برای استعمار ایران

تقی طبرسا^۱

چکیده

پلیس جنوب سازمانی نظامی است که در اسفند ۱۲۹۴ش. و دوره جنگ جهانی اول توسط دولت انگلیس در ایران شکل گرفت. این تحقیق به چگونگی تشکیل نیروی نظامی موسوم به پلیس جنوب در ایران و اهداف استعماری آن از سوی دولت انگلیس و کارکردهایش تا زمان انحلال می‌پردازد. حضور فیزیکی این نیروهای انگلیسی از نخستین روزهای شکل‌گیری با مخالفت‌های گسترده مردم و دولت ایران مواجه گردید، به‌ویژه آنکه عدم شناسایی این اقدام غیرقانونی انگلیس، توسط دولت ایران مداخله در امور داخلی ایران تلقی گردید و عدم تصویب آن در مجلس شورای ملی ایران نشان داد که پلیس جنوب تشکیلاتی ناموجه در ایران بوده و هر قدر هم انگلیسی‌ها تلاش کردند، نتوانستند شناسایی و رسمیت آن را به دولت ایران تحمیل کنند. سرانجام فعالیت پلیس جنوب ایران پس از ۵ سال در ۱۳۰۰ش. پایان یافت و بساط آن از ایران برچیده شد. روش پژوهش حاضر، توصیفی- تحلیلی بوده و ابزار گردآوری داده‌ها و اطلاعات موجود، برگرفته از منابع کتابخانه‌ای و اسناد روابط خارجی ایران با انگلیس است. یافته‌های پژوهشی نشان می‌دهد که با تشکیل این سازمان نظامی انگلیسی در ایران، اولین گام راهبردی دولت انگلیس برای مستعمره نمودن ایران به فرماندهی ژنرال سر پرسی سایکس صورت گرفت، اما با مخالفت قاطع دولت ایران و مقاومت سرسختانه ملت ایران به‌ویژه علما، عشایر و روستائیان جنوب ایران مواجه شد. اگر این مخالفت‌های ملی و مذهبی ملت ایران و همراهی نسبی حاکمیت سیاسی در آن روزگار نبود، چه‌بسا که ایران آن روز، سرنوشتی همانند هندوستان و سایر مستعمرات انگلیس داشت.

واژگان کلیدی:

ایران، انگلیس، پلیس جنوب، راهبرد نظامی، استعمار ایران.



مقدمه

دولت انگلیس سازمان موسوم به "پلیس جنوب ایران"^۱ را به بهانه حفظ امنیت در مناطق جنوبی ایران، اما در واقع برای حفظ منافع انگلیس و مستعمره نمودن ایران ایجاد کرد. تا زمان تشکیل پلیس جنوب، ساکنان جنوب ایران رویه‌ای بی‌طرفانه و عادی با انگلیسی‌ها داشتند، اما در پی رفتارهای خشن و افراطی نظامیان انگلیسی علیه مردم جنوب، به مخالفین انگلیس تبدیل شدند. در حقیقت، اساس مبارزات مردم جنوب کشور علیه انگلیس الهام گرفته از غیرت دینی و ملی آنان بود و حضور برخی علما در کنار مردم در قبال ظلم و تجاوز انگلیسی‌ها و صدور فتاوی‌ای جهاد توسط مجتهدین و آیات عظام بر مبارزات مردم جنوب ایران تأثیرگذار بوده و به احساسات ضد انگلیسی آنها افزود. مسئله‌ای که تحقیق حاضر به دنبال بررسی آن است، عبارتند از مطالعه زمینه‌های تشکیل پلیس جنوب توسط انگلیس در ایران و اهداف استعماری آن کشور، همچنین ابعاد مقاومت قهرمانانه مردم ایران و همراهی نسبی حاکمیت سیاسی در فرآیند انحلال آن در ایران. شرایط نابسامان اجتماعی و سیاسی ایران، بحران‌های ناشی از سوءمدیریت و ضعف دولت قاجار در کشور، نفوذ تاریخی و اهداف و برنامه‌های استعماری دولت انگلستان در منطقه و ایران و سرانجام بروز جنگ جهانی اول، زمینه‌های فقر و فلاکت و زیرسلطه رفتن روزافزون ایران را در برابر غرب به رهبری انگلستان فراهم ساخته بود. در چنین اوضاعی، دولت ایران طی جنگ جهانی اول، رسماً اعلام بی‌طرفی کرد، اما دولت‌های متخاصم به بی‌طرفی اعتنایی نداشته و ایران را صحنه تاخت‌وتاز خود نمودند. روس‌ها در شمال، عثمانی در غرب و انگلیسی‌ها در جنوب و جنوب‌شرقی و آلمانی‌ها به طور پراکنده در مرکز و نواحی دیگر ایران فعالیت داشتند. در این میان، انگلیس به دلیل موقعیت راهبردی جغرافیای سیاسی ایران و حفاظت از سرحدات استعماری‌اش در هندوستان، شرایط حضور مستقیم خود را در ایران در راستای مداخله رسمی در امور داخلی و سرنوشت سیاسی ایران مناسب ارزیابی می‌کرد، تصمیم به اقدام جدی و اساسی علیه استقلال ایران گرفت و با نقض تمامیت ارضی کشور، نیروی نظامی مستقل از حاکمیت ملی ایران با عنوان پلیس (تفنگداران) جنوب ایران را در ۱۶ مرداد ۱۲۹۴ ش./ ۸ اوت ۱۹۱۵ م. تشکیل داد و در ۲۶ اسفند ۱۲۹۴ ش./ ۱۷ مارس ۱۹۱۶ م. با ورود سرپرسی سایکس به بندرعباس به‌طور رسمی کار خود را آغاز کرد. دولت انگلیس که بدون اجازه دولت ایران به این اقدام خطرناک دست زده بود، تمامیت ارضی، استقلال و حاکمیت ملی ایران را نقض کرد.

^۱. South Persia Rifles

مهم‌ترین دلیل انگلیس جهت تشکیل پلیس جنوب، حفظ امنیت و سرکوب راهزنان جنوب ایران اعلام شده بود، اما گذشت زمان مشخص نمود که این اهداف تنها بهانه و پوششی برای حضور مستقیم نظامیان تحت نظارت انگلستان در جنوب و آغازی برای مستعمره نمودن ایران است تا بتوانند از منافع و مداخله این کشور در مناطق همجوار هندوستان و شرق کانال سوئز حمایت نمایند. در این راستا، انگلستان به اقدامات مختلف نظامی، سیاسی و فرهنگی علیه حاکمیت ملی ایران دست زد و با مخالفت قوای حاکم در ایران روبرو شد و زمینه مبارزات بعدی ساکنان جنوب ایران علیه انگلیس اشغالگر را فراهم آورد. بعدها تا جایی تجاوز انگلیس علیه ایران ادامه یافت که به‌رغم بمباران مناطق مسکونی و سرکوب خونین ایلات و عشایر و نیز روستائیان جنوب توسط انگلیس با مقاومت جانانه و عزم ایرانیان برای اخراج انگلیسی‌ها از جنوب ایران منجر به انحلال نیروی خودساخته آنان شد و سرانجام بعد از پنج سال، فعالیت پلیس جنوب ایران در سال ۱۳۰۰ ش. پایان یافت و بساط آن از ایران برچیده شد.

پیشینه تحقیق

در خصوص تشکیل پلیس جنوب ایران منابعی به زبان‌های فارسی و غیرفارسی منتشر شده که ابعاد مختلف این واقعه تاریخی را مورد کنکاش قرار داده‌اند و نقش عوامل داخلی و خارجی از سال تأسیس تا زمان ۵ ساله انحلال آن را بررسی کرده‌اند. هر یک از این پژوهشگران در قبال طرف‌های ذی‌ربط به طرح مباحث خود پرداخته و پژوهشگران غربی به‌ویژه انگلیسی به‌رغم شعار بی‌طرفی در امر پژوهش، نگاه مثبتی به فعالیت‌های انگلیس به‌ویژه اقدام این کشور در تأسیس سازمان نظامی غیرمجاز پلیس جنوب در ایران داشته‌اند. فاطمه پیرا (۱۳۸۱) در مقاله خود با عنوان: "پلیس جنوب ایران" به مهم‌ترین اهداف تشکیل پلیس جنوب در ایران توسط انگلستان پرداخته و مقاومت‌های شکل‌گرفته در برابر آن را در جنوب کشور مورد بررسی اجمالی قرار داده است. سکینه کاشانی و عصمت بابادی (۱۳۹۴) در مقاله مشترک خود با عنوان: "بررسی زمینه‌های شکل‌گیری پلیس جنوب"، به بررسی و تحلیل زمینه‌های تکوین پلیس جنوب ایران توسط انگلیسی‌ها پرداخته و به مقاومت‌های انجام شده از سوی دولت و ملت ایران اشاره‌هایی داشته‌اند. علاوه بر این، منیره راضی (۱۳۸۱) در کتاب "پلیس جنوب ایران" به تحلیل دلایل شکل‌گیری پلیس جنوب پرداخته و همچنین فلوریدا سفیری (۱۳۶۴) در کتاب "پلیس جنوب ایران" برخی جزئیات

تاریخی و درگیری‌های میان مردم جنوب ایران با نیروهای انگلیسی و تحلیل آنها را بیان کرده است.

نوآوری و مزیت این تحقیق نسبت به کارهای انجام شده قبلی در این است که محقق توانسته است با مراجعه به اسناد و مدارک موجود، تحلیلی نسبتاً شفاف از اهداف و برنامه‌های توسعه‌طلبانه استعماری انگلستان در ایران و منطقه راهبردی خلیج فارس ارائه نموده و ابعاد مقاومت سلحشورانه ملت ایران و عشایر غیور جنوب کشور را در برابر انگلیس مورد بررسی و کالبدشکافی علمی قرار دهد.

اهداف تشکیل سازمان پلیس جنوب

حضور انگلیس در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ایران دارای اهداف استعماری مختلفی بود که با تأسیس پلیس جنوب، به تکمیل حوزه نفوذ و گستره خود برای تبدیل ایران به یک مستعمره دیگر و گسترش مناطق تحت نفوذش در جهان پرداخت. با عنایت به شرایط جهانی و منطقه‌ای در اواخر قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم میلادی، اولین راهبرد انگلیس برای حضور مستقیم در ایران، حراست و حفاظت از مستعمره قدیمی‌اش، سرزمین بزرگ هند بود. ضمن آنکه این کشور برای حضور مستقیم در صحنه سیاسی ایران، اهداف و دلایل دیگری نیز داشت که به تفکیک بررسی خواهد شد.

اول: ایران به‌عنوان خط اول راهبرد انگلیس در حفظ و حراست از مستعمره هند تلقی می‌شد؛ سیاستی که چند سال بعد، وینستون چرچیل^۱ نماینده وقت مجلس عوام انگلیس در بهمن ۱۳۰۹/ فوریه ۱۹۳۱ آشکارا بیان کرد و آن را در راستای اهمیت راهبردی هند برای تداوم امپراطوری انگلیس مورد تأکید قرار داد و گفت: «از دست دادن هند برای ما ضربه نهایی و مرگبار خواهد بود و این امر بدون تردید جزئی از روندی خواهد بود که ما را تا حد یک قدرت کوچک تنزل خواهد داد» (راضی، ۱۳۸۱: ۹۴). افزون بر آن، سرزمین هند به دلیل ویژگی‌های ممتاز خود به شرح زیر از سایر مستعمرات انگلیس متمایز بود:

الف- شبه قاره هند سرزمینی وسیع و با توجه به موقعیت آب‌وهوایی خاص، مستعد کشاورزی و بهره‌گیری از نیروی کار ارزان به دلیل کثرت جمعیت بود. البته نوع کشت محصول هند را نه نیازهای ضروری و بومی معیشتی هند، بلکه نیاز بازار جهانی و

^۱. Winston Churchill

سیاستگذاری انگلیس تعیین می‌کرد. برای نمونه انگلیسی‌ها سالانه بخشی از مزارع هند را به کشت تریاک اختصاص می‌دادند که درآمد حاصل از فروش آن یک‌نهم کلیه عواید مستقیم و غیرمستقیم دولت انگلیس در هند بود.

ب- وسعت این کشور باعث گسترش حجم مبادلات و دادوستد و امور وابسته به آن همچون بانکداری و حمل‌ونقل در اختیار کامل انگلیسی‌ها و سرمایه متعلق به آنها بود.

ج- کثرت جمعیت و انحصار بازارهای هند در دست سوداگران انگلیسی بود و مهم‌ترین بازار فروش کالاهای انگلیسی به‌شمار می‌رفت. همچنین تنوع ادیان و مذاهب و اعتقاد به نظام کاست^۱ که از اقبال عامه برخوردار بود، زمینه استیلای کامل سفیدپوستان انگلیسی را فراهم می‌کرد. به این جهت، به‌رغم ظلم و تعدی و اجحاف فراوانی که انگلیسی‌ها طی سالیان متمادی در حق مردم هند صورت دادند، هندی‌ها کمترین میزان شورش و اعتراض را در مقابل استثمارگران انگلیسی داشتند. طبع آرام و روحیه مسالمت‌آمیز هندی‌ها که ریشه در باورهای مذهبی آنان داشت، از مهم‌ترین دلایل سلطه طولانی‌مدت انگلیس بر هند بود. به نحوی که هند از سال ۱۸۱۸م. تا زمان استقلال هند در ۱۵ اوت ۱۹۴۷ که تحت تسلط کامل انگلیس بود، با مخالفت جدی مردم هند مواجه نشد.

د- هند سرزمینی برای گذراندن آزمون و خطای انگلیسی‌ها و گسترش اهداف امپریالیستی آنان بر سایر ملل بود. ضمن آنکه درآمد حاصله از تسلط کامل انگلیس، شریان حیاتی تأمین مخارج آنان به‌شمار می‌رفت (دورانت، ۱۳۵۶: ۸۴-۸۰).

لذا انگلیسی‌ها از ابتدای قرن نوزدهم تا میانه قرن بیستم میلادی، راهبرد اساسی خود را در جهت مراقبت و حفاظت از مرزهای هند و انسداد راه ورود رقبای این کشور مانند روسیه تزاری و فرانسه قرار داده بودند، به‌ویژه آنکه روسیه تزاری برای رسیدن به ایران و افغانستان که در همسایگی هند قرار داشتند، تلاش زیادی داشت و توجه مضاعف انگلیس به این دو کشور همسایه شمالی و غربی هند و امپراطوری روسیه جلب شد. در این میان، هر ابزار و وسیله‌ای که باعث حضور مستقیم انگلیس در هند، افغانستان و به‌ویژه ایران گردد، از جمله پیشگامی در حضور نظامی انگلیس با عنوان پلیس جنوب ایران، مورد تأکید انگلیسی‌ها قرار داشت.

۱. کلمه Caste از واژه پرتغالی Casta و واژه لاتین Castus به معنای خالص و بدون اختلاط و آمیزش آمده است. کاست واژه‌ای بود در وصف "طبقه اجتماعی بسته" و به معنای دقیق‌تر، نوعی طبقه‌بندی اجتماعی بسته است. یعنی کسی از بیرون نمی‌تواند وارد یک کاست شود و کسی هم نمی‌تواند از یک کاست خارج شود. نظام کاست به نظامی اطلاق می‌شد که در آن هیچگونه تحرک اجتماعی و پویایی گروهی در کار نبود و به همین دلیل انتقال از یک کاست به کاست دیگر، به‌ویژه حرکت از کاست پست‌تر به کاست بالاتر تقریباً غیرممکن بود.

دوم: بهره‌گیری از نیروی مشابه قوای قزاق در ایران: رقابت بین روس و انگلیس در ایران داستانی طولانی دارد. روسیه برای تأمین امنیت مالی و جانی اتباع خود با تشکیل نیروی قزاق تحت فرماندهی افسران روسی، این امر را تضمین کرده بود و در مواقع لزوم در جهت پیشبرد اهداف خویش به بهترین وجه از آنها سود می‌برد. به دلیل نفرت مردم ایران از انگلیسی‌ها، آنها نیز به دنبال این بودند که با تشکیل نیرویی، تأمین امنیت مالی و جانی اتباع خود را حفظ کنند. (راضی، ۱۳۸۱: ۹۶)

سوم: حضور مأموران آلمانی در ایران: مقابله با مأموران آلمانی و گسترش نفوذ سیاسی و نظامی آنها در ایران خطر تهدید منافع انگلیس توسط روسیه تزاری (راضی، ۱۳۸۱: ۵۱) و تشدید رقابت‌های فشرده این کشورها منجر به آن شد که ایران به صحنه منازعه قدرت‌های بزرگ وقت تبدیل شود.

چهارم: حفاظت از راه‌های تجاری جنوب ایران: مشکل اساسی انگلیس در تجارت با ایران به راه‌های مواصلاتی بنادر جنوب با شهرهای بزرگ مربوط می‌شد. عواملی مانند ضعف قدرت دولت مرکزی، فقدان نیرویی برای حفظ امنیت راه‌ها، حملات مکرر راهزنان به کاروان‌ها و مال‌التجاره‌های انگلیس در طول مسیر از مهم‌ترین آنها بودند که این عوامل موجب اعتراض مکرر سفارت انگلیس به دولت ایران بود و تشکیل ژاندارمری در ایران ناشی از همین امر بود. نیروی ژاندارمری به خوبی توانست از عهده کنترل راه‌ها و ایجاد امنیت در آن برآید، اما گرایش این نیرو به سمت آلمان در ابتدای جنگ جهانی اول و همراهی با نیروهای مردمی و حزب دموکرات در فارس موجب یأس و ناامیدی انگلستان از ژاندارمری شد؛ بنابراین، مقدمات انحلال این نیرو به سرعت فراهم آمد و پس از آن، راه‌های جنوب ایران خصوصاً راه شاهی (راه بوشهر- شیراز) با معضل ناامنی روبرو شد، این مشکل برای اتباع انگلیس و کالاها و مال‌التجاره آنان حادث‌تر بود. بسته‌شدن راه شاهی در پی درگیری‌های انگلیس با مردم جنوب ایران مشکلات فراوانی را برای آنها فراهم آورد (راضی، ۱۳۸۱: ۹۹-۹۸). لذا یکی از اهداف عمده تشکیل پلیس جنوب، گشایش این راه مواصلاتی و تأمین امنیت آن بود.

پنجم: کشف نفت در ایران: به دنبال اکتشاف نفت خوزستان در ۵ خرداد ۱۲۸۷ ش./ ۲۸ مه ۱۹۰۸ م. و تأسیس شرکت نفت ایران و انگلیس در یکسال بعد (۲۵ فروردین

۱۲۸۸ش./۱۴ آوریل ۱۹۰۹م.) تشکیل گردید که این عامل باعث گسترش دایره منافع انگلیس در ایران شد و با حفاظت از چاه‌های نفت جنوب ایران، انگلیسی‌ها انگیزه‌ای مضاعف برای تداوم نفوذ و سلطه خویش بر ایران پیدا کردند و به‌لحاظ نظامی و اقتصادی نیز در قبال رقبای سنتی خود نظیر روسیه تزاری موقعیت بهتری یافتند.

ششم: مقابله با عشایر و مردم مبارز جنوب ایران: به دلیل مقاومت جانانه مردم جنوب به‌ویژه بوشهر و تنگستان و مبارزات سرسختانه شهید رئیس‌علی دلواری علیه انگلیسی‌ها، دولت انگلیس همواره به فکر مجازات و تنبیه مردم و عشایر جنوب ایران بود.

تلاش انگلیس برای حضور نظامی مستقیم در ایران

الف- دولت انگلیس مدت‌ها قبل از جنگ جهانی اول و با هدف حفظ منافع خود در منطقه خلیج فارس و حراست از هندوستان به دنبال تشکیل نیروی نظامی در جنوب ایران بود. این تلاش برای نخستین بار به ذهن مقامات رسمی انگلیس خطور کرد و وزیر امور خارجه وقت این کشور طی یادداشتی در ۱۶ دی ۱۲۸۰ش./۶ ژانویه ۱۹۰۲م. خطاب به سر آرتور هاردینگ^۱ وزیرمختار آن کشور در تهران نوشت: «ما کوشش کرده‌ایم که تجارت و نفوذ بریتانیا را به هر وسیله‌ای که در دست داریم تأیید و تشویق نماییم و همچنین طرح‌های متعددی در این خصوص از جمله تشکیل یک نیروی پلیس بومی برای حفظ امنیت راه‌های جنوبی تحت مطالعه است» (علی‌بابایی، ۱۳۸۲: ۱۵۹-۱۵۸). در این حال، به دنبال کشف نفت در خوزستان، همچنین به دلیل وقایع انقلاب مشروطه و نیز ابهام در اوضاع ایران و دخالت‌های سیاسی و نظامی روسیه در ایران، «در پی پیشنهاد کابینه فرمانفرما مبنی بر افزایش نیروهای قزاق به استعداد ده هزار نیرو در ایران، در دی ۱۲۹۴ش./ ژانویه ۱۹۱۶م. وزیرمختار انگلیس در ایران به دولت انگلیس پیشنهاد داد در صورت افزایش نیروی قزاق، نیروی مشابهی تحت نظر مستقیم فرماندهی افسران انگلیسی در جنوب ایران تدارک دیده شود. وزارت امور خارجه انگلیس از حکومت هند در این خصوص اعلام نظر کرد که نایب‌السلطنه هند موافقت خود را اعلام نمود» (نصیری‌طیبی، ۱۳۸۴: ۱۰۹). انگلیسی‌ها با هدف حضور مستقیم در ایران همواره دنبال بهانه بودند که این امر با اولتیماتوم انگلیس به ایران محقق شد. در این راستا «سفارت انگلیس در تهران با ارسال یادداشت مورخ ۲۱ مهر

^۱. Sir.Arthur Hardinge

۱۲۸۹ش./ ۱۴ اکتبر ۱۹۱۰م. به وزارت امور خارجه ایران، با اشاره به حملات مکرر به رعایای انگلیس در راه‌های جنوب ایران و اینکه ادامه وضعیت برای دولت انگلیس تحمل‌ناپذیر گشته و بر اساس دستورالعمل دریافتی از وزیر امور خارجه انگلیس اعلام نمود: «اگر از حال تا سه ماه آینده اعاده نظم به‌طوری که مرضی دولت انگلیس باشد در طرق و شوارع فی‌مابین بوشهر و شیراز و اصفهان که حملات و اغتشاش‌های شدید رخ داده به‌عمل نیاید، دولت انگلیس با کمال بی‌میلی مجبور خواهد بود که هر اقدامی برای قراسورانی راه‌های مزبوره لازم باشد شخصاً به‌عمل آورد» (ترکمان، ۱۳۷۰: ۲۳۴ - ۲۳۳).

متعاقب این اولتیماتوم، اعتراض فراوانی از سوی مردم و دولت ایران شکل گرفت و تشکیل ژاندارمری توسط سوئدی‌ها در ایران به سال ۱۲۹۰ش./ ۱۹۱۱م. پیامد همین مقدمات بود. «مجلس شورای ملی با استخدام نیروهای انگلیسی برای سازماندهی و فرماندهی آن موافقت نکرد و با رأی مجلس افرادی از سوئد برای تشکیل نیروی ژاندارمری استخدام شدند. با آغاز جنگ جهانی اول، گرایش‌های آلمان‌خواهانه از سوی سرهنگ یالمارسن^۱ و چند افسر سوئدی و جذب افسران ایرانی این نیرو توسط احزاب دموکرات و ملی‌گرایان، نیروی تازه‌تأسیس ژاندارمری به خطری برای منافع انگلستان تبدیل شد» (راضی، ۱۳۸۱: ۵۷-۵۶).

ب- انگلیسی‌ها پس از ناامیدی جذب افسران خود در ایران، اندیشه نیروی جدیدی به فرماندهی افسران انگلیسی را رأساً و بدون اجازه دولت ایران پیگیری کردند و در خصوص جزئیات و چگونگی اداره آن، مدت‌ها میان وزارتخانه‌های جنگ و امور خارجه انگلیس و حکومت هندوستان توافقاتی شکل گرفت (سفیری، ۱۳۶۴: ۱۱۰-۹۹) و سرانجام ژنرال سر پرسی سایکس به عنوان فرماندهی قشون خودساخته انگلیس موسوم به پلیس جنوب ایران انتخاب شد. دلیل انتخاب سایکس این بود که وی آشنایی با جنوب ایران داشت، زیرا از سال‌های ۱۲۷۴ تا ۱۲۸۴ش./ ۱۸۹۵ تا ۱۹۰۵م. با شرکت در کمیسیون مرزی ایران و بلوچستان و داشتن سمت کنسول انگلیس در کرمان و بلوچستان و سرکنسول و مأمور دولت حکومت هندوستان در خراسان تا سال ۱۲۹۲ش./ ۱۹۱۳م. حضور داشت و به درجه سرتیپی ارتقاء یافت (سفیری، ۱۳۶۹: ۷۰). در واقع تفکیک میان دوگانگی فرماندهی امور سیاسی که وزارت امور خارجه انگلیس برعهده داشت و فرماندهی امور نظامی که حکومت هند در اختیار داشت، انجام شود و این دوگانگی عملاً چالشی برای فرماندهی سایکس ایجاد نمود، بنحوی

^۱. Hjalmarson

که حکومت هند از درگیری نظامی با مردم جنوب و سرکوب مستقیم آنان خودداری می‌کرد و متقابلاً مارلینگ^۱ وزیرمختار انگلیس در تهران این شیوه را به سایکس توصیه می‌کرد (مایرلی، ۱۳۶۹: ۳۰۷-۳۰۵). فراخواندن سایکس از ایران در ۳ آذر ۱۲۹۷ ش. / ۲۵ نوامبر ۱۹۱۸ م. پیامد تشدید همین دوگانگی فرامین وزارت امور خارجه و حکومت هند و تأثیر نامطلوب آن در فرماندهی سایکس بر پلیس جنوب ایران بود و پس از آن فرماندهی پلیس جنوب تا زمان انحلال آن به سرهنگ اورتون^۲ واگذار شد و سایکس به‌عنوان "بازرس کل پلیس جنوب" تعیین گردید.

ج- لژهای فراماسونری که از سازمان‌ها و ابزارهای قدرت نرم نفوذ غرب در ایران بودند، کارکردها و نقش‌های مهم فرهنگی و سیاسی در ایران ایفاء کرده‌اند، تا جایی که تعداد شایان توجهی از رجال و نخبگان سیاسی و قدرت در ایران عصر قاجار و پهلوی وابسته به لژهای فراماسونری اروپا و آمریکا بودند. برای اولین بار لژ بزرگ اسکاتلند در سال ۱۲۹۷ ش. / ۱۹۱۸ م. اجازه تأسیس لژ فراماسونری در ایران را به ریاست سرتیپ سر پرسی سایکس فرمانده نظامیان انگلیسی موسوم به پلیس جنوب ایران صادر کرد. آن زمان در شهر شیراز و مناطق جنوبی ایران قریب ۵۸۹۰ افسر و سرباز انگلیسی و هندی و تعدادی از افسران و سربازان محلی ایران مستقر بودند. لژ مذکور با عنوان "لژ روشنایی ایران" در تاریخ ۱ اسفند ۱۲۸۸ ش. / ۲۰ فوریه ۱۹۱۰ م. به وسیله نماینده اعزامی لژ اسکاتلند رسماً گشایش یافت. تا پیش از این، لژ به ریاست سر پرسی سایکس فرمانده پلیس جنوب ایران و وابسته به لژ نظامی هندوستان بود و به دنبال جدایی و استقلال فارس و خوزستان از ایران بود. در آبان ۱۳۰۰ ش. / اکتبر ۱۹۲۱ م. که سازمان اس. پی. آر. از سوی انگلیس منحل اعلام گردید، لژ مذکور نیز تعطیل شد. مجدداً در سال ۱۹۲۲ م. به درخواست هفت افسر انگلیسی مقیم ایران (در ۲۹ آبان ۱۳۰۱) به همان لژ روشنایی ایران تجدید حیات یافت و در خیابان قوام‌السلطنه (سی تیر کنونی) تهران حضور داشت. در این لژ فقط یک ایرانی عضویت داشت که از یهودیان شیرازی به نام امیرمظفرالدین خان فرخ بود و قبلاً در پلیس جنوب ایران عضویت داشت و تا درجه سروانی ترقی کرد، لیکن پس از انحلال پلیس جنوب به عضویت شرکت انگلیسی نفت ایران و انگلیس درآمد و از سال ۱۳۲۰ ش. به بعد به‌عنوان استاد زبان انگلیسی دانشگاه تهران استخدام شد (اسناد فراماسونری در ایران، ۱۳۸۰: ۲۹۶-۲۹۳).

^۱. Marling

^۲. Everton

نقض آشکار استقلال و حاکمیت ملی ایران با ایجاد پلیس جنوب

الف- دولت انگلیس در جهت آماده نمودن افکار عمومی ایران دست به شیطنت و تحریکاتی علیه دولت مرکزی زد تا ضمن ناکارآمدی دولت ایران، حضور مستقیم نیروهای انگلیس موسوم به پلیس جنوب را درخواست نماید. از جمله طبق اسناد موجود، انگلیسی‌ها با خرید و انبار کردن گندم از ولایات ایران، ایجاد قحطی و بروز بلوا و اغتشاش در میان مردم نمودند و برخی افراد را به تحصن مقابل کنسولگری‌های انگلیس تحریک کردند یا اینکه در اصفهان گروهی از تجار را تحریک کردند که به منظور شکایت از دولت مستوفی‌الممالک در باب ناامنی راه اصفهان- تهران به تلگرافخانه بروند و زمینه ورود پلیس خودساخته انگلیسی‌ها را به اصفهان فراهم نمایند. (آرشیو اداره حفظ و نگهداری اسناد وزارت امور خارجه: ۹۲-۴۰۱/۴ و ۴۱-۴-۲۵۴۴).

ب- دولت انگلیس در مرداد ۱۲۹۵ ش./ اوت ۱۹۱۶ م. و متعاقب طرح اولیه خود طی یادداشتی به دولت ایران خواستار اعلام نظر در خصوص اقدام انگلیس پیرامون تشکیل پلیس جنوب ایران شد که متعاقباً دولت ایران در ۱۴ مرداد ۱۲۹۵ ش./ ۵ اوت ۱۹۱۶ م. با یادداشتی بر این امر تأکید نمود که: «این کار به منزله به رسمیت شناخته شدن کنوانسیون ۱۹۰۷ م. یعنی پذیرش تقسیم ایران به مناطق نفوذ روسیه و ایران بود و این نه تنها کنترل سیاسی، بلکه کنترل نظامی ایران را هم دربرمی‌گیرد» (سفیری، ۱۳۶۴: ۱۹۶). متعاقب تعویض پی‌درپی نخست‌وزیری ایران و انتصاب افراد گوناگون، کابینه علاءالسلطنه به دولت انگلیس اعلام نمود: «حتی به طور موقت هم نمی‌توانند پلیس جنوب را به رسمیت بشناسند» (سفیری، ۱۳۶۴: ۱۹۷). بعد از کابینه علاءالسلطنه، به ترتیب عین‌الدوله (۳۰ آبان ۱۲۹۶)، مستوفی‌الممالک (۲۷ دی ۱۲۹۶)، صمصام‌السلطنه (۱۰ اردیبهشت ۱۲۹۷) و وثوق‌الدوله (۱۵ مرداد ۱۲۹۷) به نخست‌وزیری رسیدند، اما هیچکدام به خود اجازه ندادند که حضور نیروی نظامی انگلیس در ایران را به رسمیت بشناسند و بحران پلیس جنوب ایران تا پایان عمر خود به یکی از مسائل فی‌مابین ایران و انگلیس باقی ماند (سفیری، ۱۳۶۴: ۲۰۶-۱۹۶). بنابراین، تشکیل پلیس جنوب همواره با اعتراض رسمی دولت ایران مواجه بود، به‌علاوه عامه جراید و احزاب ایرانی هم به انگلیسی‌ها تاخته و تشکیل پلیس جنوب را مقدمه‌ای برای تصرف و اشغال نظامی ایران و مستعمره نمودن کشور تلقی می‌کردند. متعاقباً در تاریخ ۲۰ اسفند ۱۲۹۶ سفارت انگلیس در تهران یادداشتی در خصوص پلیس جنوب به وزارت امور خارجه ایران ارسال نمود و طی آن خواهش کرد که «دولت ایران حسیات

دوستانه خود را کلیتاً نسبت به مصالح دولت انگلیس نشان دهد» (قائم‌مقامی، ۱۳۲۶: ۲۱۹). در همان زمان، کابینه مستوفی‌الممالک «پلیس جنوب را یک قوه متجاوز خارجی» خوانده بود (قائم‌مقامی، ۱۳۲۶: ۲۱۹).

ج- انگلیسی‌ها به پلیس جنوب ایران به‌عنوان نیروی دائمی خود در ایران نگاه می‌کردند و نگهداری آن مخارجی گزاف بر بودجه انگلیس تحمیل می‌کرد و این امر باعث اعتراض نمایندگان مجلس عوام شد. از سوی دیگر دولت انگلیس به‌رغم تلاش‌های فراوان نتوانست شناسایی و رسمیت آن را به دولت ایران بقبولاند که مخارج آن برعهده ایران بیفتد، چرا که دولت ایران این نیرو را غیرقانونی و متجاوز می‌دانست. با این وصف، به نوشته برخی منابع «حقوق قشون را دولت ایران از محل قروض معوق یا موراتوریوم^۱ (که به حساب دولت بود)، می‌داد. طبق ماده ۴ و ۵ عهدنامه ۱۹۰۷ م. روسیه و انگلیس قسمتی از عواید گمرکی ایران با بانک استقراضی روسیه و عواید گمرکی فارس و خلیج فارس، عواید حاصله از صید ماهی و عواید ناشی از پست و تلگراف به بانک شاهنشاهی انگلیس برای تأدیه قروض شاه تعیین شد. چون گاهی دولت ایران در پرداخت دیون خود تأخیر داشت، دولت‌های انگلیس و روسیه در آغاز جنگ جهانی اول به پیشنهاد مستوفی‌الممالک مهلتی به دولت ایران دادند که به موراتوریوم یا استمهال معروف شد. بر این اساس این دو کشور حق لغو آن را برای خود حفظ نموده و دولت ایران در مقابل فشار انگلیس و روسیه تسلیم شد و کنترل آنها را در امور مالی‌اش پذیرفت تا در وجوهی که به اسم موراتوریوم مساعده داده می‌شد، نظارت نمایند (کحال‌زاده، ۱۳۷۰: ۲۹۲).

د- از ابتدای تشکیل تا زمان انحلال پلیس جنوب ایران، دولت انگلیس از طریق سفارت آن کشور در تهران چندین یادداشت به وزارت امور خارجه ایران ارسال کرده و خواستار به رسمیت‌شناختن این نیرو توسط دولت ایران می‌شود، حتی به‌رغم درخواست مکرر سفارت انگلیس در تهران از ارسال اسامی صاحب‌منصبان آن به وزارت جنگ ایران خودداری می‌کند. برای نمونه، وزارت امور خارجه ایران طی یادداشت جوابیه به سفارت انگلیس در تهران (۲۲ ذیحجه ۱۳۳۵/۱۷ مهر ۱۲۹۶) اعلام می‌کند: «وقتی دولت ایران در شناسایی اصل موضوع که همان پلیس جنوب است با دولت انگلیس اختلاف نظر دارد پرداختن به مسائل فرعی مانند ارسال فهرست صاحب‌منصبان پلیس جنوب به وزارت جنگ بی‌معنا خواهد بود» (آرشیو اداره حفظ و نگهداری اسناد وزارت امور خارجه: ۸۳-۱۴-۴۸-۱۳۳۶ ق). به‌علاوه یکی

^۱. به معنی استمهال یا مهلت‌خواهی یا معوق ساختن قرض و اقساط (Moratorium)

دیگر از دلایل مخالفت دولت ایران با پلیس جنوب ایران، بدرفتاری و انجام جنایاتی است که علیه مردم جنوب مرتکب شده و ذهنیت مردم ایران را کاملاً نسبت به این نیرو منفی نموده بود. حمله به مردم عادی، غارت روستاها و اعدام‌های دسته‌جمعی فراریان از پلیس جنوب در حضور کنسول انگلیس در اصفهان و دیگر مناطق، چهره زشتی از این نیرو به مردم ایران نشان داد. شرح مظالم قوای موسوم به قشون جنوب ایران، یکی از دستور کارهای مقامات وزارت امور خارجه ایران با مقامات سفارت انگلیس در تهران بود که برای نمونه می‌توان به یک مورد آن اشاره نمود: روز شنبه مورخ ۱۶ محرم ۱۳۳۶/۱۱ آبان ۱۲۹۶ در ملاقات با مستشار انگلیس به اثرات سوء ناشی از مظالم قوای موسوم به قشون پلیس جنوب ایران بر روابط دولتی اشاره نمود و شرح داد مردم به طوری در وحشت می‌باشند که به محض نزدیکی قشون مزبور به هر نقطه اهل آنجا خانه و زندگی خود را گذاشته و فرار می‌کنند، از چند نقطه اطراف یزد و کرمان اخیراً تلگرافاتی در این خصوص دریافت کردیم و مستشار ضمن اظهار تأسف گفت: یقین دارم اهالی دهات به اشرار پناه می‌دهند والا مورد حمله قرار نمی‌گیرند. به هر حال قرار شد از طرف سفارت اوامر و تعلیماتی به مراکز قشون صادر گردد که از این قبیل حوادث جلوگیری شود و با مردم اینطور رفتار ننمایند (آرشیو اداره حفظ و نگهداری اسناد وزارت امور خارجه: ۸۳-۱۴-۴۸-۱۳۳۶ ق.).

ه- به مرور ناراضی‌های شدید مردم فارس و کرمان از پلیس انگلیسی جنوب بیشتر می‌شد و نزد دولت ایران شکایت می‌کردند و مراتب اعتراض دولت ایران در این خصوص، از طریق صدور یادداشت به سفارت انگلیس یا مذاکره با مقامات انگلیسی منعکس می‌شد؛ ضمن آنکه مردم ایران به نیروهای بومی پلیس جنوب که از خدمت به این نیرو می‌گریختند، به انحاء مختلف یاری می‌رساندند.

و- در بحبوحه حضور نظامیان انگلیسی در ایران، آن زمان وزارت امور خارجه ایران جهت تنویر افکار عمومی تصمیم می‌گیرد تا همراه با مخالفت مردم علیه قشون انگلیس، مواضع اعتراضی خود علیه حضور پلیس جنوب را علنی به مردم ایران بازگو نماید، در این زمینه، طی ابلاغیه مورخ ۵ جمادی‌الاول ۱۳۳۶/۲۸ بهمن ۱۲۹۶ ضمن ارائه گزارشی از شرح مکاتبات اعتراضی انجام‌شده با دولت انگلیس علیه قشون جنوب تأکید می‌کند که: «اولیای دولت ایران نظر به وظیفه که در حفظ تمامیت ارضی و استقلال مملکت ایران و رعایت بی‌طرفی کامل دارند نظریه خود را در خصوص تشکیل قوای متحدالشکل در تمام مملکت به سفارت فخریمه اشعار و موارد پنجگانه ذیل انجام منظور است و مقاصد حقه خود را تقاضا نمود.

- ۱- مساعدت در تخلیه ایران از قوای خارجه و تفویض قشون مسمی به پلیس جنوب به این دولت.
 - ۲- الغاء عهدنامه ۱۹۰۷م. و رفع اثرات اولتیماتوم ۱۹۱۱م. کلیتاً
 - ۳- قبول مشارکت نماینده دولت علیه ایران در کنفرانس صلح
 - ۴- تجدیدنظر در تعرفه گمرکی
 - ۵- پرداخت کلیه عایدات گمرکی و اقساط گذشته و آینده موراتوریم بدون هیچ شرط (آرشیو اداره حفظ و نگهداری اسناد وزارت امور خارجه: ۱۲۵-۱۴-۴۸-۱۳۳۶ق.)
- ارائه توضیحات دولت ایران باعث تشدید نظر منفی مردم نسبت به سیاست انگلیس در مقایسه با گذشته شد. دولت انگلیس نیز به واسطه این ابلاغیه تحت فشار افکار عمومی ایران قرار گرفت و سفارت انگلیس در تهران را مجبور به انفعال نمود و دو یادداشت پی‌درپی در ۱۶ و ۲۷ جمادی‌الاول ۱۳۳۶/۹ و ۲۰ اسفند ۱۲۹۶ به وزارت امور خارجه ایران صادر نمود و در آن تأکید کرد که: «سیاست دولت انگلیس نسبت به دولت ایران کاملاً از روی دوستی است و سفارت انگلیس حاضر است فوراً با دولت علیه ایران برای ترتیب دوستانه در خصوص مسئله پلیس جنوب و احضار قشون انگلیس از ایران به طوری که مستلزم مصالح دولتی باشد داخل مذاکره گردد. (آرشیو اداره حفظ و نگهداری اسناد وزارت امور خارجه: ۷۱-۱۴-۴۸-۱۳۳۶ق.) در این حال، به ملاحظه مصالح فوق‌العاده انگلستان در جنوب ایران که همجوار (ایران) است، دولت علیه ایران قشون جنوب را به طوری که حال تشکیل یافته و مخارج آنرا دولت انگلیس متحمل است تا آخر جنگ رسماً بشناسد و از آن طرف دولت اعلیحضرت حاضر شده‌اند که به طور ازدیاد و از روی سخاوت کمک نقدی به دولت علیه نمایند و برای ایجاد یک قوه نظامی متحدالشکلی پس از اتمام جنگ برای تمام مملکت که بالاخره قشون جنوب ایران به آن منضم گردد و در تحت صاحب‌منصبان خارجه که ملیت آنها بعد از این فیما بین دولتیین تصمیم می‌یابد مساعدت نمایند (آرشیو اداره حفظ و نگهداری اسناد وزارت امور خارجه: ۹۲ تا ۸۹-۱۴-۴۸-۱۳۳۶ق.)
- متقابلاً وزارت امور خارجه ایران در پاسخ به یادداشت‌های فوق‌الذکر، طی یادداشتی شدیدالحن مواضع شفاف و سخت‌تری نسبت به گذشته اتخاذ کرد و در تاریخ ۵ جمادی‌الثانی ۱۳۳۶/۲۷ اسفند ۱۲۹۶ ضمن انتقاد شدید علیه سیاست‌های انگلیس در قبال ایران، تجاوز نظامی عثمانی به ایران را ناشی از حضور نظامی دولت‌های روسیه و انگلیس دانسته و در حالی که دولت ایران در جنگ، موضع بی‌طرفی اتخاذ کرده، تأکید می‌کند:

«استقلال این دولت (ایران) بایستی منظور نظر صمیمانه آن دولت باشد لیکن با کمال تأسف مفاد تعلیمات مندرجه در مراسم مزبوره با انتظارات اولیای دولت علیه ایران موافقت نداشته و به ارکان همان استقلالی که منظور است خلل می‌رساند... از ابتدای جنگ [جهانی اول]، وخامتی که از حضور قشون اجنبی در خاک ایران متصور بود پیش‌بینی کرده و خواستار این بود که ایران را حال بگذارند تا بتواند با تعقیب رویه بی‌طرفی مصالح خود که متضمن منافع دول همجوار نیز بود محفوظ بدارد. متأسفانه مسئول دولت علیه ایران مورد قبول نیافت و مصائبی که بر عالم پوشیده نیست به ایران وارد آمد و حوادث پاییز و زمستان سال ۱۹۱۵ نتیجه تجاوزات نظامی دول متخاصمه بود که برخلاف استقلال و بی‌طرفی ایران رخ داد و پیوسته مورد پروتست (اعتراض) این دولت بود... برخلاف مواعید مصرحه قطعیه دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان دائر به رعایت استقلال و رعایت بی‌طرفی ایران تجاوزات و مداخلات را پیش گرفته از آن جایی که این تجاوزات حق‌شکنانه و این تقاضا که قوای مسمی به پلیس جنوب که در حکم قوای خارجی است تا آخر جنگ به رسمیت شناخته شود مصائب چندین ساله ایران را تجدید و استقلال و بی‌طرفی آنرا تهدید خواهد کرد. اولیای دولت متبوعه دوستدار انتظار آن را دارند که جناب مستطاب اجل وزیر امور خارجه اعلیحضرت پادشاه انگلستان را به نتیجه وخیمه این‌گونه تصمیمات جلب و هر چه زودتر امر به احضار قوای انگلیس صادر و از مسئولیتی که از حضور آنها در ایران حقاً متوجه اولیای امور انگلستان می‌شود احتراز نمایند. ... استحضار می‌دارد که قبول استخدام صاحب‌منصبان خارجی برای قوای متحدالشکل که بر طبق تصمیم اولیای دولت دوستدار باید تشکیل یابد، با موافقت دولت فحیمه انگلیس، ناقض حقی است که اولیای دولت دوستدار در ابطال شناسایی اولتیماتوم ۱۹۱۱ دارا هستند و خاطر نصفت مظاهر آن جناب جلالت‌ماب اعتراف می‌فرمایند که چون قبول این مسأله را اولیای دولت دوستدار تثبیت اینگونه معاهدات مضره می‌شمارند از موافقت آن معذور هستند» (آرشیو اداره حفظ و نگهداری اسناد وزارت امور خارجه: ۱۱۴-۱۴-۴۸-۱۳۳۶ق).

در این حال، جوایبه سفارت انگلیس دچار تناقض بود؛ از یک سو، با ظرافت چنین القاء می‌کرد که انگلیس از استقلال ایران حمایت می‌کند و از سوی دیگر، با نقض حاکمیت و استقلال ایران تلاش می‌کرد حضور مستقیم پلیس خودساخته‌اش در جنوب ایران دائمی گردد. عدم شناسایی این اقدام انگلیس توسط دولت ایران و عدم تصویب آن در مجلس شورای ملی

نشان داد که پلیس جنوب ایران تشکیلاتی غیرقانونی در ایران بوده و هر قدر هم انگلیسی‌ها تلاش کردند تا رسمیت آن را به دولت‌های ایران تحمیل نمایند، مؤثر واقع نشد.

ساختار و تشکیلات پلیس جنوب

الف - اعلام تأسیس پلیس جنوب و ورود نظامیان متجاوز انگلیس به ایران: شکل‌گیری نیروی انگلیسی پلیس جنوب ایران موسوم به S. P. R. در ۲۹ اسفند ۱۲۹۴ ش. / ۱۶ مارس ۱۹۱۶ م. با ورود سرتیپ سر پرسی سایکس به همراه گروهی از افسران انگلیسی و هندی با دو توپ سرپر به شهر بندرعباس تحقق یافت. او پس از ورود به بندرعباس در نی‌بند (نزدیکی شرق بندرعباس) اردو زد. «هیأت همراه سایکس شامل ۴ افسر انگلیسی، ۳ افسر هندی و ۲۰ درجه‌دار هندی و ۲۵ نفر سواره‌نظام هندی به عنوان اسکورت و نگهبان هندی بودند. ضمن آنکه چند روز قبل از ورود سایکس به بندرعباس، یک گروهان از نیروهای پیاده‌نظام انگلیس در مسقط به بندرعباس آمده تا به سایکس در تثبیت موقعیتش به وی کمک نمایند. ظرف یک ماه ۱۸۰ نفر را از میان داوطلبین جذب و توسط افسران انگلیسی آموزش داد. به این ترتیب، اولین هنگ مرکب از افراد ایرانی بلوچ و عناصر عرب ساکن بندرعباس در نی‌بند تشکیل شد و هنگ احمدشاهی نام گرفتند. مجدداً در ۲۴ اردیبهشت ۱۲۹۵ ش. / ۲۴ آوریل ۱۹۱۷ م. نظامیانی از انگلیس، از بوشهر و بصره به نیروهای سایکس ملحق شدند. کل نیروهای انگلیسی ملحق شده به سایکس ۲۷ نفر در رده‌های مختلف نظامی و جمع نیروهای هندی بالغ بر ۶۱۱ نفر بودند» (مایرلی، ۱۳۶۹: ۲۱۱-۲۰۴).

سایکس اعضای پلیس جنوب را در کرمان، فارس، یزد و اصفهان سازماندهی کرده و انگلیسی‌ها حتی از افراد ایرانی که می‌خواستند عضو پلیس جنوب شوند، در مقابل یک روحانی، قسم‌نامه‌ای که تهیه کرده بودند و مشتمل بر اعلام وفاداری کامل به پادشاه انگلیس و اطاعت کامل فرامین افسران ارشد انگلیسی اس. پی. آر. در هر نقطه از ایران برای مدت سه سال بود را اقرار نمایند (سفیری، ۱۳۶۴: ۱۴۹). سایکس برای سرعت بخشیدن به امر تشکیل پلیس جنوب تصمیم به استخدام نیروهای ژاندارمری که از مدتی پیش منحل شده بود، گرفت. روند افزایش نفرات پلیس جنوب به نحوی چشمگیر بود که تنها یک سال بعد، تعداد آنها به بیش از ۵۵۰۰ نفر رسید و در بهار ۱۳۳۶ ش. بالغ بر ۶۰۰۰ نفر شدند که نیمی از آنان از قبایل کوچ‌نشین و نیمه‌کوچ‌نشین محلی انتخاب شدند و بخش بزرگی از آنان توسط افسران انگلیسی به‌عنوان افراد منظم و امنیه و تفنگچی آموزش می‌دیدند و مابقی از

بیکاران شهر و روستا از جمله کارگران و کشاورزان بی‌زمین و حمالان مغازه‌ها بودند (سفیری، ۱۳۶۴: ۱۳۲۰-۱۳۰). در این میان، سایکس تعمداً نمی‌خواست از افسران سابق ژاندارمری در رده‌های بالای پلیس جنوب استفاده نماید و ایرانیان در رده پایین استخدام می‌شدند، ضمن آنکه سایکس از شیوه‌های افسران سوئدی و پاسگاه‌های بین‌راهی ژاندارمری و امکانات باقیمانده آن منجمله از بندرعباس تا شیراز و اصفهان در تمام پاسگاه‌های ژاندارمری بهره‌برداری نمود (سفیری، ۱۳۶۴: ۱۶۵-۱۲۹).

تعداد نیروهای پلیس جنوب دائماً در حال تغییر بود، «ابتدا تعداد ایرانیان عضو بیش از ۵ هزار نفر بود، ولی از پاییز ۱۲۹۷ ش. / ۱۹۱۸ م. تعداد نفرات ایرانی به دلایل مختلف از جمله شورش‌های مکرر در پادگان‌های پلیس جنوب، خودداری از جنگ با قبایل و عشایر ایرانی، ترک خدمت و پیوستن به مبارزین در حال جنگ با انگلیسی‌ها، شیوع بیماری‌های واگیردار و مجازات سخت اعدام به جرم خیانت کاهش پیدا کرد. آمار نفرات عضو پلیس جنوب در سال ۱۲۹۷ ش. / ۱۹۱۸ م. که بالاترین نفرات را داشت، شامل ۶۰ افسر انگلیسی، ۱۳ درجه‌دار، سایر نفرات انگلیسی، ۷۴ افسر هندی و ۱۰ کمک جراح هندی، ۳۱۸۷ درجه‌دار و سایر نفرات هندی و ۲۷۵۳ ابواب‌جمعی هندی و ۶۹ نفر ایرانی بودند. مأموریت اصلی سایکس به عنوان فرماندهی پلیس جنوب در هنگام ورود به بندرعباس این بود که نیرویی صرفاً ایرانی که افسران و فرماندهان آن انگلیسی باشند، ایجاد نماید و هدف اصلی آن تامین و حفظ منافع راهبردی انگلیس به لحاظ سیاسی، اقتصادی و نظامی بود. افراد مورد نظر وی نیز غالباً از دو گروه مشخص بودند: گروه اول، ایرانیانی که در استخدام ژاندارمری بوده و مدتی پیش منحل شده، اعم از افسران و درجه‌داران و تفنگچی‌های آموزش‌دیده و گروه دوم کسانی که به دلیل مشکلات ناشی از اوضاع بد اقتصادی و بروز قحطی در جستجوی ممری برای معاش خویش بودند (سفیری، ۱۳۶۴: ۱۳۲)، در حالی که «حوادثی که از بدو تأسیس پلیس جنوب رخ داد، به سایکس و مقامات انگلیسی ثابت کرد که نمی‌توانند به ایرانیان به‌ویژه دو دسته مذکور اعتماد نمایند، زیرا گروه اول غالباً گرایش‌های ملی‌گرایانه داشته و از اعضای فعال حزب دموکرات بوده و به‌خوبی از کارشکنی انگلیسی‌ها در برابر توقف فعالیت ژاندارمری آگاه بودند و پس از جنگ جهانی اول تحت‌تأثیر فرماندهان سوئدی خویش طرفدار آلمان بوده و مخالفت علنی با انگلیسی‌ها داشتند. آنان انگلیس را مسبب اصلی توقف فعالیت ژاندارمری و سرگردانی و مشکلات مالی خود می‌دانستند. به‌علاوه، تحقیر و تخفیف درجه در مقابل افسران انگلیسی و هندی و برخوردهای خصمانه فرماندهان انگلیسی با مردم جنوب ایران

این موارد را حادثه می‌ساخت. گروه دوم نیز که پس از انقلاب مشروطه همواره و بارها شاهد کارشکنی و نفرت عمومی از انگلیسی‌ها بودند نیز نمی‌توانستند منافع قومی و ملی‌گرایانه خود را در مقابل ظلم و تجاوز به اموال و خانه‌های مردم مظلوم جنوب ایران توسط فرماندهان انگلیسی فراموش کرده و آن را نادیده بگیرند، لذا به دلیل مشکلات مالی و یا با هدف ضربه زدن به پلیس جنوب از داخل تشکیلات بدان پیوسته بودند. هر چند که حضور تعداد اندکی از ایرانیان عضو پلیس جنوب که به فرماندهان انگلیسی آن وفادار ماندند و در این راه تا حد اعدام هموطنان و هم‌زمان ایرانی خویش پیش رفتند را نمی‌توان نادیده گرفت» (رکن‌زاده آدمیت، ۱۳۵۷: ۳۸۰-۳۷۲). لذا «این دو گروه در برابر فعالیت‌ها و برنامه‌های پلیس جنوب علیه مردم جنوب با همراهی نکردن در جنگ‌ها، ترک خدمت و پیوستن به مبارزان و رساندن اطلاعات محرمانه به مجاهدین مقاومت می‌کردند. به‌علاوه مخالفت روحانیون به‌ویژه آیات عظام نظیر محمدکاظم طباطبایی و محمدتقی شیرازی علیه حضور انگلیسی‌ها با صدور فتاوی‌ای جهاد علیه نیروهای انگلیسی مورد حمایت مردم قرار می‌گرفت. حتی گروهی از علما تنها به صدور فتوا و اعلام جهاد اکتفاء نکردند، بلکه خود عازم جنگ علیه آنان شده و مبارزان را تشویق کردند که از جمله می‌توان به سید عبدالحسین لاری، سید عبدالله بلادی، سید مرتضی علم‌الهدی اهرمی، شیخ حسن‌ال عصفور بوشهری، سید علی‌نقی دشتی، شیخ محمدجعفر محلاتی، شیخ محمدحسین برازجانی و سید اسماعیل مهدوی (نبوی، ۱۳۷۳: ۲۷۳-۲۰۶) اشاره کرد. به‌علاوه سایکس در خصوص تأثیر نقش روحانیون علیه قشون جنوب نوشت: «به هندی‌ها و اعضای پلیس جنوب در شیراز حمله شد، بازارها را بستند و ملاهای خشک و متعصب فتوا صادر کردند که کشتن هر کس که با انگلیسی‌ها مربوط است، جایز می‌باشد و دسته‌های مردها و بچه‌ها با نوحه در خیابان راه افتادند» (سایکس، ۱۳۶۲، ۷۷۶).

ب- شخصیت‌های محلی مخالف و موافق حضور نظامی انگلیس در پلیس جنوب: رهبران برخی عشایر در برابر پلیس جنوب تحت فرماندهی ایلخانان، کلانتران و رؤسای محلی ایلات و قبایل مقاومت کردند که برای نمونه می‌توان به قیام مردم کازرون به رهبری ناصردیوان کلانتر شهر کازرون اشاره نمود. سایکس در این زمینه نوشت: «وی (ناصردیوان) به پادگان پلیس جنوب حمله برد و آنها را لخت نموده و فرار کرد و در عین حال، فرماندار را نیز گرفته و حبس نمود» (سایکس، ۱۳۶۲: ۷۲۷) و همچنین باید از قیام صولت‌الدوله قشقایی در

منطقه فارس که دو سال علیه قشون جنوب و انگلیسی‌ها به نبردی طولانی پرداخت (راضی، ۱۳۸۱: ۱۵۰)، سخن گفت. شیخ حسین چاه کوتاهی ملقب به سالار اسلام در بوشهر، زایر خضرمان اهرمی از خوانین تنگستان، غضنفرالسلطنه برازجانی حاکم برازجان و درعین حال برخی شخصیت‌های انگلوفیل موافق انگلیس بودند؛ مانند عبدالحسین میرزا فرمانفرما که عنصری طرفدار انگلیس و والی فارس بود و میرزا حبیب‌الله خان قوام‌الملک کلانتر شیراز و ریاست ایل خمسه که به گفته سایکس تعداد زیادی از عشایر تحت فرمان قوام به صولت‌الدوله کمک می‌کردند. سایکس در باره قوام معتقد بود: «قوام در حدود دو هزار عرب در داخل و اطراف شیراز جمع کرده بود، اینان قشقای‌ها را دشمن داشته و از انگلیسی‌ها بیزار بودند و اگر پیش از آنکه فاتح معلوم شود دست بکار نمی‌شدند و حمله به طرف فرسوده مبادرت می‌نمودند و اینها جداً به مشکلات ما افزودند» (سایکس، ۱۳۶۸-۷۶۷).

ج- مقابله پلیس جنوب با ایلات و عشایر جنوب: یکم: عملیات پراکنده پلیس جنوب علیه عشایر و ایلات جنوب ایران، باید گفت که یکی از راهبردهای اولیه پلیس جنوب، ایجاد رعب و وحشت در اذهان مردم جنوب و تعیین مجازات‌های سنگین برای مخالفت با آن بود. انگلیسی‌ها با تقلیل‌گرایی تعمدی یگانه علت درگیری و منازعه پلیس جنوب با مردم جنوب را راهزنی و غارتگری آنها عنوان می‌کردند؛ هر چند نمی‌توان منکر وجود تعداد اندکی از راهزنان شد، لیکن مبارزات اکثریت قاطع ایلات و مردم جنوب، اهداف میهن‌دوستانه داشت و جلوگیری از ظلم و تجاوز انگلیسی‌ها بود که از جمله می‌توان به برخی موارد مهم عملیات پلیس جنوب علیه مردم جنوب و مقاومت آنان در مناطق زیر اشاره نمود: عملیات سعیدآباد که حاصل این عملیات، تخریب بخشی از منطقه توسط توپخانه‌های انگلیسی و کشته شدن ۱۰ نفر پلیس جنوب شامل ۸ هندی و ۲ ایرانی بود و تلفات زیاد مردم پیش از این رقم بود (مایرلی، ۱۳۶۹: ۲۶۹)، شورش کازرون و دشت ارژن (به واسطه فرماندهی مستقیم سایکس دهها نفر از طرفین کشته و به گفته سایکس، انگلیسی‌ها برخی از مناطق از جمله ۱۰۰ چادر قشقای‌ها را جلوی چشم کلانترشان عطا خان به آتش کشیدند و بسیاری از احشام ایل قشقای‌ها را با خود بردند (مایرلی، ۱۳۶۹: ۳۷۵-۲۹۵)، عملیات نی‌ریز (تخریب تعدادی قلعه و تمامی روستای خواجه جمالی و کشته شدن تعداد زیادی از مردم و برخی نفرات پلیس جنوب (مایرلی، ۱۳۶۹: ۳۳۷)، اقدامات پلیس جنوب در یزد و شهربابک کرمان (به آتش کشیدن خانه‌های مردم و زنده به گور کردن ۱۱ تن از اهالی جوزم و نابود کردن ده‌چ به

ضرب گلوله توپ و تخریب قلاع مربوط به مروست و هرات خور که بیشتر اهالی شهر بابک به دلیل ترس و وحشت از پلیس جنوب به ارتفاعات پناه بردند و تیرباران ۱۲ نفر از اهالی باقیمانده شهر بابک و غارت روستای دهرابین رباط و به آتش کشیدن تمامی روستا و غارت محصولات جو و گندم آنان و تصرف سه قلعه و تخریب آن و مصادره احشام و گوسفندان آنها (مایرلی، ۱۳۶۹: ۳۳۷-۳۳۸)، عملیات گمبان در جنوب شرق ارسنجان (که ۲۵ نفر از مردم آنجا را کشته و تمامی چادرهای عشایر را در حالی که برف شدید می‌آمد، به آتش کشیدند و بسیاری از احشام آنها را بردند و از نیروی پلیس جنوب ۳ نفر کشته شد)، عملیات چاهک شیراز (سه قلعه آنها تخریب شد و اسارت ۲۷ نفر از عشایر و حمله علیه عشایر روستای چنارناز که پس از ۱۶ ساعت نبرد با پلیس جنوب ۶۰ نفر از اهالی کشته شدند و بخش اعظم اموال آنها به دست پلیس جنوب افتاد و ۳۰ نفر آنان به اسارت درآمدند (مایرلی، ۱۳۶۹: ۳۸۵-۳۸۲) و عملیات زیارت ارسنجان (در فاصله کمی از هرات خوره قرار داشته و مردم آن شهرت ضدانگلیسی داشتند، عملیات پلیس جنوب در مقابله با آنان ناکام ماند و مجبور به عقب‌نشینی شدند (مایرلی، ۱۳۶۹: ۳۸۷). **دوم:** عملیات سازمان‌یافته پلیس جنوب علیه عشایر و مردم جنوب ایران:

الف- عملیات خان‌زینان: در این تهاجم پلیس جنوب علیه صولت‌الدوله قشقایی ۱۵ نفر مقتول و ۳۶ نفر به اسارت درآمدند و ۸ نفر از مجموع ۲۰ نفر پاسگاه خان‌زینان به ایل قشقایی پیوستند. با هجوم مجدد ۳۰۰۰ نفر از ایل قشقایی و حکم جهاد علیه انگلیسی‌ها توسط سید عبدالحسین لاری و اعلام رسمی جنگ صولت‌الدوله علیه پلیس جنوب، اولین درگیری میان دو طرف در منطقه ده‌شیخ در ۴ خرداد ۱۲۹۷ ش. / ۲۵ مه ۱۹۱۸ م. آغاز شد (مایرلی، ۱۳۶۹: ۳۹۱). عملیات ده‌شیخ به دستور سایکس ۱۶۰۰ تن از پلیس جنوب به مناطق کوهستانی تحت امر صولت‌الدوله حمله کردند که تلفات آن از نیروهای صولت‌الدوله ۲۰۰ نفر کشته و از نیروهای پلیس جنوب ۵۰ نفر کشته شدند، لیکن پلیس جنوب از مواضع خود عقب نشست و به شیراز برگشت و آن مناطق به تصرف صولت‌الدوله درآمد (مایرلی، ۱۳۶۹: ۳۹۳). تناقض اساسی در این عملیات، اعلام پیروزی قوای پلیس جنوب و عقب‌نشینی هم‌زمان آنها است که اگر این عملیات توأم با پیروزی بوده، چگونه پلیس جنوب عقب‌نشینی کرده و حتی دو پاسگاه "چنار راهدار" و "باغ جنت" را ترک نموده است؟ دلیل آن، آشنایی کامل عشایر با ارتفاعات و کل منطقه بود، ضمن آنکه «قشقایی‌ها با حدود ۴۵۰۰ تن و اسب‌های توانمند و چالاکشان در این نبرد شجاعانه جنگیدند و برای حمله به طرف مقابل یا محاصره آنان از هیچ فرصتی فروگذار نکردند» (مایرلی، ۱۳۶۹: ۳۹۷).

ب- شورش پاسگاه خان‌زنیان: پس از عملیات ده شیخ، این پاسگاه به محاصره نیروهای ناصردیوان درآمد که صولت‌الدوله با ارسال نامه به اعضای ایرانی پاسگاه، آنها را از درگیری با ایل قشقایی برحذر نمود و حتی گزارش کنسولگری بریتانیا در بوشهر به‌صراحت از حيله و خدعه برخی اعضای پلیس جنوب در این پاسگاه حکایت دارد که پاسگاه را تسلیم کازرونی‌ها کردند و دو صاحب‌منصب انگلیسی، کاپیتان ویل^۱ فرمانده پاسگاه و سر جنت کومبر^۲ را به طرز وحشیانه به قتل رساندند (سایکس، ۷۷۳). به هر جهت سقوط پاسگاه خان‌زنیان و عملیات ده‌شیخ در فاصله‌ای کوتاه از یکدیگر به انقطاع کامل دست انگلیسی‌ها از جاده شاهی بوشهر- شیراز و دسترسی به مسیر مواصلاتی خلیج فارس انجامید و این محور به طور کامل در اختیار مخالفین حضور انگلیسی‌ها قرار گرفت.

ج- محاصره شیراز توسط صولت‌الدوله: شورش پاسگاه خان‌زنیان بر وخامت اوضاع انگلیسی‌ها افزود. سایکس تمام نیروهای پلیس جنوب را در تیپ فارس جمع کرد و حتی تقاضای اعزام هواپیما برای بمباران عشایر نمود. صولت‌الدوله شیراز را محاصره نمود و نیروهای ناصردیوان در اولین گام آب شهر را قطع کردند و سایکس مجبور به حفر چاه شد، لیکن کمبود آذوقه و شیوع بیماری وبا مشکل اساسی سایکس بود (سایکس، ۱۳۶۲: ۷۷۶). در این حال، صولت‌الدوله و ناصردیوان به امر تدارک نیرو پرداخته و در ۲۵ خرداد ۱۲۹۷ ش. / ۱۶ ژوئن ۱۹۱۸ م. درگیری میان ایل قشقایی و پلیس جنوب آغاز شد که با مقاومت ایل قشقایی، نیروهای پلیس جنوب نتوانستند محاصره را بشکنند و به مقر خود بازگشتند. انگلیسی‌ها وقتی دیدند با سازوبرگ نظامی نمی‌توانند ایل قشقایی را شکست دهند، از طریق تطمیع برخی از کدخدایان و کلانتران مانند محمدعلی خان کشکولی، وعده ایلخانی به دو برادر صولت‌الدوله به‌شرط همکاری با پلیس جنوب را دادند و سعی در دفع‌الوقت از طریق مذاکره با صولت‌الدوله نموده و اختلافات قومی و قبیله‌ای را برجسته کردند (مایرلی، ۱۳۶۹: ۴۲۰).

د- عملیات چنار راهدار: با جدا شدن سردار احتشام و سالار حشمت دو تن از برادران صولت‌الدوله و پیوستن آنها به نیروهای قوام‌الملک و اتحاد محمدعلی کشکولی شرایط تغییر کرد و با پیوستن برخی افراد ایلات خمسه به جبهه مخالفین صولت‌الدوله و بازگشت نیروهای کازرونی در پی بروز اختلاف ناصردیوان با صولت‌الدوله، از نیروهای چند هزار نفری صولت‌الدوله، تنها ۸۰۰ نفر باقی مانده (مایرلی، ۱۳۶۹: ۴۲۱-۴۲۰)، راهی جز عقب‌نشینی

^۱. Captain Will

^۲. Sir Jant Comber

برای صولت‌الدوله باقی نماند و با کشتن ۱۹ تن از افراد پلیس جنوب در چنار راهدار به مقر اصلی خود در فیروزآباد برگشت (مایرلی، ۱۳۶۹:۴۲۲).

ه- عملیات آباده: با انتشار خبر محاصره انگلیسی‌ها در شیراز محمدعلی خان قشقایی پسرعموی صولت‌الدوله در رأس گروهی از مجاهدین به استعداد ۵۰۰ نفر در حوالی آباده اردو زدند. با ملحق شدن چندین تن از پلیس جنوب به آنها در ۶ تیر ۱۲۹۷ ش. / ۲۸ ژوئن ۱۹۱۸ م. و اقدام ایرانیان شورشی در پاسگاه‌های پلیس جنوب در حوالی آباده و کشتن افراد وفادار به انگلیس، تمام پاسگاه‌های این منطقه تسلیم مجاهدین شد. از این تاریخ به بعد، افسران انگلیسی اعضای ایرانی باقیمانده پلیس جنوب که بالغ بر ۲۰۰ نفر بودند را خلع سلاح و به امور غیررزمی گماشتند (مایرلی، ۱۳۶۹:۴۲۶).

و- عملیات فیروزآباد: سایکس با اصرار فراوان و موافقت فرمانفرما، صولت‌الدوله را از مقام ایلخانی ایل قشقایی عزل و برادر وی سردار احتشام را جایگزین او نمود. اگر چه انتصاب فوق از حیثه اختیارات دولت ایران بود و از اختیارات فرمانفرما خارج بود، اما به پشتوانه اصرار سایکس و حمایت پلیس جنوب، سردار احتشام به فیروزآباد مقر ایلخان رفت. به محض اطلاع صولت‌الدوله از این خبر، نیروهای وی مقر سردار احتشام را محاصره کردند که به دلیل شیوع بیماری آنفلوانزا بسیاری از نیروهای صولت‌الدوله و افراد پلیس جنوب به کام مرگ رفته و مدتی بعد میان محمدناصر خان پسر صولت‌الدوله و فرمانفرما و سرهنگ اورتون^۱ قرارداد ترک مخاصمه امضاء شد و طی آن، سردار احتشام به‌عنوان ایلخانی موقت پذیرفته شد. بنا بر ماده ۶ قرارداد فی‌مابین، پلیس جنوب حق ورود به خاک قشقایی را نداشت و اگر افراد آن برخلاف پیمان مذکور وارد قلمرو ایل قشقایی شوند و کشته گردند، سردار عشایر ایل مسئول نخواهد بود (مایرلی، ۱۳۶۹:۵۱۵).

ح- در این حال، از مهم‌ترین اقدامات پلیس جنوب تا زمان انحلال آن در حاشیه خلیج فارس می‌توان به بازگشایی جاده بوشهر به شیراز، نبرد چغادک، عملیات لرده و کازرون، مبارزه علیه شیخ حسین خان چاه‌کوتاهی و زایرخضر خان، عملیات خاویز و روستای خون اشاره کرد (مایرلی، ۱۳۶۹: ۴۷۰-۴۶۸) که مانند سایر اقدامات پلیس جنوب همواره با گلوله‌باران توپخانه‌ای و بمباران هوایی در جهت ارعاب و کشتار مردم جنوب بود.

ط- جنگ روانی و توطئه‌چینی انگلیسی‌ها علیه ایرانیان جنوب و به‌کارگیری ابزارهای سیاسی و فرهنگی: انگلیسی‌ها با بررسی عملکرد نظامی خود به‌ویژه شکست‌های پلیس

^۱. Everton

جنوب از ناصر دیوان در دشت ارژن و عملیات ده‌شیخ و محاصره شیراز توسط صولت‌الدوله و آبادیه دریافتند که تنها مقابله نظامی نمی‌تواند منجر به شکست و سرکوب نهضت‌های مردمی گردد و لازم است از به‌کارگیری اقدامات سیاسی و تمهیدات دیگر نظیر ایجاد تفرقه و اختلاف بین ایرانیان استفاده نمایند، همچنان که در رفع محاصره شیراز از شیوه تفرقه استفاده کردند. البته که به‌رغم به‌کارگیری دسیسه و حيله توسط انگلیسی‌ها، برخی ایرانیان هم بودند که هرگز حاضر به انجام خیانت نشدند. برای نمونه پیشنهاد همکاری و رشوه به ناصر دیوان غضنفرالسلطنه داد و پرداخت پنجاه‌هزار تومان و حکومت دائمی کازرون و هزاران فشنگ و یا پیشنهاد مشابه به شیخ حسین چاه‌کوتاهی بود که آنها هرگز حاضر به همکاری با انگلیسی‌ها نشدند. علاوه بر این، انگلیسی‌ها با تصفیه نیروهای ایرانی سعی کردند که جلوی اقدامات ضد انگلیسی آنها را بگیرند و با اعدام فراریان از پلیس جنوب و اخراج افراد مشکوک، با دقت بیشتری افراد جدید را استخدام نمایند. به‌علاوه، انگلیسی‌ها در راستای جلوه‌دادن تصویر مناسب از پلیس جنوب در افکار عمومی ایرانیان، در بخش فرهنگی اقدام به انتشار روزنامه فارس طی سال‌های ۱۲۹۹-۱۲۹۶ ش. / ۱۹۲۰-۱۹۱۷ م. به صورت هفتگی نمودند که توسط سرکنسولگری انگلیس در شیراز و به‌عنوان جریده اخبار رسمی قشون جنوب ایران منتشر می‌شد. البته با توجه به چهره واقعی پلیس جنوب که مملو از ظلم و تجاوز به حقوق ایرانیان بود، اینگونه اقدامات سطحی در افکار عمومی ایران تأثیری نداشت. در بخش عمرانی نیز پلیس جنوب صرفاً به مواردی که در جهت تسهیل مأموریت این نیرو اقتضاء می‌کرد و مورد استفاده خاص کامیون‌های پلیس جنوب بود، اقدام می‌کردند، ضمن آنکه مرمت و حفاظت از خطوط تلگراف به‌واسطه درگیری متعدد میان نیروهای انگلیسی با مردم منطقه غالباً قطع بود. با این وجود، به نظر می‌رسد که انگلیسی‌ها از ایجاد و راه‌اندازی پلیس جنوب نه تنها سود نبردند، بلکه چهره منفورشان برای مردم ایران تنفرآمیزتر شد؛ زیرا پلیس جنوب جز تخریب، ارباب و ظلم در حق مردم ایران کارایی دیگری نداشت.

ی- ناکام ماندن انگلیس در پلیس جنوب و انحلال آن: انگلیسی‌ها با انجام قرارداد ۱۹۱۹ م. می‌خواستند استقلال ایران را از بین برده و به عنوان کشوری تحت‌الحمایه خود تبدیل نموده و آن را همانند شیوخ خلیج فارس و مصر درآورند که خوشبختانه کابینه‌های بعدی ایران پس از وثوق‌الدوله، هیچیک نتوانستند تضمینی برای اجرای این قرارداد و منافع انگلیس باشند؛ ضمن آنکه مردم ایران نیز مخالف سرسخت قرارداد مذکور بودند. لذا نیروهای نظامی انگلیس موسوم به پلیس جنوب ایران با توجه به تشدید روند بیگانه‌ستیزی به ویژه

مبارزه با نیروهای انگلیسی و تصویب نشدن قرارداد ۱۹۱۹م. دیگر جایی در ایران نداشتند و می‌بایستی توسط دولت انگلیس منحل گردند. ضمن آنکه با قبول عهدنامه متارکه جنگ جهانی اول در ۱۹ آبان ۱۲۹۷ش. / ۱۱ نوامبر ۱۹۱۸م. و اعلام پیروزی متفقین، یکی از انگیزه‌های دولت انگلیس برای مقابله با خطر آلمانی‌ها از بین رفت. به‌علاوه، پایان این جنگ فرصتی به دولت انگلیس داد تا به بررسی وضعیت اقتصادی و مالی‌اش بپردازد. در این راستا، نمایندگان مجلس عوام انگلیس در ۱۲۹۹ش. / ۱۹۲۰م. با اشاره به بحران اقتصادی و ضمن انتقاد از سیاست خارجی این کشور و هزینه‌های سنگین نظامی انگلیس اعلام نمود: «هزینه‌های گزاف نظامی که دولت بریتانیا برای نگهداری نیروهای نظامی‌اش در کشورهای دیگر متحمل می‌شود، برای دولت و مردم بریتانیا آن‌هم در چنین بحران مالی و اقتصادی، کمرشکن و طاقت‌فرسا است و یا باید هزینه‌های گزاف کاهش پیدا کند و یا درآمد کشور تعادلی پیدا کند یا اینکه ناگزیر باید در انتظار ورشکستگی بود» (ذوقی، ۱۳۶۸: ۴۰۸). در این حال، «دولت هند و وزارت دارایی انگلیس حاضر به ادامه پرداخت مخارج هزینه‌های قوای انگلیس در ایران از جمله پلیس جنوب بدون دلیل موجه نبودند» (سفیری، ۱۳۶۴: ۲۵۵). خزانه‌داری انگلیس نیز اصرار داشت که «نیروهای انگلیسی هر چه زودتر خاک ایران را ترک کنند تا سه میلیون و پانصد هزار لیره هزینه سالیانه آنها در ایران در راه بهتری خرج شود» (ذوقی، ۱۳۶۳: ۴۱۰). متعاقباً دولت انگلیس به دولت ایران اعلام کرد که: «دولت اعلیحضرت بریتانیا با توجه به ضرورت کاستن از بار تعهدات خارجی، بیش از این هزینه پلیس جنوب را تقبل نخواهد کرد». بدین ترتیب، پلیس جنوب ایران در نوامبر ۱۹۲۱ منحل شد و مقر فرماندهی آن از شیراز به بوشهر منتقل گردید و در ۱۲ دسامبر ۱۹۲۱ تعطیل گردید. دولت ایران خواهان خرید تجهیزات پلیس جنوب ایران بود، اما دولت انگلیس آنها را به هند منتقل کرد و در اختیار دولت ایران قرار نداد. بخشی از مهمات و تسلیحات نیز توسط پلیس جنوب منهدم گردید (سفیری، ۱۳۶۴: ۲۵۴) و به این ترتیب، پرونده ایجاد نیروهای نظامی انگلیس در ایران موسوم به پلیس جنوب ایران خاتمه یافت.

با مخالفت دولت و مقاومت ملت ایران، دولت انگلیس ناچار شد به شرط پرداخت کلیه مخارجی که دولت انگلیس برای تشکیل و راه‌اندازی پلیس جنوب هزینه کرده‌اند، به دولت ایران واگذار کنند. اما چون دولت ایران تأسیس و برپایی این پلیس را عملی خودسرانه و به‌مقتضای مصالح انگلیسی‌ها تلقی می‌کرد، حاضر به قبول این شرط نشد و سرانجام انگلیسی‌ها حاضر شدند به موجب ماده سوم قرارداد ۱۹۱۹م. پلیس جنوب ایران را در قشون

متحدالشکل ایران ادغام نمایند. با این حال، پس از سقوط کابینه وشوق الدوله، اجرای این قرارداد متوقف و تعطیل ماند و کابینه مشیرالدوله از اجرای آن خودداری نمود. در نتیجه، مخارج پلیس جنوب ایران بر گردن دولت انگلیس باقی ماند و این مسئله با روی کار آمدن کابینه سپهدار رشتی لاینحل باقی ماند. سرانجام پس از کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹، سید ضیاءالدین طباطبایی بخشی از پلیس جنوب ایران را به منظور حفظ امنیت تهران فراخواند که با سقوط کابینه سید ضیاء، موضوع پلیس جنوب ایران را کد ماند و دولت قوام‌السلطنه (اول تیر ۱۳۰۰) صحبتی از استخدام اعضای پلیس جنوب به میان نیاورد. در پی این ماجرا، لرد کرزن وزیر امور خارجه انگلیس در ۳ مرداد ۱۳۰۰ ش. / ۲۶ ژوئیه ۱۹۲۱ م. در مجلس اعیان انگلیس رسماً انحلال پلیس جنوب ایران را اعلام نمود. سرانجام در اوایل شهریور ۱۳۰۰ یک سوم پرسنل عضو تشکیلات پلیس جنوب مستقر در اصفهان بالغ بر ۱۵۰۰ نفر منحل شدند و تسلیحات و تجهیزات خود را نیز به تلافی مخالفت دولت و مقاومت مردم ایران به دولت ایران تسلیم نموده و آنها را نابود کردند.

نتیجه‌گیری

اگر چه دولت انگلیس از طریق ایجاد سازمان پلیس جنوب برای تبدیل ایران به یک مستعمره جدید و اهداف امپریالیستی خود در منطقه خلیج فارس تلاش کرد، اما به دلیل مقاومت مردم ایران ناکام ماند. اولین گام عملی دولت انگلیس جهت مستعمره نمودن ایران با تشکیل این سازمان نظامی مستقل در ایران به فرماندهی ژنرال سر پرسایکس صورت گرفت. از سوی دیگر، پس از تشکیل پلیس جنوب و متعاقب انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ نیروهای ارتش روسیه از ایران خارج شدند و این اقدام نیز فرصتی بود که انگلیس را در تعقیب اهداف و نقشه‌های خود در ایران مصمم‌تر ساخت. در عین حال، اهداف دیگری مانند: مبارزه با نفوذ خارجی‌های غیرانگلیسی به‌ویژه آلمانی‌ها در بخش جنوب ایران، مقابله با ایجاد قوای قزاق توسط روسیه تزاری و تأمین امنیت منابع نفتی ایران در خوزستان که تحت سلطه کامل انگلیس بود، به تشکیل و تداوم پلیس جنوب افزود. سرتیپ سر پرسایکس در ابتدا به‌منظور جلوگیری از تحریک احساسات وطن‌پرستانه، تمام درگیری‌های مسلحانه خود با ایلات، قبایل و روستاهای بی‌دفاع را با عنوان مبارزه با راهزنی و غارتگری توجیه می‌کرد. لیکن اقدام مکرر پلیس جنوب در بمباران مناطق مسکونی و روستاهای بی‌دفاع، حمله به عشایر و ایلات جنوب و تهدیدهای مکرر دولت و مردم ایران، پرده از جنایات و نقض

حاکمیت ملی و نادیده گرفتن استقلال ایران توسط دولت انگلیس را آشکار نمود. به علاوه، انگلیسی‌ها از سیاست معروف خود تحت‌عنوان "تفرقه بینداز و حکومت کن" در مبارزه با مردم و عشایر ایران استفاده کردند و ضمن آنکه کارگزاران انگلیس در جنوب ایران با دخالت آشکار در امور داخلی ایران به عزل و نصب حکمرانان و کدخدایان روستاها و ایلخان عشایر مبادرت کردند. همچنین عوامل انگلیس به سرپرستی سر پرسی سایکس در فارس و نیمه جنوبی ایران به خرید گندم، جو و دیگر اجناس آنها به چند برابر قیمت معمول و ذخیره کردن یا سوزاندن‌شان برای ایجاد قحطی در شهرها اقدام کردند؛ در این شرایط سخت، مردم حتی مجبور به خوردن آرد ذرت و خاک ارّه می‌شدند. اقدامات خشن انگلیسی‌ها، خشم علماء و مراجع وقت ایران را نیز به همراه آورد و بارها تعرض و تجاوز انگلیسی‌ها به حقوق، نوامیس و اموال مردم ایران را محکوم کرده و به تشویق و تأیید مبارزان پرداختند. در نتیجه، پلیس جنوب به دلیل عملکرد ظالمانه‌اش در مناطق جنوبی با مخالفت شدید مردم مواجه شد و دولت ایران نیز به صورت مستمر و به کرات به مقامات انگلیس از طریق سفارت آن کشور در تهران و یا سفارت ایران در لندن، به حضور پلیس جنوب اعتراض نموده و آن را نافی استقلال و نقض حاکمیت ملی و تمامیت ارضی ایران قلمداد می‌کرد. تأثیر مقاومت مردمی و مخالفت مستمر کابینه‌های دولت ایران با موجودیت پلیس جنوب ایران بر بدبینی مردم ایران نسبت به دولت انگلیس افزود و اولین ثمره مخالفت سرسختانه دولت و ملت ایران همانا مقابله با عاقدان انگلیسی و ایرانی قرارداد کاکس- و ثوق‌الدوله (قرارداد ۱۹۱۹ م.) بود که در عمل ناکام ماند و دولت استعمارگر انگلیس متوجه شد که ایران هرگز تحت‌الحمایه و مستعمره آنان نخواهد شد.

منابع و مأخذ

اسناد

آرشیو اداره حفظ و نگهداری اسناد وزارت امور خارجه

سند شماره: ۹۲-۴۰۱/۴ و ۴۱-۴-۲۵۴۴

سند شماره: ۷۱-۱۴-۴۸-۱۳۳۶ ق.

سند شماره: ۸۳-۱۴-۴۸-۱۳۳۶ ق.

سند شماره: ۹۲ تا ۸۹-۱۴-۴۸-۱۳۳۶ ق.

سند شماره: ۱۱۴-۱۴-۴۸-۱۳۳۶ ق.

سند شماره: ۱۲۵-۱۴-۴۸-۱۳۳۶ ق.

کتاب‌ها

- پیرا، فاطمه، پلیس جنوب/ایران، فصلنامه فرهنگ، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۱، ش. ۴۳، صص. ۱۳۸-۱۱۷.
- ترکمان، محمد، ۱۳۷۰، اسنادی در باره هجوم انگلیس و روس به ایران، تهران: انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
- دورانت، ویل، ۱۳۵۶، *اختناق هندوستان*، ترجمه: نامور، تهران: انتشارات گام.
- ذوقی، ایرج، ۱۳۶۳، *تاریخ روابط سیاسی ایران و قدرتهای بزرگ از ۱۹۰۰ تا ۱۹۳۵*، تهران: پاژنگ.
- راضی، منیره، ۱۳۸۱، *پلیس جنوب ایران*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- سایکس، سر پرسی، ۱۳۶۲، *تاریخ ایران*، ترجمه: محمدتقی فخرداعی گیلانی، تهران: انتشارات علمی.
- سفیری، فلوریدا، ۱۳۶۴، *پلیس جنوب ایران*، ترجمه: منصوره اتحادیه و منصوره جعفری فشارکی، تهران: نشر تاریخ ایران.
- علی بابایی، غلامرضا، ۱۳۸۲، *تاریخ ارتش ایران از هخامنشی تا عصر پهلوی*، تهران: آشیان.
- قائم‌مقامی، جهانگیر، ۱۳۲۶، *تحولات سیاسی نظامی ایران*، تهران: نشر علی‌اکبر علمی و شرکاء.
- کاشانی، سکینه و عصمت ببادی، ۱۳۹۴، *بررسی زمینه‌های شکل‌گیری پلیس جنوب*، فصلنامه جندی‌شاپور، ۱۳۹۴، س. یکم ش. ۱، دانشگاه شهید چمران اهواز، صص. ۶۳-۴۷.
- کحال‌زاده، میرزا ابوالقاسم، ۱۳۷۰، *دیده‌ها و شنیده‌ها، به کوشش: مرتضی کامران*، تهران: نشر البرز.
- رکن‌زاده آدمیت، محمدحسین، ۱۳۵۷، *فارس و جنگ بین‌الملل*، تهران: اقبال.
- مایرلی، جیمز، ۱۳۶۹، *عملیات در ایران*، ترجمه: کاوه بیات، تهران: مؤسسه فرهنگی رسا.
- نبوی، سید محسن، ۱۳۷۳، *نقش روحانیون در قیام ضد استعماری مردم جنوب*، رئیسعلی دلواری، مجموعه مقالات قیام جنوب در جنگ جهانی اول، بوشهر کنگره بزرگداشت هشتادمین سالگرد شهادت رئیسعلی دلواری.
- مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۸۰، *اسناد فراماسونری در ایران*، جلد اول، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.
- نصیری‌طیبی، منصور، ۱۳۸۴، *ایالت فارس و قدرتهای خارجی*، تهران: مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه.

تشریفات پذیرش سفرا در دربار فتحعلی شاه قاجار

جعفر آقازاده^۱

شبنم موسی‌نسب^۲

چکیده

ایران در دوره سلطنت فتحعلی شاه قاجار در کانون توجه کشورهای اروپایی قرار گرفت و این مسئله باعث رفت‌وآمد مکرر نمایندگان و سفرای رسمی آن دولت‌ها و همچنین ممالک همجوار به دربار قاجار شد. این روابط گسترده سبب به کارگیری آداب و تشریفات ویژه‌ای برای استقبال، اقامت و پذیرش سفرا در دربار فتحعلی شاه گردید که بخشی از آن، برگرفته از سنت‌های دربار ایران و بخشی نیز با توجه به مقتضیات زمان وضع می‌شد. پژوهش حاضر با روش توصیفی-تحلیلی و با هدف بررسی تشریفات و آداب پذیرش سفیران کشورهای خارجی در دربار فتحعلی شاه قاجار انجام شده است و به این سؤال پاسخ می‌دهد که چه تشریفات برای پذیرش سفرای خارجی در دربار فتحعلی شاه قاجار رعایت می‌شد و تغییرات آن تحت تأثیر چه عواملی بود؟ یافته‌ها نشان می‌دهد که در دوره آقا محمدخان قاجار، تشریفات و آداب خاصی برای استقبال از سفرا وجود نداشت، اما درباریان فتحعلی شاه با توجه به ضرورت مدیریت مناسبات خارجی کشور و علاقه این پادشاه به تشریفات مجلل و مطول درباری با بهره‌گیری از آداب و رسوم باریابی دربار ایرانی و مقتضیات زمانه، تشریفات و آداب پرطول و عریضی برای استقبال و پذیرش سفرای کشورهای خارجی به کار بستند تا ضمن اجرای آداب دیپلماتیک، عظمت و شکوه پادشاهی ایران را به نمایندگان کشورهای خارجی نشان بدهند. اما مداخله قدرت‌های استعماری در عرصه تشریفات، باعث تغییراتی در شیوه‌های سنتی استقبال شد.

واژگان کلیدی:

ایران، قاجار، فتحعلی شاه، دربار، سفرا، تشریفات پذیرش.

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۳/۰۱/۲۵

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۳/۰۳/۱۶

^۱ گروه تاریخ دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل- ایران (نویسنده مسئول) j.agazadeh@uma.ac.ir

^۲ کارشناسی ارشد تاریخ دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل- ایران shabnammoosanasab@gmail.com



مقدمه

طی دوره فتحعلی شاه با توجه به گسترش روابط رسمی ایران با دولت‌های خارجی، استقبال و پذیرش نمایندگان آن کشورها از اهمیت به‌سزایی برخوردار شد؛ زیرا که گسترش مناسبات خارجی مستلزم آداب و تشریفات مخصوص به خود بود و لزوم برقراری سازمان‌ها و تشریفات خاص را در قبال مأموران خارجی طلب می‌کرد. در این دوره، به‌رغم اینکه وزارت خارجه به معنای واقعی آن شکل نگرفته بود، تشریفات دیپلماتیک حضور نمایندگان خارجی به حضور شاه با دستورالعمل‌هایی از سوی شاه و با تعیین مهماندار و هیئت میزبان برای آنها رعایت می‌شد. قاجارها همه سفرا و نمایندگان خارجی از هر مقام و رتبه را ایلچی می‌نامیدند و برای همه آنها به‌صورت واحد، مراتب تشریفات را به عمل می‌آوردند. این رفتار ایرانیان گرچه صورتی مهمان‌نوازانه داشت، اما در نظر خارجی‌ها پذیرش همه نمایندگان با تشریفات یکسان به منزله بی‌توجهی به مقام و منزلت آنها بود که در بیشتر مواقع سبب بروز اختلاف می‌شد.

تشریفات دیپلماتیک در این دوره از اسلوب و اساس مشخصی برخوردار نبود و برگرفته از آیین‌های چند هزار ساله درباری و خواست و سلايق سفرای مهمان بود. عدم آشنایی دربار ایران با نظام تشریفات بین‌الملل در این دوره باعث شده بود که دولت ایران بدون در نظر گرفتن اصول خاصی، جوانب رضایت سفیر را فراهم سازد. فتحعلی شاه قاجار ضمن ترتیب مراسم سلام درباری که برای رسیدگی به امور مردم و کشور ترتیب داده می‌شد، با تشریفات مجلل و به همراه نشانه‌های سلطنتی، تلاشی آگاهانه را برای نمایش قدرت سلطنتی قاجارها آغاز کرد که برای مخاطبان داخلی سلام، یادآور پیروزی‌های نهایی سلسله قاجار بر سلسله‌هایی بود که تاریخ‌نگاران قاجاری از آنها با عنوان غاصبان حق قانونی سلطنت یاد می‌کردند و برای قدرت‌های خارجی این نکته را تداعی می‌کرد که ثبات و استمرار سیاسی در ایران برقرار شده است. چگونگی و جزئیات استقبال از سفرا و حضور آنها در دربار فتحعلی شاه قاجار موضوع پژوهش حاضر است. این مطالعه به این پرسش پاسخ می‌دهد که چه تشریفات برای پذیرش سفرای خارجی در دربار فتحعلی شاه رعایت می‌شد و تغییرات آن تحت تأثیر چه عواملی بود؟

تاکنون در باره موضوع مورد مطالعه، پژوهشی مستقل صورت نگرفته است، باین‌حال، برخی پژوهش‌ها، نگاهی گذرا به بعضی از بخش‌های این پژوهش داشته است؛ جعفر آقازاده و شب‌نم موسی‌نسب (۱۴۰۳) در مقاله "آداب و تشریفات باریابی در دربار فتحعلی شاه قاجار"، عوامل مؤثر در شکل‌گیری تشریفات درباری، مناصب درباری و مراسم سلام عام و خاص را بررسی

کرده‌اند، اما در این میان به نحوه پذیرش سفرا اشاره مختصری کرده‌اند. سید مسعود سید بنکدار و مهناز کمالوند (۱۴۰۰) در کتاب "بررسی نظام تشریفات و آداب دیپلماتیک در ایران عصر قاجار (۱۳۴۴-۱۲۱۰ق.)" ضمن پرداختن به بخش‌هایی نظیر تاریخچه تشریفات، تشکیلات دیپلماتیک، مبانی نظری نظام تشریفات، تشریفات و آداب دیپلماتیک در کل دوره قاجار، اشاره‌ای مختصر نیز به برخی از آداب پذیرش سفرا در دربار فتحعلی شاه داشته‌اند. پیتر آوری و همکاران (۱۳۸۸) در کتاب "تاریخ ایران (دوره افشار، زند و قاجار) از مجموعه تاریخ کمبریج، نگاهی گذرا به پذیرش سفرا از طرف فتحعلی شاه قاجار و گفتگوهای وی با ایشان دارند. ابراهیم تیموری (۱۳۹۹) در کتاب "تاریخ سیاسی ایران در دوره قاجار" به نحوه حضور برخی از سفرای خارجی در دربار فتحعلی شاه قاجار اشاره مختصری داشته است. پژوهش حاضر ضمن استفاده از دستاوردهای دیگران در این زمینه، سعی دارد تا تشریفات استقبال، اقامت، پوشش، حضور و تقدیم هدایا و دریافت پیشکش سفرا در دربار فتحعلی شاه را مورد نقد و بررسی قرار دهد.

تشریفات استقبال از نمایندگان خارجی در ایران

تشریفات استقبال رسمی از فرستادگان کشورهای خارجی به‌عنوان یک عنصر کلیدی، عظمت دربار و قدرت شاه ایران را به نمایش می‌گذاشت، علاوه بر اینکه به شناخت فرهنگی و هنری کشور ایران کمک می‌کرد، نقشی مهم در دیپلماسی و مذاکرات سیاسی داشت و مسیر مذاکرات دیپلماتیک را هموار می‌ساخت. این تشریفات که نماد اقتدار و اعتبار دربار قاجار بود، شامل چند مرحله برنامه‌ریزی شده بود که با توجه به جایگاه و موقعیت شخص سفیر و احترام به کشور او انجام می‌شد (بن‌تان، [بی‌تا]: ۵۸).

معمولاً نمایندگان خارجی پس از ورود به مرزهای ایران بسته به مسیری که وارد می‌شدند و جایگاهی که در سیاست خارجی حکومت قاجار داشتند، در شهرهای مختلف ایران مورد استقبال و پذیرایی حاکمان و شاهزادگان آن منطقه قرار می‌گرفتند. گروهی که از بوشهر وارد می‌شدند، از ایالات اصفهان و فارس عبور می‌کردند، گروهی که از مرزهای غربی وارد کشور می‌شدند، مورد استقبال شاهزاده کرمانشاه قرار می‌گرفتند و گروهی که از شمال غربی به آذربایجان وارد می‌شدند، مراسم استقبال از آنها در تبریز صورت می‌گرفت و گاهی در مسیر حرکت خود به سوی پایتخت در چندین شهر مورد استقبال قرار می‌گرفتند. به عنوان مثال،

هیئت انگلیسی که به ریاست سر هارفورد جونز^۱ از مرزهای جنوبی وارد کشور شد، در شهرهای شیراز، اصفهان و تهران مورد استقبال رسمی قرار گرفت (جونز، ۱۳۸۶: ۱۲۰-۵۲؛ Buckingham, 1829: 213-214).

مسافرت نمایندگان خارجی در ایران که گاهی به صورت کاروانی و گاهی به منظور تسریع برای حضور در پیشگاه شاه به روش چاپاری صورت می‌گرفت، نیازمند به جای آوردن نکاتی بود که ایرانیان به هنگام سفر آن را رعایت می‌کردند. از جمله این نکات، فراهم آوردن تدارکات، ملزومات و همراهان سفر بود و با توجه به اینکه با ورود به خاک ایران، مهمان شاه ایران محسوب می‌شدند؛ لذا باید تمامی اسباب و وسایل مورد نیاز آنها توسط مهماندار منصوب‌شده از سوی دربار فراهم می‌گردید (ملکم، ۱۳۹۶: ۱۲۱). تمام مخارج این نمایندگان از ابتدای ورود به ایران تا زمان بازگشت برعهده دولت ایران بود که به صورت مالیات یا آذوقه‌ای که به فرمان حکومت سورات نامیده می‌شد، از مردم محلی گرفته می‌شد (موریه، ۱۳۸۵، ۲/ ۳۱۲-۳۱۱). از موارد دیگری که این مسافران باید به هنگام حرکت و ورود به شهرها رعایت می‌کردند، این بود که باید در انتظار ظهور ساعت سعد می‌ماندند؛ زیرا شاه ایران به نجوم و سعد و نحس ستارگان اعتقاد داشت و طی پیغامی ساعت خوش و مناسب را برای ورود به پایتخت به سفرا ابلاغ می‌کرد (تانکوانی، ۱۳۸۳: ۱۲۸). البته گاهی سفرا برای اینکه نزد مردم و شاه محبوبیت کسب کنند، خودشان از ستاره‌شناسان برای تعیین ساعت سعد نظر می‌گرفتند (موریه، ۱۳۸۵، ۱/ ۱۱۲؛ ملک، ۱۳۹۶: ۲۱۱).

مراسم استقبال رسمی معمولاً در یک مایلی اردوگاهی که برای پذیرایی از ایلچی تدارک دیده شده بود، صورت می‌پذیرفت (موریه، ۱۳۸۵: ۱/ ۱۱۴) و گروه‌های استقبال‌کننده که از نظامیان و سواران سپاه، اشراف و بزرگان، اتباع خارجی نمایندگان دولت‌های مقیم، اصناف، لوطیان، غلامان، فراشان، هنرمندان و مردم عادی تشکیل می‌شد (موریه، ۱۳۸۵: ۱/ ۲۰۳)، با صف‌های استقبال و نواختن طبل، مارش نظامی، شلیک گلوله و زنبورک‌ها به خوشامدگویی از هیئت خارجی می‌پرداختند و با اجرای رقص‌های بومی پهلوانان زورخانه‌ای و بازی‌های نمایشی قراولان که به نوعی هویت فرهنگی و تاریخی ایران را بازتاب می‌داد، هیئت را تا زمانی که ایلچی به محل اقامت خود می‌رفت، همراهی می‌کردند و با قهوه و قلیان و انواع شیرینی‌ها از آنها پذیرایی می‌شد و پس از چند روز، اعیان و بزرگان شهر از اعضای هیئت بازدید به عمل می‌آوردند (هالینگبری، ۱۳۶۳: ۴۴).

^۱. Sir Harford Jones

این آئین‌ها که جز برای خانواده شاهی انجام نمی‌شد، به منظور استقبال از سفرایی که بر اساس قدرت و احترام کشور خود تشریفات بیشتری را طلب می‌کردند، به اجرا گذاشته می‌شد (موریه، ۱۳۸۵: ۱۲۶/۱). جونز که با توجه به رقابت‌های استعماری و نظامی در منطقه تلاش داشت قدرت سیاسی و فرهنگی بریتانیا را به نمایش بگذارد، به رعایت پروتکل‌های دیپلماتیک اهمیت فراوانی می‌داد، به طوری که قبل از ورودش به شیراز طی مکاتباتی که با مهماندار شاهزاده شیراز کرده بود، تمام مواردی که انتظار داشت به هنگام مراسم استقبال از او به عمل آید را متذکر شده و از آنها خواسته بود با به‌جای آوردن تشریفات لازم، رضایت خاطر او را جلب سازند و تهدید کرده بود در صورت برآورده نشدن خواسته‌های خود از جایش تکان نخواهد خورد و منتظر تصمیم شاه و وزیرانش خواهد ماند (جونز، ۱۳۸۶: ۸۶-۸۴).

پیاده شدن از اسب توسط استقبال‌کنندگان در مقابل اسب سفیر نیز از اصول مهم تشریفات بود و عدم اجرای آن به منزله بی‌احترامی به مقام سفیر محسوب می‌شد (ملکم، ۱۳۸۰: ۱۳۸۰/۲: ۸۲۸-۸۲۷). جونز از جمله سفیرانی بود که به این امر تأکید زیادی داشت، او با آگاهی از رسم ایرانی‌ها که هر کس زمانی که به فردی بلندپایه‌تر از خود می‌رسید، باید از اسب پیاده می‌شد، هنگامی که رؤسای هیئت استقبال در شیراز از این کار خودداری کردند، خشمش برانگیخته شد و ورودش به شهر را به تأخیر انداخت تا مراسم استقبال درخور شخصیت‌های رسمی از او به عمل آید. بگومگویی دراز در این مورد صورت گرفت و در نهایت به او اعلام شد که این گروه که اغلب از خاندان شاهی (بزرگان قاجار) بودند، حاضر شدند به احترام ایلچی از اسب فرود بیایند (موریه، ۱۳۸۵: ۱۳۶-۱۴۳/۱).

تشریفات اقامت و خوش‌آمدگویی به سفرا

اقامت و خوش‌آمدگویی به سفیران در دوره فتحعلی شاه از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود و به‌عنوان بخشی از تشریفات رسمی دیپلماتیک به اجرا درمی‌آمد. این روند به‌گونه‌ای طراحی شده بود که نه تنها نشان‌دهنده احترام و اعتبار دربار قاجار باشد، بلکه فضایی را ایجاد می‌کرد که مذاکرات سیاسی به بهترین شکل ممکن به‌پیش برود. اگر چه در زمان آقا محمد خان تدارک منزل برای سفرا با هزینه خودشان و توسط کدخدا صورت می‌گرفت (اولیویه، ۱۳۷۱: ۶۳-۵۹)، اما در دوره فتحعلی شاه، این رویه تغییر کرد و از آنجا که در ایران سفیر دائمی وجود نداشت، لذا سفرای موقتی که به ایران می‌آمدند، در نبود مهمانسرای دولتی، در خانه صدراعظم منزل می‌کردند که گاه باعث شکل‌گیری مشکلات خاصی می‌شد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۵۷: ۸۱؛

جونز، ۱۳۸۶: ۱۲۳). البته گاهی منزل سایر صاحب‌منصبان درباری نیز برای پذیرایی از سفرا مورد استفاده قرار می‌گرفت (ژوبر، ۱۳۴۷: ۱۷۴؛ اعتمادالسلطنه، ۱۳۵۷: ۷۹).

در برخی موارد، محل اقامت سفیر به نحوی با تشریفات استقبال از او مغایرت داشت و مورد پسند وی واقع نمی‌شد و بی‌توجهی دربار قاجار در این مورد موجب اعتراض سفیر می‌شد. نامه ایوان سیمونیچ^۱ وزیرمختار دولت روسیه در زمان ورودش به تهران به سبب مهیا نبودن محل سکونت و امکانات رفاهی، نمونه‌ای از این بی‌توجهی‌هاست (سید بنکدار و کمالوند، ۱۴۰۰: ۱۱۱). تهیه منزل و محل اقامت مطلوب برای سفرای ساکن در تهران به مرور تحت‌تأثیر اهداف و منازعات سیاسی خارجی قرار گرفت و رقابت بین دولت‌های روسیه و انگلیس، حکومت ایران را ناچار ساخت که در جهت کسب رضایت هر یک تعادل و توازن را رعایت کند و محل اقامت مناسبتری از آنچه به یکی داده، به دیگری ندهد. برای نمونه؛ فتحعلی شاه در دستوری که به میرزا ابوالحسن خان وزیر امور خارجه می‌دهد، از او می‌خواهد که جا و مکان و پذیرایی از سفیر روسیه را طوری ترتیب دهد که موجب رنجش انگلیسی‌ها نشود (کمیل، ۱۳۸۴: ۲۳۱/۱).

پس از اقامت سفیر و پذیرایی از او بر طبق رسم دربار ایران می‌بایست سفرا پیش از نخستین شرفیابی به حضور شاه، چندین دیدار با صدراعظم و بزرگان کشور و هیئت‌وزیران انجام می‌دادند (ژوبر، ۱۳۴۷: ۱۷۴؛ بارنز، ۱۳۷۳: ۹۶). این ملاقات که زمینه‌ساز گفت‌وگوهای سیاسی و دیپلماتیک بود، مورد خوشایند و پذیرش برخی از سفرا واقع نمی‌شد: «در روز رسیدن بر آن شدیم که نخستین بار باید خداوند خانه به دیدارمان آید. حاج محمدحسین خان امین‌الدوله گنجور که یک روز بعد وزیر شد، از این امر تردید نموده، گفت: انتظار داریم که ایلچی نخست از من دیدار کند؛ اما سر هارفورد جونز بی‌درنگ با این تعبیر که حتی در میان نامتمدن‌ترین مردم جهان رسم است، دشواری‌ها را از سر راه برداشت» (موریه، ۱۳۸۵: ۲۲۵/۱). همچنین یکی از درخواست‌های سر گور اوزلی^۲ قبل از باریابی به حضور شاه این بود که ابتدا صدراعظم به دیدار او برود که به‌هیچ‌وجه مورد قبول واقع نشد (Ousley, 1823, 3/136-137).

پوشش سفرا در مراسم سلام (کفش و کلاه)

نوع پوشش سفرا به هنگام حضور در مراسم باریابی از تشریفات بود که باید توسط آنها رعایت می‌شد. شاه و درباریان با لباس رسمی و پرتجمل در این مراسم حضور یافته و تلاش داشتند تا

^۱ Ivan Simonich

^۲ Sir Gore Ouseley

شکوه و عظمت قدرت حاکم بر ایران را در برابر سفرا به نمایش بگذارند و آنها بر اساس آداب دربار ایران تمایل داشتند که سفرا نیز با پوشش ویژه باریابی حضور یابند. بنابراین، یک روز پیش از شرفیابی سفرا به دربار، از سوی فتحعلی شاه خلعت یا جامه افتخاری که شامل لباس مخصوص درباری و سلاح جواهرنشان بود، برای اعضای هیئت خارجی فرستاده می‌شد (تانکوانی، ۱۳۸۳: ۱۳۸) و در مورد آداب و تشریفات که سفرا باید به هنگام حضور در برابر شاه رعایت می‌کردند، مذاکراتی صورت می‌گرفت و نکات و آئین‌هایی که باید رعایت می‌شد، به سفرای خارجی ابلاغ می‌شد (ملکم، ۱۳۸۰: ۸۲۸/۲).

در این دوره، پوشش سفرا از جمله مسائلی بود که باعث ایجاد بحث‌های طولانی بین سفرا با درباریان و شاه می‌شد و برخی از آنها بنا به دلایل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی از پوشیدن لباس مخصوص باریابی اجتناب می‌کردند. از جمله این سفیران، سر جان ملکم^۱ بود که تصمیم داشت با لباس رسمی و تشریفات انگلستان به حضور شاه ایران برسد، اما ایرانی‌ها با نشان دادن نقاشی‌های حضور سر آنتونی شرلی^۲ و همراهانش در دربار شاه عباس اول، از هیئت انگلیسی خواستند که به‌مانند آنها خلعت ایرانی به تن کنند (ملکم، ۱۳۹۶: ۲۱۸؛ هاردینگ، ۱۳۷۰: ۱۵۳-۱۵۲). موریه در قالب طنز نتیجه این مذاکره را به این صورت اعلام کرده است: «انگلیسیان ملعون چون آن نقش را بدیدند اینقدر خندیدند که نزدیک بود بترکند و گفتند فهمیدیم که شما می‌خواهید میمون برقصانید خلاصه سخن لباس اینقدر به درازا کشید که پادشاه به ستوه آمد و گفت با هر لباسی که می‌خواهند بیایند به جهنم» (موریه، ۱۳۵۴: ۷۳۴). هیئت ژنرال گاردان^۳ نیز از جمله کسانی بودند که از پوشیدن خلعت شاهی خودداری کردند و با بستن شال‌های کشمیری به صورت حمایل بر خود در پیشگاه شاه حضور یافتند. آنها در مقابل پافشاری میرزا شفیع بر پوشیدن جبه خلعتی اعلام کردند که نمی‌خواهند لباس ملی خود را از نظر دیگران پنهان کنند و تمایل دارند با لباس رسمی کشور خود به حضور شاه ایران برسند (تانکوانی، ۱۳۸۳: ۲۴۹-۲۴۷). قابل ذکر است که بر طبق آئین‌های درباری، افراد می‌بایست تا سه روز پس از دریافت خلعت، پیوسته آن را بر تن می‌کردند (موریه، ۱۳۸۵: ۱/۱ و ۲۴۹). این اختلاف نظرها نه‌تنها به خاطر بی‌اعتنایی هیئت‌های خارجی به آداب و سنت‌های ایرانی بود، بلکه به دلیل عدم آگاهی مسئولان تشریفات دربار ایران از عرف و قوانین بین‌المللی در این موارد نیز بود.

^۱. Sir John Malcolm.

^۲. Sir Anthoni Shirley

^۳. General Guardan

از جمله قوانین تشریفاتی دربار ایران که از اهمیت خاصی برخوردار بود، مسئله کفش بود. با توجه به اینکه در اکثر نقاط ایران شخص پیش از وارد شدن به خانه، کفش‌های خود را درمی‌آورد؛ لذا ورود شخص به حضور شاه بدون کندن کفش‌ها قابل تصور نبود. ایرانیان چون شاه را دارای «فره ایزدی» و «ظل‌الله» می‌دانستند، برهنه کردن پا به این معنی بود که به جایگاه بسیار مقدسی گام نهاده‌اند (موریه، ۱۳۸۵: ۲۱۲/۱) و درنیاوردن کفش را بزرگ‌ترین بی‌حرمتی به خود می‌دانستند (موریه، ۱۳۸۵: ۲۸۲/۲). از سویی در اثر ورود با کفشی که ممکن بود چرم آن نجس باشد و خاک و غبار کوچه نیز به آن چسبیده باشد، فرش‌ها از نظر شرعی آلوده گشته و می‌بایست بلافاصله شسته می‌شدند (پولاک، ۱۳۶۸: ۲۵۶). سفرا و تازه‌واردان دربار ملزم بودند که قبل از دومین تعظیم در فاصله سی‌گامی از شاه، کفش خود را از پای درآورند و جوراب‌های ساقه‌بلند سرخ و کفش‌های راحتی پاشنه بلند سبز رنگی بپوشند؛ البته سفرایی که از موقعیت بالاتری برخوردار بودند تا نزدیک پلکان شاه‌نشین کفش به پا داشتند و این در حالی بود که عده‌ای از همراهان آنها در فاصله دورتری این کار را انجام می‌دادند (موریه، ۱۳۸۵: ۲۱۲/۲). از طرفی یک آشفتگی و تناقض خاصی در رعایت این رسم به چشم می‌خورد؛ سفرایی که موردعنایت و نیک‌خواهی شاه واقع می‌شدند، با کفش در مراسم سلام حضور یافته و در مقابل شاه می‌نشستند، چنانکه ژوبر^۱ از این امتیاز برخوردار گردید (ژوبر، ۱۳۴۷: ۱۸۰). عدم برخورد یکسان در این مورد، باعث به وجود آمدن اختلافات زیادی بین سفرا و درباریان ایران می‌گردید.



نقاشی از حضور سر جان ملکم، اوزلی و جونز با جوراب‌های قرمز در دربار فتحعلی شاه قاجار

^۱. Jaubert

پیش از انعقاد عهدنامه ترکمانچای، پوشیدن جوراب‌های ساقه بلند سرخ و کفش‌های راحتی پاشنه بلند سبز رنگ از عواملی بود که باعث ناراحتی و مخالفت سفرای اروپایی مخصوصاً روس‌ها می‌شد. روس‌ها که به علت درگیری‌های سیاسی و نظامی با حکومت قاجار به هر نوعی در صدد تحقیر سلطنت ایران بودند، اجبار و التزام در سرپا ایستادن و درآوردن کفش را برای خود خفت می‌دانستند و اصرار داشتند همان لباسی را که در نزد تزار می‌پوشند، به هنگام حضور در دربار قاجار بپوشند (موریه، ۱۳۸۵: ۲۸۲/۲). تا آنجا که یرملوف^۱ و همراهانش برخلاف قاعده مرسوم دربار ایران با کفش و بدون پوشیدن جوراب قرمز به حضور فتحعلی شاه رسیدند و به نوعی به شاه ایران بی‌احترامی کردند (سید بنکدار و کمالوند، ۱۴۰۰: ۱۴۰-۱۴۱). این مناقشه‌ها در عهدنامه^۲ ترکمانچای هم بازتاب داشت و در متن تشریفات ضمیمه آن عهدنامه که در شعبان ۱۲۴۳ ق. به امضای نمایندگان ایران و روسیه رسید، در باب شرفیابی سفیران اینچنین قید شد: «در هیچ موردی از سفیر و کسانی که جزء همراهانشان هستند، نخواهند خواست تغییری در لباسی که پوشیده‌اند، بدهند. باین‌همه، جناب سفیر و همراهانش مراقب خواهند بود گالش پوشیده باشند و پیش از دخول به جایگاه یا چادر آن را در بیاورند» (دوگوبینو، ۱۳۸۳: ۱۹۸؛ رایت، ۱۳۵۷: ۴۴). نخستین فرستاده روسیه که پس از معاهده ترکمانچای به‌عنوان وزیرمختار جدید به تهران آمد، گریبایدوف^۲ بود که در مجلس حضور فتحعلی شاه، علیرغم استناد درباریان ایران به معاهده ترکمانچای برای تحقیر بیشتر ایرانیان حاضر نشد کفش‌هایش را از پا درآورد و موجبات ناراحتی درباریان و شاه را فراهم ساخت (هدایت، ۱۳۸۰، ۷۹/۶۷؛ خاوری شیرازی، ۱۳۸۰، ۷۰۲/۲).

از دیگر آداب غیرعادی از نظر اروپائیان، پوشاندن سر در حضور شاه و مراسم رسمی و ضیافت‌ها بود (رایت، ۱۳۵۷: ۴۴)؛ زیرا که ایرانیان نه‌تنها ورود اشخاص را به محضر بزرگان و طبقات ممتاز بدون داشتن کلاه تعبیر بر بی‌ادبی می‌کردند، حتی از سر برداشتن آن را نیز مذموم می‌شمردند، تا آنجا که طبق قواعد تشریفات ترکمانچای نیز مقرر شد که اروپاییان به‌هیچ‌عنوان با سر برهنه و بی‌کلاه به حضور شاه نروند (آنه، ۱۳۷۰: ۱۷۶).

شرفیابی به حضور شاه

با پایان یافتن رسم انتظار در تشریفات درباری که طی آن مهمان حداقل باید سه روز صبر می‌کرد (هالینگبری، ۱۳۶۳: ۶۶) تا زمان و ساعت سعد ملاقات از نظر منجمان درباری فرا

^۱. General Yermelov

^۲. Alexander Gribaydov

برسد، مراسم باریابی از صبح زود شروع می‌شد. گروه تشریفاتی دربار به ریاست یکی از مقامات عالی دربار با یک رأس اسب مشتمل بر زین و یراق مرصع به محل اقامت سفیر رفته و آمادگی دربار را برای پذیرایی از هیئت اعلام می‌کردند. در این هنگام، سفیر از روی آداب‌دانی رکاب اسب را بوسه می‌داد و در کنار هیئت خود در حالی که ملبس به لباس درباری و سوار بر اسب بودند، به همراه پیشکش‌ها و نامه‌هایی که داشتند، با صدای شیپور و احترامات نظامی به سوی قصر هدایت می‌شدند (خاوری، ۱۳۸۰: ۱/۴۵۹؛ موریه، ۱۳۸۵: ۱/۲۲۸-۲۲۶؛ ژوبر، ۱۳۴۷: ۱۷۷). قابل ذکر است، تمام آدابی که سفیر به هنگام ورود به قصر شاهی باید رعایت می‌کرد، قبلاً به او یادآوری می‌شد، نقطه‌ای که ایلچی باید از اسب پیاده می‌شد و حالتی که به شاه نزدیک می‌شد و جایی که بایست می‌نشست، همه و همه با رضایت خود ایلچی و توافق طرفین تعیین و مقرر می‌شد (ملکم، ۱۳۹۶: ۲۱۹). اوزلی بر سر نحوه مراسمی که باید برای باریابی به حضور شاه انجام می‌گرفت، مذاکرات خسته‌کننده‌ای انجام داد و چون در آن مقطع حکومت قاجار به حمایت دولت انگلستان در جنگ با روس‌ها نیاز مبرمی داشت، او توانست دو اصل مهم از نظر خودش را به ایرانی‌ها بقبولاند: اول آنکه شاه او را یک روز پیش‌تر از موعد مرسوم بپذیرد و دیگری اینکه صندلی او نسبت به سفرای قبلی نزدیک‌تر به پیشگاه شاه قرار گیرد (رایت، ۱۳۵۷: ۳۸).

سفری که از میان خیل انبوه جمعیت و کوچه‌های آب‌وجارو شده^۱ و نمایش حیواناتی مثل شیر و خرس وارد ارگ شاهی می‌شدند، بعد از احترامات نظامی و پیش‌فنگ کردن سربازان ایرانی از اسبان خود پیاده شده و با برداشتن کلاه از سرشان به نشانه احترام وارد کاخ شاهی می‌شدند و در اتاق وزیران که بزرگان و مقامات درباری در آن حضور داشتند، به انتظار ساعت سعد نشسته و با قهوه و قلیان و شربت مورد پذیرایی درباریان قرار می‌گرفتند و منتظر ورود شاه می‌ماندند (Ker Porter, 1821: 324؛ ژوبر، ۱۳۴۷: ۱۷۷؛ ملکم، ۱۳۹۶: ۲۱۹). البته در مورد سطح و مرتبه شخصی که می‌بایست در اتاق انتظار از ایلچی استقبال می‌کرد، بحث‌های فراوانی صورت می‌گرفت (ملکم، ۱۳۹۶: ۲۱۹). بعد از نیم ساعت که ایشیک‌آقاسی باشی آمادگی شاه را برای حضور در بارعام به سفیر اعلام می‌کرد، حضور شاه در بارعام با شلیک توپ اعلام می‌شد تا همه مردم باخبر شوند که شاه بر تخت جلوس کرده است (تانکوانی، ۱۳۸۳: ۲۴۹). سفیر و هیئت همراه در معیت رؤسای تشریفات (ایشیک‌آقاسی باشی و قوریساول باشی)

^۱. ژوبر اشاره می‌کند: «در مسیر عبور یک ردیف سرباز تفنگ بر شانه روی زمین نشسته بود تا طرفین کوچه‌هایی که کثیف و بدمنظر می‌نمود، گرفته شود» (ژوبر، ۱۳۴۷: ۱۷۷).

و در میان احترام نظامی^۱ و اسکورت طبل‌ها و فایف‌ها از مسیرهای معینی عبور کرده و به سمت تالار باریابی حرکت می‌کردند (هالینگبری، ۱۳۶۳: ۶۶؛ موریه، ۱۳۸۵: ۱/۲۲۸-۲۲۶). در حالی که شاه برای تحت تأثیر قرار دادن حضار و نشان دادن ثروت مملکت غرق در جواهرات بود (Ker Porter, 1821: 325; Waring, 1807:98).

نمایندگان خارجی به هنگام شرفیابی به حضور شاه قاجار به محض قرار گرفتن در برابر وی ملزم بودند سه مرتبه در نقاط تعیین‌شده تالار تعظیم کنند. آنها در حالی که میان دو نفر از اعظم امراء به پیش می‌رفتند، تکلیف به تعظیم می‌شدند و به خاطر دشوار بودن تعظیم با کلاه این کار را پس از برداشتن کلاهشان انجام می‌دادند (هالینگبری، ۱۳۶۳: ۶۶؛ ملکم، ۱۳۸۰: ۱/۸۲). قبل از تعظیم سوم ایشیک‌آقاسی‌باشی طی مراسم خطبه‌خوانی با صدای بلند به معرفی سفیر می‌پرداخت و شاه را از اهداف شرفیابی سفیر، نامه و پیشکش‌هایی که آورده بود، مطلع می‌ساخت (ملکم، ۱۳۸۰: ۱/۸۲؛ ژوبر، ۱۳۴۷: ۱۷۷). فتحعلی شاه که تا آن زمان بی‌حرکت نشسته بود، می‌گفت: «خوش آمده است» (ژوبر، ۱۳۴۷: ۱۷۷). پس از گفتار شاه، یکی از وزیران به سفیر نزدیک شده و او را از پلکانی که از زیر صفا به بارگاه می‌رفت، بالا می‌برد. سفیر چون به بارگاه می‌رسید، تعظیم سوم را به‌جا می‌آورد (ژوبر، ۱۳۴۷: ۱۸۰). قابل‌ذکر است که افسران نظامی علاوه بر تعظیم در برابر شاه به انجام سلام نظامی نیز می‌پرداختند (بارنز، ۱۳۷۳: ۹۷). در این مراسم، هیئت همراه نمایندگان خارجی نیز در باغ روبروی شاه در کنار وزیران سرپا نگهداشته می‌شدند و با فرمان شاه احضار می‌شدند و نام و سمتشان توسط سفیر یک‌به‌یک برای شاه خوانده می‌شد (خاوری، ۱۳۸۰: ۱/۴۶۰؛ هدایت، ۱۳۸۰: ۷۷۲۳/۹؛ تانکوانی، ۱۳۸۳: ۱۳۹).

نشستن در حضور شاه و مذاکره با وی

نشستن سفیر در برابر شاه از جمله امتیازاتی بود که در مجالس سلام برای سفرا در نظر گرفته شده بود و نشانه صمیمیت و جایگاه ویژه آنها محسوب می‌شد؛ زیرا که بزرگان ایرانی این رسم ارج‌گزاری را سخت رعایت می‌کردند و نشانه اصلی شأن و مقام آنها در این بود که ایرانیان به آدم‌های خود به اکراه اجازه نشستن می‌دادند (موریه، ۱۳۸۵: ۱/۱۶۹). خاوری ضمن شرح

^۱ در ایران عصر قاجار از بدو ورود سفیر تا مرخصی او چندین بار احترام نظامی انجام می‌گرفت و این در حالی بود که طبق اساسنامه تشریفاتی کنگره وین (۱۸۱۵-۱۸۱۴م)، دولت میزبان تنها یکبار ملزم به انجام احترامات نظامی برای سفرای خارجی در مراسم تسلیم استوارنامه بود (ذوالعین، ۱۳۹۳: ۱۰۲).

شرفیابی یرملوف بیان می‌کند: «چون ایلچی بزرگ به قانون عموم دول، صورت پادشاه است، لهذا از جهت احترام‌گزاری حضرت ایمپراطوری، اذن جلوس به او داده شد و معزی‌الیه از فرط آداب‌دانی امتثال امر حضرت صاحبقرانی را واجب شمرده به قدری که تسمیه جلوس به عمل آید نشسته و فی‌الفور بر پای ایستاده آمد» (خاوری، ۱۳۸۰: ۴۶۰/۱).

با این حال، در این دوره تعدادی از سفرا به طرز ایرانی‌ها روبروی شاه بر زمین (ژوبر، ۱۳۴۷: ۱۸۰) و عده‌ای نیز در مقابل شاه بر روی صندلی می‌نشستند. افتخار نشستن در حضور شاه هم به عرصه رقابت روسیه و انگلستان تبدیل شد؛ در حالی که دو کوتزبوئه اعلام کرده است که روس‌ها اولین اروپائینی بودند که به این افتخار نائل گشته‌اند که در مقابل تخت شاه روی صندلی بنشینند (دو کوتزبوئه، ۱۳۶۵: ۲۵۹)، موریه نیز اشاره کرده است که جونز بر صندلی زرین کوبی که مخصوص او تدارک دیده شده بود، نشست و این در حالی بود که تا به حال به هیچ ایلچی دیگری این امتیاز داده نشده بود (موریه، ۱۳۸۵: ۲۲۹/۱). صندلی که ایلچی بر روی آن می‌نشست، در مرکز اتاق و در فاصله معینی از تخت شاه قرار داده می‌شد و دوری و نزدیکی آن به مقام و رتبه سفیر در نزد دربار بستگی داشت، به طوری که در مذاکراتی که مقامات درباری با اوزلی در مورد تشریفات و آئین‌های درباری داشتند، در قبال درخواست‌های اوزلی اعلام کردند که بیشترین کاری که می‌توانند بکنند، این است که صندلی ایلچی را برخلاف صندلی ایلچیان قبلی نزدیک تخت شاه قرار دهند (موریه، ۱۳۸۵: ۲۱۰/۲). بر اساس ضمیمه قرارداد ترکمانچای مقرر شد که پس از نطق سفیر، شاه ایران او را به جلوس دعوت کرده و برای او صندلی مهیا سازند (عهدنامه ایران و روس در باره امور تشریفات، [بی‌تا]: ۱۱۰).

پس از معرفی سفیر توسط رئیس تشریفات و خوشامدگویی شاه، سفیر به سوی دیوانخانه حرکت می‌کرد و پس از اینکه شاه با اشاره سر به جلوس او فرمان می‌داد، تعظیم مختصری کرده و در میان اتاق بر روی صندلی می‌نشست (هدایت، ۱۳۸۰: ۷۷۲۴/۹؛ هالینگبری، ۱۳۶۳: ۶۶). سفیر پس از نشستن فوراً برای تقدیم نامه از جای خود بلند می‌شد و نامه را تسلیم می‌کرد تا قرائت شود. شاه پس از خوشامدگویی مجدد، غالباً شروع به صحبت می‌کرد و پس از تعارفات آغازین و استعلام و استفسار از سلامتی امپراتور کشوری که سفیر از جانب او اعزام شده بود و بررسی میزان رضایت آنها از سفر در ایران، به بررسی روابط و مسائل بین طرفین می‌پرداخت (موریه، ۱۳۸۵: ۲۵۱/۱). البته فتحعلی شاه در اولین مجالس سلامی که سفیر حضور می‌یافت، برای آرام کردن سفیر و برخاستن رعب و هراسی که ناشی از مشاهده احتشام سلطنت در او بود (واتسن، ۱۳۵۴: ۱۳۵-۱۳۴)، به پرسیدن سؤالاتی دقیق و گاهی خنده‌دار با

سفرا می‌پرداخت (ملکم، ۱۳۸۰: ۸۲۱/۲). بارنز که به همراه کمبل توانسته بود به حضور شاه قاجار برسد، در تأیید این مطلب بیان می‌کند: «لطف و حسن برخورد این شخصیت برجسته طوری بود که یکباره در مذاکره بسیار صمیمانه با جهان‌پناه خود را از قید خجالت آزاد کردم» (بارنز، ۱۳۷۳: ۹۷). مدت زمان شرفیابی به دربار از بیست دقیقه تا یک ساعت متغیر بود (Ousley, 1823, 3/135) و در مراسمی که سفیر با زبان فارسی یا ترکی آشنا بود، زمان بار بیش از یک ساعت طول می‌کشید، زیرا که فتحعلی شاه تمایل داشت بدون کمک مترجم با اروپاییان مذاکره کند و از موضوع مأموریت آنها آگاه گردد (ژوبر، ۱۳۴۷: ۱۸۰).

تشریفات تقدیم نامه به شاه

اکثر سیاحانی که در این دوره وارد ایران شده بودند، مأموران سیاسی بودند که حامل نامه‌هایی از سوی عالی‌ترین مقام رسمی کشورشان برای شاه قاجار بودند. آنها با تشریفات خاصی این نامه‌ها را در طول مسیر کاروان به حرکت درمی‌آوردند و با آگاهی از ارج‌گزاری ویژه مردم خاور زمین به نامه پادشاه خود تلاش می‌کردند با انجام آئین‌هایی چون حمل نامه در تخت روان یا صندوق‌ها و کیسه‌های طلائی و حفاظت از آن، توسط نگهبانانی با شمشیرهای آخته برای ایرانیان سرمشق شده و آنها را برای ارج‌گزاری به نمایندگان خارجی ترغیب کنند (جونز، ۱۳۸۶: ۵۲-۵۱؛ موریه، ۱۳۸۵: ۲۰۲/۱؛ ژوبر، ۱۳۴۷: ۱۸۰؛ هالینگبری، ۱۳۶۳: ۶۶).

در روزی که طبق قرار قبلی، سفیر برای شرفیابی به حضور شاه به سوی دربار اعزام می‌شد، نامه را با خود حمل می‌کرد. این نامه به هنگام شرفیابی توسط «قولرآقاسی» در کیسه‌ای طلائی و بر روی سینی طلا حمل می‌شد. پس از معرفی، سفیر بر روی صندلی نشسته و بلافاصله برای تقدیم نامه به سمت تخت حرکت می‌کرد که در میانه راه، صدراعظم نامه را گرفته و در مقابل تخت شاه قرار می‌داد. آنگاه با اشاره سر شاه، فرد موردنظر (صدراعظم یا منشی‌الممالک) نامه را باز کرده و با صدای بلند و رسا می‌خواند (خاوری، ۱۳۸۰: ۴۶۰/۱؛ هالینگبری، ۱۳۶۳: ۶۶-۶۷). پس از عهدنامه ترکمانچای و قرارداد تشریفات الحاقی مقرر شد که اگر ایلچی یا وکیلی از جانب ولی‌نعمت خود حامل مراسله باشد، شخص پادشاه از دست وی نامه را خواهد گرفت (عهدنامه ایران و روس در باره امور تشریفات، [بی‌تا]: ۱۱۱-۱۱۰).

تشریفات تقدیم پیشکش

تبادل هدیه و پیشکش تنها منحصر به کشور ایران و دوره قاجار نبود، لکن اروپائیان در این دوره با توجه به شناختی که از آداب و رسوم ایرانی پیدا کرده بودند، دریافتند که تقدیم

هدایای درخور و شایسته به بزرگان ایرانی می‌تواند تأثیر به‌سزایی در روابط سیاسی و برآورده شدن درخواست‌های آنها داشته باشد و جریانات و حوادث سیاسی را تحت تأثیر قرار دهد، بنابراین، از آن به‌عنوان یک حربه حساب‌شده برای گسترش نفوذ خود بهره می‌جستند (Aitchison, 1865, 7/127؛ Ousley, 1823, 3/ 137-138, 141-142) و تلاش می‌کردند از شاه گرفته تا کوچک‌ترین مقام حکومتی در روستاهای دورافتاده را با دادن هدایایی درخور شأن و مقام راضی کرده و خود را در ظاهر خیرخواه آنها نشان دهند، اگر چه برخی از این افراد نظیر اوزلی در باطن تنفر شدیدی از ایرانیان داشتند (Reynolds, 1846: 101-102).

ملکم در نخستین سفرش به ایران بر اساس تجاربش در هند، ولخرجی‌های زیادی کرد. او معتقد بود که در همه دربارهای آسیایی، مخصوصاً ایران برای یک فرستاده خارجی لازم است که روشی پیش بگیرد که نه تنها اعتبار کشورش را نزد میزبان بالا ببرد، بلکه بتواند منظور خود را از مأموریتی که دارد، با جلب‌توجه ایرانیان به قدرت و ثروت انگلستان تحقق بخشد (رایت، ۱۳۵۷: ۳۸). هدایایی ملکم که از جمله موارد مشهور تاریخ ایران است و تأثیر بسیاری بر روند جریانات تاریخی داشت، در این سفر عبارت بودند از آینه‌های قدی، ساعت‌های کوچک و دیواری مرواریدکاری شده، انواع تفنگ‌ها و تپانچه‌ها، سرویس‌های کارد و چنگال، شال و پارچه و مهم‌ترین آنها الماسی بود که هالینگبری با مبالغه، قیمت آن را حدود صد هزار روپیه اعلام کرده است (هالینگبری، ۱۳۶۳: ۶۹). جونز معتقد بود که هزینه زیادی که ملکم در حین سفر به ایران خرج کرده بود، باعث شد تا تصویری از ثروت نامحدود ما به ایرانی‌ها بدهد و نیز این گمان را در آنها به وجود آورد که ما حاضریم در ازای خدماتی که به ما ارائه می‌دهند، به راحتی از ثروتمان دل بکنیم (جونز، ۱۳۸۶: ۳۲).

پس از ملکم، سفرای دیگری نیز وارد ایران شدند که حجم قابل‌توجهی از هدایا را به همراه داشتند و با دست‌ودل‌بازی‌های خود باعث شدند که در دوره‌های بعدی، کاهش بودجه دولت انگلیس و بالا بودن توقع حکومت ایران در باب هدایا به عاملی برای بی‌اعتنایی و تلخی روابط تبدیل گردد. به‌عنوان مثال، هدایایی که سر جان کمبل به دربار ایران تقدیم کرد، با توجه به اینکه در مقایسه با سفرای قبل بسیار ناچیز بود، باعث ناراحتی شاه گردید. فتحعلی شاه با این احساس که اهمیت مقامات ایرانی در نظر انگلیسی‌ها به همان اندازه کاهش یافته است، از پذیرش و پاسخگویی به نامه‌های کمبل امتناع ورزید و اعلام کرد: «چیزی کمتر از آنچه فرستاده‌های سابق می‌داده‌اند، قبول نمی‌کند» (کمبل، ۱۳۸۴: ۱۹۰/۱-۱۸۱). هدایا و پیشکش‌ها اگر تا زمان شرفیابی سفیر به پایتخت می‌رسید و همراه او بود، در نخستین مراسم

سلامی که حضور می‌یافت، به شاه تقدیم می‌شد؛ اما اگر دیرتر از خود سفیر به پایتخت می‌رسید، مجلس باری به این مناسبت تشکیل داده و هدایا از نظر شاه گذرانیده می‌شدند (ملکم، ۱۳۹۶: ۲۲۱؛ خاوری، ۱۳۸۰: ۴۶۰/۱).

پیشکش‌هایی که قرار بود تقدیم شاه شود، بر روی تکه پارچه‌ای از ساتن سفید و در ظروف طلائی قرار داده شده و به هنگام حرکت به سوی قصر شاهی در سینی‌های بزرگ بر روی سر غلامان یا در تخت روان حمل می‌شد (موریه، ۱۳۸۵: ۲۲۶/۱) و بر روی میز چیده می‌شد (خاوری، ۱۳۸۰: ۴۶۱/۱). این پیشکش‌ها در مجالس سلام پس از کسب فرمان شاه وارد کاخ شده و از نظر شاه گذرانیده می‌شد (هالینگبری، ۱۳۶۳: ۶۱) و در این هنگام یکی از وزیران شروع به خواندن فهرست هدایای تقدیمی می‌کرد. شأن و جایگاه مقام پادشاهی اقتضاء می‌کرد که هر قدر هدایا نفیس و قیمتی باشند، پادشاه باید علی‌الظاهر با بی‌اعتنایی در آنها نظر می‌کرد و از اظهار خوشحالی خودداری می‌کرد (ملکم، ۱۳۸۰: ۸۲۱/۲). درباریان ایرانی برای تملق به شاه، گاه تلاش می‌کردند که هدایای تقدیمی سفرا را باج و خراج فرمانروایان کشورهای دیگر به فتحعلی شاه قلمداد کنند و ملکم بیان می‌کند: «یکی از وزیران شروع به خواندن فهرست هدایا کرد و من کمی دچار اضطراب شدم چون احساس کردم طوری نام آنها را می‌خواند که نشان دهد ارسال‌کننده‌اش رتبه پایینی داشته است. اما ایلچی اجازه نداد چنین تصویری به وجود بیاید و به صدراعظم گفت، در صورت هر گونه تلاش برای این امر با وجود آداب مؤکد دربار ایران بلافاصله به شاه خواهد گفت که هدایایی که آورده نه باج و خراج است و نه پیشکش، آن‌طور که منشی او از روی بی‌مبالاتی نامیده، بلکه تحفه‌ها و عتیقه‌هایی است که فرماندار انگلیسی هند برای نشان دادن احترام و دوستی به شاه ایران فرستاده است. نتیجه آن شد که هدایای ما تحفه خوانده شدند و رفعت مقام فرماندار کل [هند] که در حکم پادشاه بود رعایت شد» (ملکم، ۱۳۹۶: ۲۲۲-۲۲۱). هدایایی هم که شامل جواهرات می‌شدند و در مجالس شرفیابی همراه سفیر بودند، توسط صدراعظم از سفیر گرفته شده و بر روی اولین پله تخت شاهی گذاشته می‌شدند (جونز، ۱۳۸۶: ۲۵۰).

تشریفات اهدای هدایای شاه به سفرا (خلعت و نشان)

از رسوم و آئین‌های درباری که در این دوره اجراء می‌شد، این بود که در مراسم استقبال یا اندکی پس از ورود سفیر یا چند روز قبل از مرخص شدن سفیر، هدیه‌ای به رسم یادبود یا اظهار رضایت از اقدامات سفیر به او و هیئت همراهش داده می‌شد. این رسم که در میان مردم خاور

زمین ریشه باستانی داشت، در این دوره نیز به تقلید از دوره‌های گذشته و با توجه به نقش مهم که در روابط خارجی بین دولت‌ها داشت، از تشریفات خاصی برخوردار بود (سپهر، ۱۳۹۰: ۱/۲۴۷؛ موریه، ۱۳۸۵: ۱/۳۴۰).

از جمله هدایایی که در این دوره به سفرا داده می‌شد، خلعت بود که به‌عنوان جزئی از آداب مراسم سلام خاص محسوب می‌شد و صورت کامل آن عبارت بود از قبای زردوزی شده، کتی کوچک با شانه‌های خردار، یک کمر بند زربفت و کلاه پوست بره که شالی دور آن پیچیده می‌شد، به انضمام یک رأس اسب ترکمن مزین به زین و برگ گران‌بها. البته در زمانی که می‌خواستند خلعت متمایز باشد و امتیازی به سفیر بدهند، روی خلعت هدایی یک شمشیر یا خنجر مرصع می‌گذاشتند (تانکوانی، ۱۳۸۳: ۱۳۸؛ دوکوتزبوئه، ۱۳۶۵: ۲۹۸-۲۹۶).

این خلعت‌ها که تهیه آنها بر عهده صندوقخانه سلطنتی بود، با تشریفات خاصی به سفرا اعطاء می‌شد. خلعت‌ها در حالی که با روپوش‌های سفید پیچیده شده بودند و شمشیر یا خنجری بر روی آن قرار داده شده بود، روی سینی‌های منقش که بر هر کدام کاغذی حاوی نام صاحب آن بود، در معیت رجال درباری و به دست افسران درباری حمل می‌شدند. پس از اهدای خلعت به صاحبش، یکی از رجال پس از خواندن فرمانی که از سوی شاه در مورد خلعت صادر شده بود، اعلام می‌کرد که اعلیحضرت این خلعت‌ها را به‌عنوان یادگاری و اظهار رضایت از سفیر به اعضای سفارت مرحمت فرموده است (دوکوتزبوئه، ۱۳۶۵: ۲۹۸-۲۹۶؛ موریه، ۱۳۸۵: ۲/۲۴۹ و ۱۲۸). پس از اینکه سفرا خلعت هدایی پادشاه را دریافت می‌کردند، با احترام آن را بر سر نهاده و در اتاقی دیگر بر روی لباس‌های خود می‌پوشیدند. پس از بیرون آمدن از اتاق، هر کسی که سفیر را می‌دید، «مبارک باشد» می‌گفت. سپس سفیر با خلعتی که پوشیده بود، برای ادای احترام به حضور شاه شرفیاب می‌شد (موریه، ۱۳۸۵: ۲/۲۴۹؛ هالینگبری، ۱۳۶۳: ۷۰).

با حضور سفیر در سلام خاص، ایشیک‌آقاسی‌باشی با صدای بلند به معرفی فرد خلعت‌گیرنده می‌پرداخت. به‌عنوان مثال به هنگام ورود ملکم به تالار شرفیابی در حالی که خلعت هدایی شاه را بر تن کرده بود، توسط رئیس تشریفات چنین معرفی گردید: «سروان ملکم بهادر، سفیر از جانب فرماندار کل هند ملبس به خلعتی که رأی مبارک اعلیحضرت بر آن قرار گرفته بود که به وی عطا شود، شرفیاب می‌شود» و پادشاه در پاسخ می‌گفت: «مبارک باد» (هالینگبری، ۱۳۶۳: ۷۰).

اگر چه به‌رسم آیین‌های درباری، سفرا باید این خلعت‌ها را سه روز بر تن داشتند، لکن برخی از سفرا از روی اکراه و اجبار فقط یک روز آن را بر تن می‌کردند (هالینگبری، ۱۳۶۳: ۷۰) یا از پوشیدن آن امتناع می‌ورزیدند؛ از جمله این افراد ژنرال گاردان و یرملوف بودند که

پوشیدن خلعت بر روی لباس خود را برخلاف آداب و رسوم کشورشان و تحقیری در حق پادشاه خود می‌دانستند و با این بهانه به‌ظاهر موجه، رسم دربار ایران را به‌راحتی زیر پا گذاشتند (دوکوتزبوئه، ۱۳۶۵: ۲۹۶؛ تانکوانی، ۱۳۸۳: ۲۴۹).

از دیگر هدایایی که در این دوره، فتحعلی شاه به نمایندگان خارجی داد، می‌توان به مواردی چون بخشیدن اسب‌های خاصه سلطنتی که صرفاً برای رفت‌وآمدهای تشریفاتی در کشور استفاده می‌گردید (خاوری، ۱۳۸۰: ۱/ ۴۵۸)، «کاسات و آلات ذهب خالص» (سپهر، ۱۳۹۰: ۱/ ۲۴۷)، اسلحه‌جات (بن‌تان، [بی‌تا]: ۱۰۳)، جواهرات (جونز، ۱۳۸۶: ۲۳۳)، گوشت شکار (موریه، ۱۳۸۵، ۱/ ۲۴۰)، اهدای کتب خطی ارزشمند و صورت‌های بزرگ نقاشی شده از شاه (ژوبر، ۱۳۴۷: ۱۸۷) اشاره کرد.

یکی از جنبه‌های مهم در تشریفات بین‌الملل، اعطای مدال و نشان دولت‌ها به مقامات و نمایندگان کشورهاست که به‌عنوان یک ابزار دیپلماتیک و فرهنگی می‌تواند نقشی مهم در تقویت و بهبود روابط بین‌المللی ایفاء کند. بیان احترام و ارادت، نمایش قدرت و شکوه سلطنت و ایجاد وفاداری در سفرا از مواردی بود که سبب شد حکومت قاجار در این دوره در مسیری هماهنگ با غرب، اقدام به ایجاد مدال‌ها و نشان‌هایی کند که اثری تقلیدی و ناکارآمد از سبک اروپایی بود و ظاهری برگرفته از سنت ایرانی داشت (دروویل، ۱۳۶۸: ۲۵۸؛ ملک، ۱۳۸۰: ۲/ ۸۲۶-۸۲۵). در دوره فتحعلی شاه قواعد و قوانین تشریفاتی اعطای مدال و نشان به‌صورت اصولی وارد ایران نشده بود و همانند رسم خلعت و خلعت‌پوشان وابسته به خواست و سلیقه پادشاه بود. بنابراین، اقدام فوق که از پشتوانه معنوی مبتنی بر اصل شایسته‌سالاری و کسب افتخار برخوردار نبود، به همراه عملکرد بدون ضابطه شاه قاجار در بذل و بخشش، عدم آشنایی دولت قاجار با اصول دیپلماتیک را به تصویر می‌کشید و باعث کاهش جایگاه شاه ایران در نظر سفرای خارجی می‌شد (سید بنکدار و کمالوند، ۱۴۰۰: ۱۹۲).

اهدای نشان در دوره فتحعلی شاه قاجار در روابط دیپلماتیک از تأثیر به‌سزایی برخوردار بود؛ به‌طوری‌که به‌هنگام عقد قراردادهای نظامی و اقتصادی، جایگاه افراد را با نوع نشان‌های دلآوری او مشخص می‌کردند و در متن قراردادهایی که بین دولت‌ها بسته می‌شد، تمام آنها با نکته‌های جزئی آورده می‌شدند (موریه، ۱۳۸۵: ۲/ ۳۳۹). در این دوره از جمله نشان‌هایی که مورد استفاده قرار می‌گرفت، نشان مرصع «شیر و خورشید» بود که قبل از آن با عنوان نشان «خورشید» شناخته می‌شد و از روی «نشان لژیون دونور»^۱ فرانسه طراحی شده بود (رابی،

^۱ بالاترین نشان افتخار فرانسه که در فارسی به آن «نشان شوالیه ادب و هنر» نیز گفته می‌شود.

۱۴۰۰: ۲۶) و به شکل‌های درجه یک و درجه دو به ژنرال گاردان و اعضای هیئت او اهداء شده بود (گاردان، ۱۳۶۲: ۶۳). فتحعلی شاه متعاقباً در پی آن بود تا نشان خورشید را به سر جان ملکم نیز اعطاء کند اما او قاطعانه از دریافت نشانی که برای منافع فرانسه تهیه شده بود، امتناع ورزید و باعث شد شاه در پی این مسئله نشان جدید «شیر و خورشید» را تدارک ببیند^۱ (رابی، ۱۴۰۰: ۲۶). این نشان که به فرمان فتحعلی شاه به تقلید از اقدام سلطان سلیم سوم در ایجاد نشان هلال احمر عثمانی طراحی شد، به‌عنوان «نیشان مهر و شیر» شناخته شد (لانگلس، ۱۳۸۹: ۱۶۸؛ سید بنکدار و کمالوند، ۱۴۰۰: ۱۹۳). ملکم اشاره می‌کند که این نشان، نشانی افتخاری از جنس طلا و نقره بود که نقش شیر و خورشید آن برگرفته از نمادهای باستانی ایران بود که طبق آئین مرسوم کشور از جانب پادشاه به سرداران و مقاماتی که در جنگ با دشمنان کشور به موفقیت‌هایی نائل می‌شدند، داده می‌شد (ملکم، ۱۳۸۰: ۲/ ۸۲۶-۸۲۵).

مراسم اعطای نشان معمولاً در آخرین دیدار که به‌منظور خداحافظی و سپاسگزاری تدارک دیده می‌شد، صورت می‌گرفت. در این مراسم سفیر و همراهانش در حالی که لباس مرحمتی را بر تن داشتند، به ورودی اقامتگاه شاه وارد می‌شدند. در این حین، یکی از وزیران به استقبال آمده و فرمان ملوکانه را دایر بر اعطای لقب یا درجه برای سفیر قرائت می‌کرد و نشان را در کلاه سفیر قرار می‌داد. پس از شرفیابی سفیر، شاه کسب درجه و نشان را به ایلچی تبریک می‌گفت و پس از ابراز خوشنودی از اقدامات سفیر دستور می‌داد که «نزدیک‌تر بیاید» (ملکم، ۱۳۹۶: ۲۳۹-۲۳۸). ملکم که در مراسم تودیع خود موفق شده بود نشان خود را از شاه دریافت کند، شرح می‌دهد که: پس از فرمان شاه برای نزدیک‌شدن «به‌طرف تختی که شاه روی آن نشسته بود رفتیم. اعلیحضرت ستاره الماس‌نشان را برداشت و به کت ایلچی نصب کرد» (ملکم، ۱۳۹۶: ۲۳۹). این نشان به نمایندگان خارجی و سیاحان عالی‌رتبه نیز داده می‌شد که طبق رسوم درباری باید به هنگام حضور در دربار آن را بر سینه خود نصب می‌کردند. گاهی برخی از سفرا از پذیرش آن امتناع می‌ورزیدند و باعث ایجاد ناراحتی و کدورت شاه می‌گردیدند؛ از جمله این سفیران سر هارفورد جونز بود که بنا به دلایلی چون ارتباط این نشان با فرانسویان، مجموعه عواملی که باعث به وجود آمدن آن شده بود و همچنین به خاطر اشخاصی که قبل از او آن را دریافت کرده بودند، از پذیرش آن خودداری کرد و باعث شد فتحعلی شاه فرمان دیگری صادر

۱. دروویل شخص عباس میرزا را مشوق فتحعلی شاه در برقراری نشان شیر و خورشید می‌داند و اعلام می‌کند: «ملکم که بدون شک تصور می‌کرد این نشان منحصرأ به خاطر او ابداع شده است، وقتی فهمید ولیعهد قبلاً این نشان را به من اعطاء کرده است، مکدر شد و اظهار کرد که از این نشان هیچ‌وقت استفاده نخواهد کرد» (دروویل، ۱۳۶۸: ۲۸۵).

کند که بر اساس آن به جونز اختیار داده شده بود که این نشان را در میان نشان‌های خود بگنجانند (جونز، ۱۳۸۶: ۲۳۱). از سویی دیگر، شکست‌های ایران در نبرد با روس باعث شد که سفرای برخی کشورها از جمله روس‌ها برای تحقیر ایرانیان، از پذیرش و دریافت نشان از دربار ایران خودداری کنند. سیمونیچ وزیرمختار روسیه و هیئت همراهش به هنگام شرفیابی برای کسب اجازه مرخصی، علیرغم اینکه از آنها خواسته شده بود نشان‌های اعطایی خود را بر سینه نصب نمایند، اما هیچکدام از آنها نشان را با خود به همراه نداشتند. این اقدام اگر چه حاکی از بی‌احترامی آنها به رسوم ایرانی بود و باعث رنجش خاطر شاه گردید،^۱ لکن وزیرمختار علت این کار را اینگونه بیان کرد که نمی‌تواند بدون اجازه رسمی امپراتور خود این رسم دربار ایران را رعایت کند! (کمبل، ۱۳۸۴: ۲۴۷/۱-۲۴۴).



نشان شیر و خورشید اهدایی به سر جان مک‌دونالد^۲ (رابی، ۱۴۰۰: ۴۳).

عهدنامه ترکمانچای و تأثیر آن بر تشریفات پذیرش سفرا

تشریفات استقبال از سفرا در دربار فتحعلی شاه تحت تأثیر روابط سیاسی و دیپلماتیک روز با تغییراتی مواجه شد و به‌خصوص از عهدنامه ترکمانچای (۱۲۴۳ق.) تأثیر جدی پذیرفت. در دوران پیش از این قرارداد، اگر چه روابط بین ایران و روسیه تحت تأثیر جنگ و رقابت‌های

^۱ به‌طوری‌که فتحعلی شاه با عصبانیت اعلام می‌کند: «همین قبیل اعمال است که دائم تکرار می‌شود و باعث این‌همه نفرت او و مردم از روس‌ها شده است» (کمبل، ۱۳۸۴، ۲۴۶/۱).

^۲ این نمونه از نشان شیر و خورشید به پاس خدمات سر جان مک‌دونالد در جهت کاهش غرامت عهدنامه ترکمانچای اهداء شد. فتحعلی شاه تمایل داشت چنین افتخاری را به جان مک‌نیل دستیار جوان وی نیز اهداء کند، اما مک‌دونالد به خاطر رتبه و جایگاه وی به مخالفت پرداخت (رابی، ۱۴۰۰: ۴۲).

بین‌المللی بود، اما دربار قاجار همواره تلاش می‌کرد با پذیرایی باشکوه از سفرای روسیه نشان دهد که آمادگی لازم برای کاستن از تنش‌ها و حفظ روابط مثبت را دارد. روس‌ها نیز در مجموع در جهت منافع خود، در ظاهر به حساسیت‌های درباریان ایرانی احترام نسبی می‌گذاشتند. اما پس از امضای قرارداد ترکمانچای، این شرایط تغییر کرد (خسروی‌زاده، ۱۳۹۶: ۱۲۶). دولت روسیه که طی این معاهده به اهداف سیاسی خود رسیده بود، برای مأمورینش علاوه بر حق کاپیتولاسیون، اختیارات و احتراماتی را خواستار بود که با تشریفات دربار ایران مغایرت داشت و از آنجا که فصل نهم قرارداد ترکمانچای به این موضوع پرداخته بود، لذا قراردادی را تحت عنوان پیوست تشریفاتی عهدنامه ترکمانچای با دولت ایران منعقد کردند که بر چند مسئله حائز اهمیت تشریفاتی تأکید داشت. این عهدنامه که در مورد آداب و رسوم تشریفات درباری در زمینه استقبال از سفرا و تشریفات حضور در دربار نوشته شده بود، ضمن اشاره بر توافقات تشریفاتی بین‌المللی، خواست و توقعات سفرای روس را تحقق می‌بخشید. بر اساس قرارداد فوق، روس‌ها برخی از رسوم تشریفاتی دربار قاجار را که اجبار و التزامی خفت‌بار برای خود می‌دانستند، حذف کردند (عهدنامه ایران و روس در باره امور تشریفات، [بی‌تا]: ۱۱۱-۱۰۷).

اما با وجود این معاهده، اختلاف تشریفاتی ایران با روس نه‌تنها حل نشد، بلکه دستخوش مسائل جدید گردید. به واسطه اینکه روس‌ها خود را در جایگاه بالاتری نسبت به ایران و سایر رقبا می‌دانستند، به مفاد قرارداد مذکور عمل نمی‌کردند و این مسئله منجر به سوءتفاهم یا تنش می‌شد. مروزی در شرحی از شرفیابی گریبایدوف، نخستین سفیر روسیه که بعد از قرارداد ترکمانچای آمده بود، بیان می‌کند: «امنای ایران تا حد امکان با احترام شایان او را از حدود مرز بدربار طهران هدایت نمودند و پس از سه روز توقف [با] ضراعت^۱ [به] دربار احضار شد! [...] در هنگام احضار به دربار نیز سردی و خشونت و بی‌ادبی را از خود نشان داد، [او] وزیر امور خارجه، آنچه نصیحت مشفقانه باو نمود که ادب را رعایت کند، وقعی نگذارد و در دربار شاه، رفتاری جسارت‌آمیز از خود ظاهر ساخته، در آن مجلس، هر چند امراء خواستند [که] با اشاره، او را از حرکت وحشیانه بازدارند، سودی نکرده، اغلب امنای دربار، این رفتار او را دستور [از طرف روسیه] دانستند. در صورتیکه نظیر این خوی- کمی خفیف‌تر در سایر سران روسیه- جمعاً وجود داشت» (مروزی، ۱۳۶۹: ۲۹۱).

^۱. فروتنی

از سویی دیگر با توجه به این قرارداد، سایر کشورهای اروپایی نظیر انگلستان و فرانسه نیز در صدد برآمدند تا امتیازاتی نظیر آنچه روس‌ها به دست آورده بودند، کسب کنند و در این خصوص از روس‌ها عقب نمانند (فلاندن، ۱۳۵۷: ۵۰). بنابراین، معاهده ترکمانچای علاوه بر اینکه نفوذ سیاسی و نظامی ایران را تضعیف کرد، از لحاظ معنوی نیز دربار قاجار را با مشکل مواجه کرد (محمود، ۱۳۵۳: ۱۳۶/۱). دربار قاجار در واکنش به این شرایط و برای اینکه به روس‌ها برتری خاصی ندهد، امتیازات روس‌ها را به سفرای سایر کشورها هم تعمیم داد؛ در حالی که با این کار از شأن و شوکت شاه قاجار کاسته می‌شد (پولاک، ۱۳۶۸: ۲۵۹).

بنابراین، تشریفات پذیرش سفرا در سال‌های پایانی حکومت فتحعلی شاه به دنبال اوضاع اقتصادی نامطلوب، تشدید بحران مشروعیت و عهدنامه ایران و روس در باره امور تشریفاتی رو به سستی نهاد و شکوه و تجمل خود را از دست داد. فریزر که به‌عنوان نماینده دولت انگلستان در سال‌های پایانی حکومت فتحعلی شاه (۱۲۴۹ق. / ۱۸۳۳م.) به حضور شاه ایران رسید، با اشاره به پائین آمدن کیفیت تشریفات دربار بیان می‌کند تا زمانی که اعلیحضرت آماده بار دادن به ما باشد در دفتر صندوقدار (قسمتی از دستگاه صدراعظم) نشستیم: «از سرپای اطاق نکبت و ادبار می‌بارید [...] پنجره‌هایش شکسته و پوشیده از تار عنکبوت و گردوخاک بود. [...] سرانجام از میرزا ابوالحسن خان که به‌عنوان وزیر امور خارجه برای معرفی بیگانگانی که به حضور شاهانه شرفیاب می‌شود پیامی رسید که شاه ما را خواسته است، پس با لباس تمام‌رسمی و جورابه‌های سرخ به راه افتادیم تا چشممان از نور شاهانه روشن گردد. اکنون معرفی شدن اشخاص به شاه ایران چنان امری عادی شده است که چندان شایسته توصیف نیست» (فریزر، ۱۳۶۴: ۱۴۰-۱۳۹).

نتیجه‌گیری

حکومت‌های ایرانی، درباری با تشریفات ویژه برای به حضور پذیرفتن بارخواهان و نمایندگان کشورهای خارجی نزد پادشاه زمان ترتیب داده و با ایجاد تشکیلات منسجم و تعلیم و تربیت صاحب‌منصبان مرتبط در این راستا گام برمی‌داشتند. در دوره فتحعلی شاه قاجار با افزایش ارتباطات رسمی خارجی، نظام تشریفات دیپلماتیک توسعه بیشتری یافت. تشریفات پذیرایی از سفرا در دربار فتحعلی شاه قاجار برگرفته از اصول و مبانی به کار برده شده در حکومت‌های قبلی به‌ویژه صفویه بود که مضامین ملی، شرعی و دینی، خرافات و اهداف سیاسی در تعیین چارچوب‌های آن نقش اساسی داشتند. این تشریفات علاوه بر اینکه آداب و رسوم و سنن دربار ایرانی را بازتاب می‌داد، به‌عنوان ابزاری کارآمد در دیپلماسی و تقویت روابط بین‌المللی

محسوب می‌شد که در صورت اجرای درست آن می‌توانست با نمایش قدرت و بزرگی سلطنت قاجار و همچنین تقویت هویت ملی نقشی مهم را در دیپلماسی حکومت قاجار ایفاء کند. اجراء و ادامه مراسم سنتی دربار ایرانی در استقبال و پذیرش سفرای خارجی مستلزم وجود حکومت مقتدر و مستقل از نفوذ خارجی در ایران بود، اما با ورود قدرت‌های استعماری مداخله‌جو به عرصه سیاسی ایران و عدم آشنایی دولتمردان قاجار با آداب دیپلماتیک بین‌المللی و ناتوانی آنها در پیشبرد سیاست خارجی مستقل، تشریفات درباری سنتی ایران با چالش جدی مواجه گردید، تا جایی که این عرصه به دست‌مایه‌ای برای قدرت‌طلبی، چانه‌زنی و رقابت‌جویی نمایندگان خارجی تبدیل شد و درباریان قاجاری را از اجرای یکسان و یک‌شکل مراسم باریابی برای سفرای خارجی عاجز ساخت.

یکی از مهم‌ترین عواملی که تشریفات پذیرش سفرا را در دوره فتحعلی شاه تحت‌تأثیر قرار داد، نتیجه جنگ‌های ایران و روس و عهدنامه ترکمانچای بود که تأثیر عمیقی بر دیپلماسی و تعاملات ایران گذاشت. به‌طوری‌که با توجه به عهدنامه تشریفات که بین روس و ایران نوشته شد، پروتکل‌های جدیدی در پذیرش سفرا وضع شد که بافت سنتی آداب و تشریفات دربار ایران را دچار تغییراتی کرد. این مسئله در کنار ضعف و سستی فتحعلی شاه و بحران‌های پیاپی حکومت قاجار در اواخر سلطنت وی باعث شد که امور تشریفات پذیرش سفرا رو به سستی نهاده و شکوه و تجمل خود را از دست بدهد.

منابع و مأخذ

فارسی

- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان، ۱۳۵۷، *صدرالتواریخ*، به‌کوشش: محمد مشیری، تهران: روزبهان.
- آقازاده، جعفر و شبنم موسی‌نسب، ۱۴۰۳، «آداب و تشریفات باریابی به دربار فتحعلی شاه قاجار»، فصلنامه مطالعات تاریخ اسلام، ج ۱۶، شماره ۶۰، صص ۳۷-۱۱.
- آوری، پیتر و همکاران، ۱۳۸۸، *تاریخ ایران (دوره افشار، زند و قاجار)* از مجموعه تاریخ کمبریج، ترجمه: مرتضی ناقب‌فر، تهران: جامی.
- تیموری، ابراهیم، ۱۳۹۲، *تاریخ سیاسی ایران در دوره قاجار*، تهران: سخن.
- آنه، کلود، ۱۳۷۰، *گل‌های سرخ اصفهان (ایران با اتومبیل)*، ترجمه: فضل‌الله جلوه، تهران: روایت.
- اولیویه، گیوم آنتوان، ۱۳۷۱، *سفرنامه اولیویه*، ترجمه: محمدطاهر میرزا، به‌تصحیح: غلامرضا وره‌رام، تهران: اطلاعات.
- بارنز، آکس، ۱۳۷۳، *سفرنامه بارنز (سفر به ایران در عهد فتحعلی شاه قاجار)*، ترجمه: حسن سلطانی‌فر، مشهد: آستان قدس رضوی.

- بن تان، آگوست، [بی تا]، *سفرنامه بن تان*، ترجمه: منصوره اتحادیه، [بی جا]: [بی نا].
- پولاک، یاکوب اودارد، ۱۳۶۸، *سفرنامه پولاک (ایران و ایرانیان)*، ترجمه: کیکائوس جهاننداری، تهران: خوارزمی.
- تانکوانی، زی. ام، ۱۳۸۳، *نامه‌هایی در باره ایران و ترکیه آسیا*، ترجمه: علی اصغر سعیدی، تهران: چشمه.
- ترنزل، آلفونس، ۱۳۶۱، *یادداشت‌های ترنزل در سفر به ایران*، ترجمه: عباس اقبال، تهران: یساولی.
- جونز، هارفورد، ۱۳۸۶، *روزنامه سفر خاطرات هیئت اعزامی انگلستان*، ترجمه: مانی صالحی، تهران: ثالث.
- خاوری شیرازی، فضل‌الله، ۱۳۸۰، *تاریخ ذوالقرنین*، ج ۲ و ۱، به تصحیح: ناصر افشارفره، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- خسروی زاده، صباح، ۱۴۰۰، *تشکیلات و آداب دیپلماتیک در ایران از آغاز قاجار تا پایان دوره ناصری*، تهران: وزارت امور خارجه.
- دروویل، گاسپار، ۱۳۶۸، *سفر در ایران*، ترجمه: منوچهر اعتمادمقدم، تهران: شباویز.
- دوکوتربوته، موریس، ۱۳۶۵، *مسافرت به ایران دوره فتحعلی شاه قاجار*، ترجمه: محمود هدایت، تهران: جاویدان.
- دوگوبینو، ژوزف آرتور، ۱۳۸۳، *سه سال در آسیا (سفرنامه کنت دوگوبینو)*، ترجمه: عبدالرضا هوشنگ‌مه‌دوی، تهران: قطره.
- رابی، جولین، ۱۴۰۰، *پرتله‌های سلطنتی قاجار*، ترجمه: علیرضا بهارلو، تهران: دانیار.
- رایت، دنیس، ۱۳۵۷، *انگلیسیان در ایران (در روزگار پادشاهان قاجار)*، ترجمه: غلامحسین صدیقی افشار، تهران: دنیا.
- ژوبر، پیرامده، ۱۳۴۷، *مسافرت به ارمنستان و ایران*، ترجمه: علیقلی اعتمادمقدم، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- سیمهر، محمدتقی، ۱۳۹۰، *ناسخ‌التواریخ قاجاریه*، به کوشش: جمشید کیانفر، تهران: اساطیر.
- سید بنکدار، مسعود و مهناز کمالوند، ۱۴۰۰، *بررسی نظام تشریفات و آداب دیپلماتیک در ایران عصر قاجار*، تهران: وزارت امور خارجه.
- عهدنامه ایران و روس در باره امور تشریفات*، نسخه خطی کتابخانه و موزه ملی ملک، شماره ۱۳۹۳.۰۴.۰۳۸۲۹/۱۹
- فریزر، جیمز بیلی، ۱۳۶۴، *سفرنامه فریزر (سفر زمستانی)*، ترجمه: منوچهر امیری، تهران: توس.
- فلاندن، اوژن، ۱۳۵۷، *سفرنامه اوژن فلاندن به ایران*، ترجمه: حسین نور صادقی، تهران: انشراقی.
- کمبل، جان، ۱۳۸۴، *دو سال آخر (یادداشت‌های روزانه سر جان کمبل نماینده انگلیسی در دربار ایران سال‌های ۱۸۳۴-۱۸۳۳)*، ج ۱، ترجمه: ابراهیم تیموری، تهران: دانشگاه تهران.
- گاردان، آلفردو، ۱۳۶۲، *خاطرات مأموریت ترنزل گاردان در ایران*، ترجمه: عباس اقبال، تهران: نگاه.
- لانگلس، لویی، ۱۳۸۹، *ایران فتحعلی شاهی*، ترجمه: ع. روح‌بخشان، تهران: کتاب روشن.
- محمود، محمود، ۱۳۵۳، *تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی*، ج ۱، تهران: اقبال.
- مروزی، محمدصادق، ۱۳۶۹، *تاریخ جنگ‌های ایران و روس*، به تصحیح: امیر هوشنگ آذر، تهران: [بی نا].
- ملکم، جان، ۱۳۸۰، *تاریخ کامل ایران*، ج ۲، ترجمه: اسماعیل حیرت، به تصحیح: مهدی قمی، تهران: افسون.
- ، ۱۳۹۶، *نماهایی از ایران (از یادداشت‌های مسافری در شرق)*، ترجمه: شهلا طهماسبی، تهران: فقتوس.
- موریه، جیمز، ۱۳۵۴، *سرگذشت حاجی بابای اصفهانی*، ترجمه: حبیب اصفهانی، به کوشش یوسف رحیم‌لو، تهران: حقیقت.
- ، ۱۳۸۵، *سفرنامه جیمز موریه*، ج ۲ و ۱، ترجمه: ابوالقاسم سری، تهران: توس.
- واتسن، رابرت گرانت، ۱۳۴۰، *تاریخ ایران (از ابتدای قرن نوزدهم تا سال ۱۸۵۸)*، ترجمه: غ. وحیدمازندرانی، تهران: امیرکبیر.
- هاردینگ، آرتور، ۱۳۷۰، *خاطرات سیاسی سر آرتور هاردینگ*، ترجمه: جواد شیخ‌الاسلامی، تهران: کیهان.
- هالینگبری، ویلیام، ۱۳۶۳، *روزنامه سفر هیئت سر جان ملکم به دربار ایران*، ترجمه: امیر هوشنگ امینی، تهران: کتاب‌سرا.
- هدایت، رضاقلی خان، ۱۳۸۰، *تاریخ روضه‌الصفای ناصری*، ج ۹، به تصحیح و تحشیه: جمشید کیانفر، تهران: اساطیر.

لاتين

Aitchison, C.U, 1865, *a Collection of Treaties, Engagements, and Sunnuds Relating to India and Neighboring Countries*, Calcutta: Cutter, Military Orphan Press.

Buckingham, James Silk, 1829, *Travels in Assyria, Media and Persia*, London: Henry Colburn.

Ker Porter, Robert, 1821, *Travels in Georgia, Persia, Armenia, Ancient Babylonya, During the Years, 1817, 1818, 1819 and 1820*, London: Hurst.

Ouseley, Sir William, 1823, *Travels in Various Countries of the East More Particularly Persia*, London: Rodwell and Martin.

Reynolds, James, 1846, *Memoir of the late Right Hon. Sir Gore Ouseley, baronet*, London: Harison & co.

Waring, Edward Scott, 1807, *A Tour to Shiraz by the Route of Kazroon and Feerozabad*, London : Strand.

نقش خاندان الکساندر میرزا گرجی در سیاست، فرهنگ و اقتصاد ایران معاصر

عباس پناهی^۱
معصومه حنیفه^۲
بامداد بهار^۳

چکیده

اقوام قفقازی در تاریخ چند سده اخیر پیوند تنگاتنگی با ایرانیان داشتند. از جمله گروه‌های قومی که در عصر قاجار نقشی مهم در ساختار سیاسی و اقتصادی ایران ایفاء نمودند، گرجی‌ها بودند. مقاله پیش‌رو در تلاش است تا با استفاده از گزارش‌ها و داده‌های تاریخی، علاوه بر بررسی حضور مهاجران گرجی در ایران به بررسی فعالیت‌ها و زندگی الکساندر میرزا گرجی و فرزندان و بازماندگان وی در ساختار سیاسی ایران بپردازد. با توجه به داده‌های موجود، خاندان‌هایی چون نقدی، بهار و تهرانیان در ایران از بازماندگان الکساندر میرزا هستند. پژوهش حاضر سعی دارد تا به این پرسش پاسخ دهد که نیای خاندان نقدی، بهار و تهرانیان چه ارتباطی با خاندان سلطنتی گرجستان داشته‌اند؟ و آیا اسناد تاریخی، اصالت این خاندان‌ها به الکساندر میرزا را تأیید می‌کنند؟ در پژوهش حاضر که به شیوه توصیفی- تحلیلی انجام گرفته است، یکی از ابهامات اصلی موجود در روایات خانوادگی این خاندان، شبهاتی است که در باب ارتباط سهراب و افراسیاب با یکدیگر وجود دارد. برخی از اعضای این خاندان، افراسیاب را فرزند سهراب دانسته و برخی هر دوی آنها را فرزندان الکساندر معرفی کرده‌اند. یافته‌های پژوهش با استناد به منابع تاریخی متنوع، روایت نخست را رد کرده و رابطه برادری این دو شخصیت را تأیید می‌کند. همچنین با توجه به این نکته که خاندان نقدی متسبب به سهراب گرجی و خاندان‌های بهار و تهرانیان از بازماندگان افراسیاب خان هستند؛ می‌توان ادعا نمود که ریشه این سه خاندان به صورت مستقیم به یکی از فرزندان پسر اراکلی دوم پادشاه گرجستان می‌رسد. مطالعه حاضر با استفاده از منابع و داده‌های اسنادی و کتابخانه‌ای انجام پذیرفته است.

▪ واژگان کلیدی:

ایران معاصر، قاجاریه، خاندان الکساندر میرزا گرجی، سیاست، فرهنگ، اقتصاد.

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۳/۰۲/۰۴

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۳/۰۳/۱۶

۱. دانشیار گروه تاریخ پژوهشکده گیلان‌شناسی دانشگاه گیلان، رشت- ایران (نویسنده مسئول) apanahi@guilan.ac.ir

۲. دکترای تاریخ ایران دوره اسلامی دانشگاه الزهراء، تهران- ایران mas82hb@gmail.com

۳. بامداد بهار، مهندسی شیمی دانشگاه کلمبیا، نیویورک- آمریکا bamdadb@aol.com



مقدمه

سرزمین گرجستان در منطقه قفقاز واقع بوده و گرجیان در دوران پیش از میلاد به این ناحیه ورود کردند و در قسمت‌های شرق، مرکز و غرب کوه‌های قفقاز سه حکومت مستقل به نام‌های کاخت، کارتلی و کلخید تشکیل دادند. این سرزمین در طول تاریخ همواره به عنوان گذرگاه شمالی- جنوبی برای ایرانیان شناخته شده و در حال حاضر نیز چنین نقشی در ژئوپلتیک ایران ایفاء می‌کند. با وجود اینکه منطقه یاد شده، طی سده‌های متمادی بخشی از متصرفات دولت‌های ایرانی از دوران باستان تا دوره قاجار بود، اما به دلیل داشتن پیشینه تاریخی، فرهنگی، زبان منحصر به فرد و دیگر وجوه ملی، دارای هویتی مستقل بوده، از این رو در جغرافیای سیاسی قفقاز برای خود هویتی مستقل داشته است و گرجی‌ها نیز از تشکیل چند منطقه با یکدیگر برای خود دولتی مقتدر ایجاد کردند. در سده هیجدهم میلادی دو حکومت کاخت و کارتلی به یکدیگر نزدیک شده و در این میان، تیموراز دوم^۱ و تامار با یکدیگر پیوند زناشویی بستند. ثمره این ازدواج ایراکلی دوم بود که در سال ۱۷۴۴م. از سوی نادر شاه افشار به عنوان پادشاه کارتلی- کاخت که در این زمان ادغام شده بودند، برگزیده شد. شاهزاده الکساندر میرزا و خاندان او از نسل ایراکلی دوم و همسر سوم وی، دارجان دادیانی بودند. دارجان دادیانی از ایراکلی دوم صاحب ۲۳ فرزند شد که از این میان، تنها ۱۳ نفر از آنان به سن بلوغ رسیدند. الکساندر میرزا هفدهمین فرزند آنان و دهمین فرزند پسر ایراکلی دوم از دارجان دادیانی بود. گیورگی دوازدهم (گرگین خان) فرزند ارشد ایراکلی دوم از همسر نخست وی، آنا آباشیدزه جانشین پدر بود و پس از مرگ وی به تخت سلطنت کارتلی- کاخت نشست. الکساندر میرزا پس از مرگ پدر به مقابله با برادر پرداخت و در این رویارویی به دربار ایران و فتحعلی شاه قاجار پناه برد.

ورود گرجیان به ایران پیش از این زمان و از دوره‌های تاریخی پیشین و از عصر صفویه شروع شده بود. الکساندر میرزا مانند بخشی از مردم گرجستان در جنگ‌های میان ایران و روسیه به هواخواهی ایران پرداخت و با نیروهای نظامی ایران همراه شد. یکی از مشکلات اصلی شاهزاده گرجی با گیورگی برادر تاجدارش و هواخواهی وی از روسیه در این نبرد بود و همین مخالفت الکساندر میرزا با برادر سبب نزدیکی بیشتر او به دربار ایران گردید. شاهزاده گرجی از روابط و ازدواج‌های خود صاحب سه پسر و یک دختر شد. سهراب (متولد ۱۷۹۱م.) و افراسیاب (متولد ۱۸۰۵م.) دو پسر الکساندر در ایران بزرگ شدند و به جایگاه مناسبی در

۱. پادشاه منطقه کاختی در شرق گرجستان.

دربار و جامعه ایرانی رسیدند و همانند پدر در ایران به فعالیت پرداختند. سهراب خان در دستگاه فتحعلی شاه به مقام و مناصب عالی رسید و با پاشا خانم دختر فتحعلی شاه پیوند زناشویی برقرار نمود و بر اساس ادعا و روایت بازماندگان سه خاندان نقدی، بهار و تهرانیان؛ سهراب و افراسیاب به عنوان نیای این خاندان‌ها معرفی شده‌اند. در این مطالعه، سعی بر آن است که با توجه به داده‌های تاریخی موجود و مقایسه آن با روایات خانوادگی بازماندگان به درستی و یا نادرستی این ادعا رسیده و با ترسیم شجره‌نامه‌ای مستدل، نقش آنان در فرایندهای تاریخی مورد بررسی قرار بگیرد. گرچه در کنار خاندان‌های یاد شده، ادعاهایی در باب نسبت خاندان رئیسی به سهراب خان و یا افراسیاب خان گرجی نیز وجود دارد، اما باید به این نکته توجه کرد که تا به امروز این ادعا توسط هیچیک از منابع تاریخی موجود تأیید و یا رد نشده و ردپایی از این خاندان در داده‌های تاریخی مرتبط با فرزندان الکساندر میرزا مشاهده نمی‌شود. به همین دلیل، خاندان رئیسی در این مطالعه نقشی نداشته و این ادعا نیز توسط این مطالعه رد و یا تأیید نخواهد شد. از ابزار اصلی در رسیدن به پاسخی درست در رد و یا تأیید ادعای یادشده، نخست می‌توان به داده‌های تاریخی و سپس گزارش‌ها و گفتارهای شفاهی که نسل به نسل در بین نوادگان منسوب به ایراکلی خان دست به دست شده و در اختیار نویسندگان این مقاله قرار گرفته، اشاره نمود که با رویکردی توصیفی به بررسی آن پرداخته شده است.

پیشینه پژوهش

در پیشینه پژوهشی این موضوع باید اشاره داشت که تاکنون مطالعه‌ای مستقل در باره نسب و نیای فرزندان الکساندر میرزا صورت نگرفته است. داده‌های موجود در این زمینه با استفاده از روایات و منابع تاریخی به صورت مستقیم و یا غیرمستقیم در باره شخصیت و اقدامات الکساندر میرزا، سهراب خان گرجی و همچنین برخی اعضای این خاندان است که از گذشته تا عصر حاضر در اختیارمان قرار گرفته است. از جمله آثاری که به عنوان پیشینه پژوهشی در این حوزه می‌توان به آن اشاره نمود، مقاله محمدحسن کاووسی عراقی با عنوان: «چشم‌اندازی از روابط ایران و گرجستان مقارن تأسیس سلسله قاجار و نقش شاهزاده الکساندر میرزا» است. در این مقاله با استفاده از گزارش‌های تاریخی، داده‌های مفیدی از ایراکلی دوم پادشاه گرجستان و اقدامات سیاسی او ارائه می‌شود. دیگر اثر، مقاله فاطمه اروجی با عنوان: «روابط فتحعلی شاه قاجار با شاهزادگان و امرای گرجستان بر اساس اسناد

فارسی و روسی (آرشیوهای روسی و گرجی)» بوده که بخشی از آن به روابط سیاسی شاه قاجار و خاندان اراکلی دوم می‌پردازد. علاوه بر پژوهش‌های یادشده یکی دیگر از موضوعات مورد توجه پژوهشگران زندگانی، اقدامات و آثار محمدتقی بهار است که خود از نسل الکساندر میرزا گرجی بود. از این جمله آثار می‌توان به مقالات «ملک‌الشعراء بهار» نوشته حبیب یغمایی، «یادداشت‌های ملک‌الشعراء بهار» از محمد گلبن، همچنین مقالاتی چون «به مناسبت چهلمین سالگشت درگذشت احمد بهار: اسنادی از زندگی سیاسی- فرهنگی احمد بهار» از غلامرضا سلامی و «مهرداد بهار»^۱ نوشته نرجس بانو صبوری نام برد که پیرامون سایر اعضای این خاندان نگارش یافته است.

به هر حال، به نظر می‌رسد پژوهش‌های تخصصی در باره خاندان و نوادگان الکساندر میرزا تاکنون به صورت جدی انجام نگرفته است، هر چند مطالب پراکنده‌ای در مطبوعات، خاطرات و گزارش‌های تاریخی و دیگر منابع به چشم می‌خورد، اما در باره زندگینامه این خاندان گرجی مطالب منسجم دیده نمی‌شود. با وجود اینکه از میان نوادگان شاهزاده الکساندر با چند شخصیت برجسته به نام‌های ملک‌الشعراء محمدتقی بهار (۱۳۳۰-۱۲۶۵ ش.)، شیخ احمد بهار (۱۳۳۶-۱۲۶۸ ش.) و مهرداد بهار (۱۳۷۳-۱۳۰۸ ش.) برخورد می‌کنیم، اما این شخصیت‌های علمی و فرهنگی در باره پیشینه تاریخی قوم خود مطالب چندانی ارائه نکرده‌اند. با توجه به وسعت دانش محمدتقی بهار در زمینه تاریخ ادبیات، سبک‌شناسی و به تعبیر امروزه علوم انسانی، به نظر می‌رسد که باید گزارش‌های تاریخی و شفاهی ارزشمندی از پیشینه خود و خاندان منتسب به الکساندر میرزا در اختیار داشته باشد، اما اینکه چرا این مطالب را به جهت روشن شدن پیشینه خانوادگی خود برای آیندگان برجای نگذاشت، جای پرسش و تردید وجود دارد.

گرجیان در عصر قاجار

پس از ورود و افزایش فعالیت گرجیان در ایران عصر صفوی، اقدامات و نفوذ آنان در دوره قاجار نیز ادامه یافت (پناهی، ۱۳۹۴: ۴۷). بسیاری از غلامان گرجی به دربار راه یافته و با عناوینی چون خواجه، خان و میرزا به فعالیت در اندرونی، قشون، دربار و سایر مناصب کشوری مشغول شدند. مردم گرجستان به دلیل قرابت فرهنگی و دینی با روسیه در مقایسه

۱. مهرداد بهار (زاده ۱۰ مهر ۱۳۰۹ / مرگ ۲۲ آبان ۱۳۷۳) فرزند محمدتقی بهار از شخصیت‌های علمی و پژوهشگر برجسته در زمینه زبان و ادبیات فارسی و اسطوره‌شناسی در ایران بوده است.

با دیگر همسایه خود ایران، به این دولت تمایل بیشتری داشتند و به همین سبب پس از پایان حکومت صفویه و تغییرات حکومتی عدیده در ایران فرصت را غنیمت شمرده و ارتباط خود را با روسیه نزدیک‌تر از پیش کردند. با روی کار آمدن آقامحمد خان قاجار و ثبات نسبی سیاسی در ایران، ایراکلی دوم^۱ از بیم حملات جدید ایران به گرجستان در سال ۱۸۷۳م. عهدنامه‌ای با روسیه بسته و حکومت خود را تحت حمایت این دولت قرار داد و در مقابل، روسیه نیز یک لشکر روسی به گرجستان اعزام کرد و به پشتیبانی از آنان در مقابل هجوم بیگانگان پرداخت (امیری، ۱۳۷۹: ۶۰). آقامحمد خان همانند ادوار پیشین، خواهان تسلط بر سرزمین گرجستان بود و در هر فرصتی این خواسته خود را نمایان می‌نمود. وی پس از رسیدن به حکومت، حملات پی‌درپی به قفقاز را در دستور کار قرار داد و به قصد مطیع ساختن شهرهای شمالی عازم گرجستان شد و به کشورگشایی در این منطقه پرداخت (مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه، ۱۳۸۰: ۲۳۲). از حملات وی به این منطقه می‌توان به لشکرکشی او به قفقاز و گرجستان در سال ۱۲۰۹ق. و نیز هجوم وی به شوشی در سال ۱۲۱۱ق. اشاره نمود. ناسخ‌التواریخ حمله آقامحمد خان به گرجستان را بدین‌گونه شرح می‌دهد:

«تسخیر تفلیس و توابع آن شهر به فرمان آقا محمد شاه؛ آن‌گاه آقا محمد شاه عنان اسب به سوی تفلیس بگردانید و تمامت لشکر از قفای او راه برداشتند. پس از کنار پناه‌آباد به عزم تسخیر تفلیس کوچ داد و در منزل قراچای بنه و آغروق را گذاشته، حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله را امر به توقف فرمود و از آنجا به ارکلی خان والی گرجستان منشوری نوشت که ما ملت‌مس ابراهیم خلیل خان را مقبول داشتیم و او را روزی چند مهلت نهادیم و اینک با لشکری که عدد رمل و شمار نمل دارد به اراضی تفلیس خواهیم شد، چون این مملکت از عهد شاه اسمعیل صفوی تا آغاز دولت ما، در شمار مملکت ایران بوده، باید از شریعت عقل بیرون نشوی و به حضرت ما بپیوندید ... ارکلی خان گردن از فرمان پیچیده، به حصانت برج و باره پرداخته و از شهر تفلیس با لشکری ساخته پذیره جنگ را بیرون تاخت.» (سپهر، ۱۳۵۱: ۷۶/۱-۷۵).

برای آقامحمد خان قاجار تصرف گرجستان جنبه حیاتی و ژئوپلیتیک داشت، زیرا با تصرف بر این منطقه می‌توانست سراسر قفقاز را در کنترل خود داشته باشد، در نتیجه اختار آقامحمد خان و عدم توجه حاکم گرجستان به آن، بستر حمله بر گرجستان فراهم شد.

^۱. Heraclius II

شکست گرجستان در این نبرد نه تنها موجب قتل عام و غارت شهر تفلیس گشت، بلکه در نتیجه آن پانزده هزار دختر و پسر گرجی به اسارت درآمده و به ایران آورده شدند (امیری، ۱۳۷۹: ۶۰). پس از این نبرد، گرجستان مجبور به اطاعت از ایران شد و این روند تا اوایل حکومت فتحعلی شاه ادامه داشت. پس از بروز اختلاف میان فتحعلی شاه و گیورگی دوازدهم جانشین ایراکلی دوم، رابطه مثبت میان ایران و گرجستان برهم خورد و دو کشور از یکدیگر جدا افتادند؛ گرجستان نیز به تحت‌الحمایگی روسیه درآمد (مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه، ۱۳۸۰: ۲۳۲).

با ورود اسرای جدید به ایران بر تعداد مهاجران گرجی در این کشور افزوده شد. پیش‌تر بیش از دویست هزار اسیر گرجی در زمان حکومت صفویه به ایران ورود کرده (مولیانی، ۱۳۷۹: ۲۰۳) و در دولت و ارتش صفویه ادغام شدند. بسیاری از این افراد در زمان حکومت قاجاریه نیز به کار خود ادامه داده و همانگونه که پیش از این اشاره گردید، با ورود اسیران جدید تعداد زیادی از آنان با عنوان خواجه، خان و میرزا به دربار، اندرونی و قشون ایران وارد شدند. در این دوره نیز همچون عصر صفوی، برخی از مهاجران گرجی در حکومت ایران دارای مقام و منصب شده و به حکومت و امارت رسیدند. یوسف خان گرجی، بانی و حاکم عراق ایران (اراک)، بیژن خان و خسرو خان گرجی از رجال دربار فتحعلی شاه، محمد شاه و ناصرالدین شاه، غلامحسین خان گرجی حاکم شهرهای اصفهان، کرمان و قزوین، سهراب خان گرجی حاکم تربت جام و تربت حیدریه و منوچهر خان معتمدالدوله گرجی فرمانده بخشی از سپاه ایران در جنگ ایران و روسیه از گرجیان صاحب‌منصب در دوره قاجاریه بودند (مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه، ۱۳۸۰: ۲۲۵). ورود مهاجرین گرجی به ایران در دوره بعدی و در زمان حکومت فتحعلی شاه نیز ادامه یافت. به هنگام استقلال گرجستان از ایران، برخی از نجیب‌زادگان و مردم گرجستان به دلیل مخالفت با رویکردهای گیورگی دوازدهم (گرگین خان) به ایران پناهنده شدند. شاهزاده الکساندر فرزند ایراکلی دوم از مهاجرینی است که به دلیل اقدامات نسنجیده گیورگی، برادر ناتنی تاجدارش به مقابله با وی پرداخت و در روند استقلال گرجستان از ایران و سپس تسلط تزار روس بر این سرزمین به ایران پناهنده شد و به دربار فتحعلی شاه راه یافت که در این پژوهش، خاندان و فعالیت‌های او بررسی خواهند شد.

الکساندر میرزا در ایران و دربار قاجار

شاهزاده الکساندر که در دربار قاجار با نام الکساندر میرزا^۱ شناخته می‌شد، یکی از مهاجرین تأثیرگذار گرجی در زمان فتحعلی شاه بود. نیای او به تیموراز^۲ دوم از کاخ و تامار از کارتلی بازمی‌گردد. نادر شاه افشار پس از سلطه بر گرجستان و بازپس‌گیری آن از روسیه، حکومت ایالت کارتلی را به تیموراز از خاندان باگراتید سپرد و پس از او پسرش ایراکلی دوم، کارتلی و کاختی را ادغام و حکومتی مستقل و متحد در منطقه قفقاز ایجاد کرد (مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه، ۱۳۸۰: ۲۳۱). همانگونه که یاد شد، پیش از نبرد ایران و گرجستان در زمان حکومت آقامحمد خان و با توجه به قرارداد تحت‌الحمایگی این دولت با روسیه، ایراکلی دوم به نامه‌های آقامحمد خان مبنی بر سلطه ایران بر گرجستان توجه نکرد و تمایلی به برقراری رابطه سیاسی با ایران، آنگونه که مورد نظر دولت قاجار بود، نداشت. همین امر دستاویزی شد تا آقامحمد خان به این منطقه هجوم برده و تفلیس را فتح کند. پس از این رویداد، گیورگی دوازدهم جانشین ایراکلی دوم با دولت ایران ارتباطی دوستانه برقرار کرد و به اطاعت از فتحعلی شاه قاجار پرداخت (امیری، ۱۳۷۹: ۶۱). اما طولی نکشید که این ارتباط نزدیک از بین رفته و گیورگی به سمت روسیه تمایل یافت. نزدیکی وی به روسیه و شخصیت گیورگی در نهایت سبب اشغال تفلیس به دست نیروهای روس شد و گیورگی دوازدهم مجبور به کناره‌گیری از سلطنت به نفع تزار روس گردید (اروجی، ۱۳۹۷: ۴۲). الکساندر میرزا به دلیل اقدامات برادر در نقطه مقابل او قرار گرفت و پس از تلاش‌های ناموفق در گرجستان به دربار فتحعلی شاه پناهنده شد.

الکساندر (۱۸۴۴-۱۷۷۰م)، فرزند هفدهم ایراکلی دوم و همسر سوم وی، دارجان دادیانی بود و او در زمان حیات پدر مأموریت‌های لشکری و کشوری متعددی را برعهده داشت. با مرگ ایراکلی دوم، دارجان دادیانی خواستار جانشینی فرزندان خود بود و به همراهی فرزندانش الکساندر و لوئن به مقابله با شاه جدید پرداخت. پس از تسلط یافتن روسیه بر گرجستان در سال ۱۸۰۱م، الکساندر از کشور فرار کرد و برای رسیدن به حکومت گرجستان تلاش بسیار نمود. او در این راه به حمایت دولت ایران و قفقازیان شمالی دل بسته و به همین دلیل از حمایت مردمی محروم ماند. شورش‌های او در گرجستان یکی پس از دیگری با شکست روبرو شد. پس از آخرین اقدام در سال ۱۸۱۲م، و پذیرش شکست به ایران پناه آورد و تا پایان عمر در این کشور اقامت گزید. پناهندگی الکساندر به ایران به دعوت فتحعلی شاه بود. او به شاهزاده گرجی پیشنهاد نمود

۱. اسکندر میرزا

۲. زوراب

تا کشور خود را ترک کرده و به نیروهای شاه و عمر خان حاکم آوار در داغستان پیوندد (Bournoutian, 1998: 826).

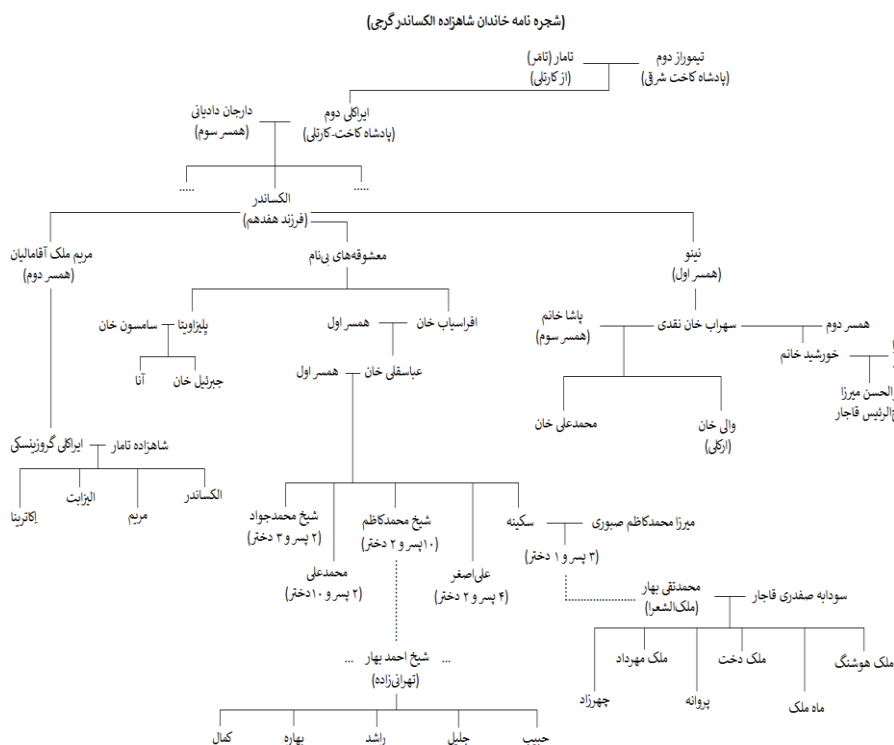
الکساندر میرزا در زمان حضور در تفلیس با نینو دختر رهبر چرکس‌ها پیوند زناشویی بست و در بیست سالگی صاحب فرزندی به نام سهراب^۱ شد و پس از دو سال، همسر خود را از دست داد. سهراب گرجی در زمان حضور پدر در ایران به نیروهای قاجار پیوست و به هنگام جنگ ایران و روسیه، همچون او به حمایت و خدمت ارتش ایران مشغول گردید (خاوری، ۱۳۸۰: ۲۷). پس از ورود الکساندر به ایران و به قشون فتحعلی شاه، وی از جانب شاه به مأموریت‌های مختلفی فرستاده شد. اگر چه نقش او در دوره نخست جنگ‌های ایران و روسیه کمتر از دومین دوره این جنگ‌ها بود، اما در این زمان نیز به همراهی با نیروهای ایران و حمایت از دولت قاجار در برابر روسیه پرداخت. پس از نخستین جنگ ایران و روسیه، الکساندر میرزا به نیروهای عباس میرزا در تبریز پیوست و از سوی او به مأموریت‌های گوناگون فرستاده شد. الکساندر، در این زمان به عنوان والی ایران در گرجستان شناخته می‌شد و منابع مختلف از این موضوع یاد کرده‌اند. یکی از مأموریت‌هایش در مقام والی گرجستان و به هنگام جنگ ایران و روسیه، اعزام او و نیروهای تحت امرش به گرجستان توسط عباس میرزا بود. در سال ۱۲۴۱ق. نیروهای ایران در جبهه‌های مختلف مجبور به پذیرش شکست از ارتش روس بودند. عباس میرزا نایب‌السلطنه ایران، چند قشون به سرکردگی حاجی محمد خان قاجار، حسین خان سردار، سبحانقلی خان قاجار قزوینی و تقی خان بزچلو جهت مقابله با حملات روس به اوجارود، آباران و بالغلو گسیل داشت و خود نیز به تبریز آمده و الکساندر میرزا را به همراهی مصطفی خان شیروانی و محمدحسین خان شکی به گرجستان و شیروان و شکی مأمور نمود (سپهر، ۱۳۵۱: ۳۶۱/۱-۳۶۰). در همین سال، سهراب خان گرجی که در این زمان به عنوان غلام پیشخدمت‌باشی عباس میرزا خدمت می‌کرد، در مقابله با نیروهای روس در قریه اشتراک ایروان و خوک نخجوان شرکت نمود. عباس میرزا، سهراب خان و یوسف خان گرجی، سرهنگ توپخانه را همراه با چهارهزار سرباز به محاصره اوچ کلیسا مأمور کرد و خود به آباران رفت (خاوری، ۱۳۸۰: ۲۸-۲۷)؛ این ماجرا نقش مؤثری در رشد سیاسی سهراب خان در دوره عباس میرزا داشت.

۱. تهمورث

الکساندر، پس از ورود به ایران از چند ازدواج خود صاحب دو فرزند دیگر به نام‌های افراسیاب (متولد ۱۸۰۶م.) و دختری به نام یلیزاویتا^۱ (متولد ۱۸۱۱م.) شد که هر دو در ایران زندگی کردند. افراسیاب خان پس از آنکه در دستگاه قاجاریه و تحت تأثیر فرهنگ ایران همچون برادر خود^۲ سهراب خان اسلام پذیرفت، راه خویش را از دربار جدا ساخته و به تجارت مشغول شد (بهار، ۱۳۷۶: ۳۰۳-۳۰۴). یلیزاویتا نیز به عقد سامسون خان از فرماندهان روس مشغول در سپاه ایران (Kibovskii, 1996; Cronin, 2013: 149)، درآمد و در ایران روزگار گذراند. شاهزاده گرجی، همچنین پیش از آغاز دور دوم جنگ‌های ایران و روسیه در سال ۱۲۴۰ق. به ازدواج مریم ملک آقامالیان دختر یکی از مقامات ارمنی درآمد و از این ازدواج صاحب فرزندی به نام ایراکلی (۱۸۲۶م.) شد که پس از شکست ایران از روسیه به همراه مادر در منطقه ایروان ساکن شد و بعدها به خدمت ارتش روسیه درآمد (Montgomery, 1980: 66). شاهزاده الکساندر پس از شکست نهایی ایران از روسیه، برقراری پیمان ترکمانچای و تحمل شکست‌های پی‌درپی از ارتش روسیه در گرجستان، دست از فعالیت سیاسی و نظامی و ادعای مالکیت بر سرزمین پدری کشید و در ایران به اسلام گروید. الکساندر میرزا، سرانجام در سال ۱۲۵۹ق. چشم از جهان فروبست و سرنوشت خاندان او به دست فرزندان وی افتاد. بعدها خاندان او به شاخه‌های متعدد تقسیم شده و در عصر رضا شاه با توجه به اجبار ایرانیان برای اخذ شناسنامه و هویت سجلی، نوادگان ایراکلی خان به خاندان‌ها و فامیلی‌های متعدد تقسیم شدند. شجره‌نامه زیر بر اساس گزارش منابع معتبر تاریخی نسل ایراکلی خان و فرزندان‌شان در ایران و گرجستان تنظیم شده است.

^۱. Yelizavieta

^۲. درباره زندگانی افراسیاب خان دو روایت وجود دارد که یکی از آنها بر اساس منابع تاریخی قابل اثبات بوده و دیگری روایتی است که در میان برخی از اعضای این خاندان رواج دارد. در نخستین روایت، افراسیاب خان برادر سهراب خان گرجی و پسر شاهزاده الکساندر خوانده می‌شود. این روایت با توجه به اشارات متعدد منابع تاریخی و مورخین آن دوران قابل اثبات است. اما روایت دیگر، شجره‌نامه شفاهی است که در خانواده شیخ احمد بهار نواده افراسیاب خان، وجود داشته و بر اساس روایات، افراسیاب را فرزند سهراب می‌نامند. البته باید خاطر نشان کرد که برای اثبات این انتساب هیچگونه مدرک مستدلی ارائه نشده و به استناد منابع تاریخی باید آن را رد نمود. چرا که، چه از نظر زمانی و چه از منظر روایی، افراسیاب خان فرزند الکساندر میرزا از یکی از همسران غیررسمی او بود. همچنین در نوشته‌های باقی‌مانده از خاندان بهار منتسب به ملک‌الشعراء بهار که از دیگر بازماندگان افراسیاب خان و نواده دختری او هستند، وی به عنوان برادر سهراب خان معرفی شده است.



شجره‌نامه خاندان الکساندر میرزا گرجی

سهراب خان گرجی و فرزندانش در عصر قاجار

همانگونه که پیش از این به آن اشاره شد، سهراب خان گرجی فرزند شاهزاده الکساندر و نینو دختر رئیس چرکس‌های ارمنی بود. مادر سهراب خان دو سال پس از ازدواج و در حالی که سهراب هنوز کودکی خردسال بود، از دنیا رفت. در این زمان، الکساندر از سوی پدر مشغول به مبارزه با نیروهای آقامحمد خان قاجار بود و سهراب خردسال نیز در این مسیر وی را همراهی می‌کرد (Monteith, 2005: 77). سهراب نیز همچون پدر در دربار ایران حضوری فعال داشت و مراتب پیشرفت را یکی پس از دیگری طی نمود. او در حکومت عباس میرزا در تبریز و نیز در دربار سه تن از شاهان قاجار؛ فتحعلی شاه، محمد شاه و ناصرالدین شاه حضوری فعال و پررنگ داشت و از گرجی‌های تأثیرگذار نیمه نخست عصر قاجار بود. از مناصبی که سهراب خان در زمان حیات و فعالیت خود در ایران برعهده گرفت، می‌توان به غلام پیشخدمت‌باشی نایب‌السلطنه عباس میرزا در تبریز، شرکت در قشون و همراهی سرهنگ توپخانه، تحویل‌دار وجوه خاصه (خزانه‌دار) فتحعلی شاه، غلام

پیشخدمت باشی فتحعلی شاه و حکومت تربت جام و تربت حیدریه اشاره نمود (خاوری، ۱۳۸۰: ۳۹۰ و ۱۸۶ و ۱۰۶؛ مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه، ۱۳۸۰: ۲۲۵). از دیگر مناصب سهراب خان می‌توان به مقام صاحب‌جمعی گمرکخانه‌ها (رئیس کل گمرک) اشاره نمود که در عصر ناصری و تا پایان عمر در این منصب مشغول به خدمت بود (The Ghani Collection, 1785-1925: G III A 145).

سهراب خان سه مرتبه ازدواج کرد و از این ازدواج‌ها صاحب پنج فرزند شد. او از ازدواج اول خود در سال ۱۲۲۰ق. صاحب فرزند پسری شد که پس از فوت همسر در مدت کوتاهی پس از ازدواج، این کودک تازه متولدشده نیز از دنیا رفت. سهراب پس از پانزده سال برای بار دوم ازدواج کرد و این بار صاحب دختری به نام خورشید خانم شد. خورشید خانم در سال ۱۲۳۶ق. و به هنگام خدمت پدر در تبریز و دستگاه عباس میرزا به دنیا آمد. سهراب گرجی پس از پیشرفت در دربار قاجار، در سال ۱۲۵۹ق. با پاشا خانم دختر سی‌وهشتم فتحعلی شاه پیوند زناشویی بست و از این ازدواج صاحب دو پسر^۱ به نام‌های اراکلی مشهور به والی خان و محمدعلی خان شد (سپهر، ۱۳۵۱: ۱۶۰/۲). خاوری در وصف فرزندان سهراب خان گرجی و پاشا خانم می‌نویسد:

«در ذکر اولاد امجد حضرت پاشا خانم زوجه سهراب خان گرجی؛ عدد ایشان دو نفر ذکور است و اسامی از قرار مذکور:

اول؛ سرکار اریکلی خان الملقب به والی که حسب الامر اعلی به اسم والی گرجستان مسمی گشته و این تفأل از قلب همایون گذشته به مفاد (الملوک ملهون)، بعید نیست که وقتی ما صدق این از قوه به فعل آید و از تأثیرات قضا و قدر و برآزندگی نتیجه دودمان سلطنت جاویدناثر، به اسم والی‌گری به آن کشور گراید. آن‌فرد دوم که نامش در متن نیامده، تذکره خاوری او را بندگان محمدعلی خان نامیده است که از بطن مخدره معظمه بعد از مراجعت از مکه مکرمه به عرصه وجود آمده و زینت عرصه دوران شده است.» (خاوری، ۱۳۸۰: ۵۰۶).

^۱ در برخی گزارشات علاوه بر والی و محمدعلی خان، پسر دیگری به نام حسین خان نیز به سهراب خان و پاشا خانم نسبت داده شده و برخی منابع دیگر نیز حسین خان را تنها برادر تنی والی خان معرفی می‌نمایند. سپهر، ارکلی (والی) و محمدعلی را فرزندان سهراب گرجی و پاشا خانم معرفی کرده، در حالی که خاوری با وجود اینکه به روایت سپهر پای‌بند است، در بیان فرزندان عباس میرزا قاجار، یکی از دختران او را به عنوان زوجه محمدرضا خان ولد سهراب خان گرجی معرفی می‌کند (خاوری، ۱۳۸۰: ۴۱۷) و مشخص ننموده که مقصود از محمدرضا خان کدام یک از فرزندان سهراب گرجی است. همچنین مهدی بامداد نیز در شرح والی خان در کتاب تاریخ رجال ایران، والی خان و حسین خان را تنها فرزندان مشترک سهراب خان گرجی و پاشا خانم اعلام می‌دارد و این ادعا را با ارائه تصویری از والی خان و حسین خان در کنار یکدیگر مستند می‌سازد (بامداد، ۱۳۷۸: ۳۲۳-۳۲۲).

هر یک از فرزندان سهراب خان گرجی با یکی از مقامات و شاهزادگان قجری ازدواج کردند و بدین شکل پیوند سهراب خان و خاندان قاجار روز به روز محکم‌تر شد. پیش از آنکه سهراب گرجی به دامادی فتحعلی شاه درآید، دختر خود، خورشید خانم را در سال ۱۲۵۸ ق. به عقد محمدتقی میرزا حسام‌السلطنه هفتمین فرزند ذکور شاه درآورد. خورشید خانم در سال ۱۲۶۴ ق. از این ازدواج صاحب پسری به نام ابوالحسن میرزا (شیخ‌الرئیس قاجار) شد (حبیب‌آبادی، ۱۳۵۴: ۱۷۵۳) که در کودکی به بیماری آبله دچار گشته و از یک چشم نابینا شد. او در سی سالگی و از ناصرالدین شاه عنوان شیخ‌الرئیس را دریافت نمود (جواهر کلام، ۱۳۵۰: ۱۶۶؛ ابوالحسنی و قره‌داغی، ۱۳۸۶: ۳) و در روایت‌ها دختری به نام مادر از او به یادگار ماند. پسران سهراب خان گرجی نیز هر یک به مقام و منصب رسیدند و با شاهزادگان قاجاری پیوند زناشویی بستند. اراکلی خان (والی خان) پسر ارشد سهراب پس از مرگ پدر در شوال ۱۲۷۸ ق. از سوی ناصرالدین شاه و به جانشینی پدر در مقام صاحب‌جمعی گمرکخانه‌ها برگزیده شد و اموال زیادی به دست آورد. با این وجود، تمام میراث پدر را در راه قمار و شراب از دست داد و در اواخر عمر به نان شب گرفتار شد (بامداد، ۱۳۷۸: ۳۲۲).

همانگونه که یاد شد، سهراب خان در دربار فتحعلی شاه به شغل تحویل‌داری و خزانه‌داری منصوب گشت و از این‌رو، به سهراب خان نقدی نیز شهره بود. پس از گذشت سال‌ها، بازماندگان و نوادگان سهراب خان، نام خانوادگی نقدی را به همین جهت برگزیدند و بر این اساس خاندان نقدی را از نسل سهراب گرجی می‌دانند (بهار، ۱۳۷۶: ۳۰۳). برخی از نوادگان سهراب خان در مناصب نظامی مشغول به کار گشته و در قشون ایران به فعالیت پرداختند. از آن جمله می‌توان به سردار رفعت با نام اصلی سرتیپ علی‌آقا خان نقدی نظامی فعال در مشهد، از افسران عالی‌رتبه قزاقخانه در دوره قاجار و از فرماندهان رضا خان (فراهانی، ۱۳۸۵: ۵۵۳ و ۱۳۴)، سپهبد علی‌اصغر نقدی فرزند سردار رفعت که در دوره پهلوی بارها بر مسند وزارت جنگ تکیه زد و همچنین غلامحسین نقدی رئیس مدرسه نظامی دیویزیون قزاق در سال ۱۳۰۰ ش. (فراهانی، ۱۳۸۵: ۲۸۹) اشاره نمود.

افراسیاب خان گرجی و خاندان بهار و تهرانیان در ایران معاصر

افراسیاب خان گرجی (متولد ۱۸۰۶ م.)، دومین فرزند پسر شاهزاده الکساندر بود^۱ که نام مادر وی در هیچیک از منابع تاریخی به ثبت نرسیده است. نینو همسر اول الکساندر میرزا دو سال پس از

^۱. گزارش‌های متعددی از کتاب‌های «ناسخ‌التواریخ» اثر محمدتقی بن محمدعلی سپهر، «تاریخ و ذوالقرنین» اثر میرزا فضل‌الله شیرازی (خاوری)، «به یاد آن روزها» اثر راشد بهار، «دیوان اشعار شادروان محمدتقی ملک‌الشعرا» به کوشش چهارزاد بهار، «جستاری چند در فرهنگ ایران» اثر مهرداد بهار و نیز گزارشی از «روزنامه ایران» به تاریخ ۱۱ دی ماه ۱۳۰۰، رابطه برادری سهراب خان و افراسیاب خان گرجی را تأیید می‌کنند.

ازدواج و در حالی که تنها صاحب یک فرزند بود، چشم از دنیا فرو بست؛ به همین علت، سهراب و افراسیاب از مادر جدا بودند. با توجه به اینکه روایات تاریخی برای الکساندر تنها دو ازدواج رسمی ثبت کرده‌اند و نیز بر اساس زمان تولد افراسیاب، می‌توان ادعا نمود که وی همچون یلیزاویتا حاصل یکی از روابط غیررسمی شاهزاده گرجی در مدت حضور او در داغستان و یا ارمنستان بود.

سهراب و افراسیاب پس از حضور در ایران، دین خود را تغییر داده و مسلمان شدند. افراسیاب که در این زمان سن کمتری داشت، به مسلمانی، معتقدتر و پای‌بندتر از برادر بود و خود را از کارهای دولتی و دربار جدا ساخت. وی پس از خودداری از اشتغال در کارهای دولتی، ابتدا به تهران رفت و سپس به سمت مشهد روانه شد و در تمام این مدت کار خود را به عنوان یک تاجر آغاز نمود (بهار، ۱۳۷۶: ۳۰۴). افراسیاب در همین زمان و پس از ازدواج، فعالیت خود را در تجارت بلورفروشی و نساجی با تاجران روس آغاز کرد (بهار، ۱۳۷۸: ۱۸۲). از وی، پسری به نام عباسقلی به یادگار ماند که پس از مرگ پدر، کار تجارت او را ادامه داد و در مشهد به شغل بلورفروشی پرداخت. فرزندان عباسقلی نیز در مشهد به تجارت پرداختند و در اواخر دوره قاجار و عصر مشروطه به فعالیت تجاری و سیاسی مبادرت ورزیدند. برخی از اعضای این خاندان نیز پیشه فرهنگی را در پیش گرفتند و در کنار مشارکت در فعالیت‌های سیاسی به روزنامه‌نگاری، شعر و ادبیات روی آوردند.

در دوره مشروطیت و نیز در سال ۱۲۹۷ ش. دریافت ورقه هویتی (شناسنامه) و انتخاب نام خانوادگی، گرچه هنوز اجباری نبود، اما بازماندگان الکساندر خان اندک اندک برای خود نام خانوادگی انتخاب کردند. همانگونه که فرزندان و نوادگان سهراب خان گرجی به دلیل مقام و منصب پدر، نام خانوادگی نقدی را برگزیدند، فرزندان و نوادگان افراسیاب خان نیز به دلیل مهاجرت او به تهران، نام‌های خانوادگی تهرانیان و تهرانی‌زاده را انتخاب کردند. نام خانوادگی بهار نیز به این خاندان منسوب بود و بهارها از نسل سکینه دختر عباسقلی خان و شیخ احمد از نوادگان پسری او هستند. راشد بهار در این باره گزارش می‌دهد که: شیخ محمد کاظم پدر بزرگ وی، به دلیل اقامت در تهران و سپس نقل مکان به مشهد، نام خانوادگی تهرانیان را برگزید. اما پدر او، شیخ احمد به دلیل انتشار روزنامه بهار و همچنین تحت تأثیر عمه‌زاده خود، ملک‌الشعراء بهار، نام خانوادگی بهار را جایگزین کرد و خاندان او نیز به این نام خوانده شدند (بهار، ۱۳۷۸: ۱۸۲).

از عباسقلی خان پنج فرزند به تعداد یک دختر و چهار پسر به یادگار ماند. سکینه، علی‌اصغر، شیخ محمد کاظم، محمدعلی و شیخ محمدجواد فرزندان عباسقلی خان و از نوادگان افراسیاب خان گرجی بودند. سکینه فرزند ارشد عباسقلی در جوانی با میرزا محمد کاظم صبوری پیوند زناشویی

بست و به استناد شجره‌نامه این خاندان، از این ازدواج صاحب چهار فرزند شد. محمدتقی بهار (ملک‌الشعراء) یکی از فرزندان سکینه تهرانیان (بهار، ۱۳۸۰: ۲۰) و از سرشاخه‌های خاندان بهار بود. محمدتقی بهار در تاریخ معاصر ایران نقشی مهم ایفاء کرد و از چهره‌های تأثیرگذار ادبیات معاصر، سیاست و روزنامه‌نگاری ایران عصر مشروطیت و پهلوی به‌شمار می‌رود.

از سایر اسامی تأثیرگذار و شناخته‌شده خاندان عباسقلی خان می‌توان به شیخ محمدکاظم تهرانیان و شیخ محمدجواد تهرانیان، دو تن از فرزندان وی اشاره نمود. شیخ محمدکاظم (۱۳۲۰-۱۲۴۰ ش.) سومین فرزند عباسقلی و دایی ملک‌الشعراء بود. شیخ احمد بهار (تهرانی‌زاده) از فعالان ادب و سیاست خراسان نیز از فرزندان محمدکاظم بوده است (زنگنه قاسم‌آبادی، ۱۳۸۱: ۱۴۰). حاج محمدکاظم مردی مذهبی و از تجار برجسته شهر مشهد بود. او در بازار به حاج شیخ نیز شناخته می‌شد، همچنین به عنوان یکی از اعضای نماینده تجارتخانه مشهد برگزیده شد (بهار، ۱۳۷۸: ۱۸۲) و مقام ریاست اتحادیه بازرگانان خراسان را در اختیار داشت (فراهانی، ۱۳۸۵: ۴۰۰). در کنار فعالیت‌های تجاری، او در سال ۱۳۰۰ ش. به عنوان یکی از اعضای انجمن نظارت بر انتخابات مجلس شورای ملی در مشهد نیز انتخاب گردید (فراهانی، ۱۳۸۵: ۵۹۰). شیخ تهرانیان به شعر و ادبیات نیز می‌پرداخت و از آثار او می‌توان به شعر زیر اشاره کرد (زنگنه قاسم‌آبادی، ۱۳۸۱: ۱۴۱):

هر کسی را که عقل و ایمان است خالی از های و هوی و افغان است
 او چو بحر است و دیگران جویند بحر آرام و جوی نالان است^۱

شیخ احمد بهار (۱۳۳۶-۱۲۶۸ ش.) فرزند حاج شیخ محمدکاظم (؟-۱۲۴۰ ق.) از فعالان سیاسی و ادبی دوران مشروطه بود. او به دلیل راه اندازی اولین چاپخانه مجهز به دستگاه چاپ آلمانی هایدلبرگ در مشهد، از پیشگامان صنعت چاپ در این شهر به‌شمار می‌آید و پس از تأسیس چاپخانه، انتشار روزنامه بهار از مؤثرترین فعالیت‌های شیخ احمد در شهر مشهد بود (بهار، ۱۳۷۸: ۱۸۲). تا پیش از این، شیخ احمد به نام تهرانی‌زاده معروف بود، اما با انتشار روزنامه بهار و به سبب خویشاوندی با محمدتقی بهار تصمیم به تعویض نام و انتخاب نام خانوادگی بهار گرفت. بهار یکی از پایه‌گذاران انجمن ادبی خراسان بود که ادیبانی همچون محمدتقی بهار، ایرج میرزا، بدیع‌الزمان فروزانفر و سید حسن مشکان طبسی در آن شرکت داشتند (سلامی، ۱۳۷۶: ۷۹). او در سراسر دوران حکومت رضا شاه نقش فعال و پررنگی در سیاست ایران داشت و در دوره

^۱ اشعار منتشرنشده محمدکاظم طهرانیان

محمد رضا پهلوی نیز به مقام ریاست اداره اطلاعات و مطبوعات نخست‌وزیری رسید (فراهانی، ۱۳۸۵: ۴۰۰). همچنین فعالیت به عنوان دبیر و منشی دفتر نخست‌وزیر، دکتر مصدق از دیگر فعالیت‌های مهم او بود.

شیخ محمدجواد تهرانیان آخرین فرزند عباسقلی خان و شاید شناخته‌شده‌ترین آنها است. وی به هنگام برپایی مجلس سوم و چهارم شورای ملی ایران به عنوان نماینده مردم خراسان پا به عرصه سیاست نهاد. او در سال ۱۳۲۶ق. مصادف با استبداد صغیر به عضویت انجمن سعادت مشهد درآمد و دو سال بعد، از سوی اهالی خراسان به عنوان عضو انجمن بلدی انتخاب گردید. وی همچنین در سال ۱۳۲۹ق. و با کمک حیدر عمواغلی به برپایی تشکیلات حزب دموکرات در خراسان پرداخت (روزنامه ایران، ۱۳۰۰: ۱ و ۲؛ فراهانی، ۱۳۸۵: ۴۸۰). همانگونه که بازماندگان سهراب خان نقدی به فعالیت نظامی و شرکت در ارتش روی آوردند، خاندان افراسیاب خان نیز علاوه بر فعالیت علمی، ادبی و روزنامه‌نگاری، همواره در حوزه تجارت فعال بوده و به این شغل پرداختند.



شیخ احمد بهار در کنار دکتر محمد مصدق
(آرشیو مجموعه شخصی خاندان بهار)

نتیجه‌گیری

بخش زیادی از مهاجران گرجی، پس از ورود به ایران به دلیل شرایط اجبار سیاسی موجود و یا به منظور جذب در ساختار سیاسی موجود در ایران، دین خود را به اسلام تغییر داده و بر اساس

جایگاهی که در ایران آن زمان به دست آورده بودند، با یکی از اشراف یا عوام ایرانی ازدواج کرده و همین امر سبب آن گردید تا از نظر وراثتی با ایرانیان آمیخته شوند. خاندان شاهزاده الکساندر نیز به همین شکل، پس از پناهندگی در ایران و به علت مقام و مرتبت خانوادگی با اشراف ایرانی پیوند زناشویی بستند و وارد دربار و طبقه بالای جامعه شدند. سه تن از چهار فرزند تأییدشده الکساندر میرزا زندگی خود را در ایران ادامه داده و در مقام‌های مختلف نظامی و درباری به فعالیت پرداختند. سهراب گرجی بزرگ‌ترین فرزند الکساندر راه پدر را برگزید و مراتب پیشرفت را یکی پس از دیگری در دربار قاجار طی نمود. او همچنین با برقراری پیوند زناشویی با پاشا خانم دختر فتحعلی شاه توانست پیوند خود را با دربار بیش از پیش محکم کرده و تا پایان عمر در پیشگاه شاهان قاجار به خدمت در مشاغل حساس درباری بپردازد. یلیزاویتا دختر الکساندر میرزا نیز پس از ازدواج با سامسون خان و ورود فرزندش در دستگاه ناصرالدین شاه، همچون برادر در طبقه اشراف ایران جای گرفت. افراسیاب خان دومین فرزند ذکور الکساندر میرزا، اما راهی متفاوت از خانواده در پیش گرفت و به شغل تجارت پرداخت. این مقاله، با توجه به آنکه شجره دقیق و واضحی از خاندان شاهزاده الکساندر گرجی در دست نیست، سعی داشته است تا به روابط خانوادگی او پرداخته و خط وراثتی فرزندان و نوادگان او را نمایان سازد. با توجه به نتایج به دست آمده از این مطالعه، الکساندر میرزا دو ازدواج رسمی و چند ازدواج غیررسمی داشت و از این روابط صاحب چهار فرزند (سه پسر و یک دختر) شده است. سه فرزند نخست او پیشرفت خود را در ایران دنبال کردند و فرزند آخر وی، ایراکلی گروزینسکی (گرجی) راه خود را از پدر جدا کرد و همراه با مادر به روسیه پناه برد. شایان توجه است که نیای خاندان‌های نقدی، بهار و تهرانیان (تهرانی‌زاده) نیز به نسل این شاهزاده گرجی بازگشته و به سهراب خان و افراسیاب خان گرجی می‌رسد. همچنین یکی از دستاوردهای این مطالعه تکمیل و ارائه تصویر دقیقی از شجره این خاندان گرجی بوده است.



شجره‌نامه وراث ذکور حاج شیخ محمد کاظم طهرانیان
(از مجموعه شخصی خاندان بهار).

منابع و مأخذ

فارسی

کتاب‌ها:

اروجی، فاطمه، روابط فتحعلی شاه با شاهزادگان و امرای گرجستان بر اساس اسناد فارسی و روسی (آرشیوهای روسی و گرجی)، دوفصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام، ۱۳۹۴، سال نهم، شماره شانزدهم، بهار و تابستان. صص ۳۹-۶۴.

امیری، کیومرث، ۱۳۷۹، *زبان فارسی در جهان: گرجستان*، جلد ۱۲، تهران: انتشارات دبیرخانه شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی.

ابوالحسنی، جواد و معصومه قره‌داغی، *سیری در زندگی، آثار و مبارزات مشروطه‌خواهی شیخ‌الرئیس قاجار*، فصلنامه پژوهش‌نامه تاریخ، ۱۳۸۶، سال دوم، شماره هشتم، پاییز، صص ۱۶-۱.

بامداد، مهدی، ۱۳۷۸، *تاریخ رجال ایران در قرون ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری*، جلد ۵، تهران: زوآر.

بهار، مهرداد، ۱۳۷۸، *جستاری چند در فرهنگ ایران*، تهران: فکر روز.

بهار، چهارزاد، ۱۳۸۰، *دیوان اشعار شادروان محمدتقی ملک‌الشعرا*، تهران: توس.

بهار، راشد، ۱۳۷۸، *به یاد آن روزها (زندگی‌نامه)*، مشهد: محقق.

پناهی، عباس، *پیامدهای لشکرکشی‌های شاه تهماسب اول به قفقاز و گرجستان*، فصلنامه علمی و پژوهشی تاریخ ایران و اسلام، ۱۳۹۴، دانشگاه سیستان و بلوچستان، دوره ۹، شماره ۱۷، صص ۶۴-۴۷.

جواهر کلام، علی، *شاهزاده ابوالحسن میرزا شیخ‌الرئیس قاجار*، فصلنامه ارمنان، ۱۳۵۰، دوره چهارم، شماره ۳، خرداد، صص ۱۷۰-۱۶۵.

حبیب‌آبادی، میرزا محمدعلی، ۱۳۵۴، *مکارم/آثار در احوال رجال دوره قاجار دو قرن ۱۳ و ۱۴ هجری*، (دوره ۷ جلدی)، اصفهان: انتشارات انجمن کتابخانه‌های عمومی اصفهان.

سپهر، محمدتقی بن محمدعلی، ۱۳۵۱، *ناسخ‌التواریخ*، به تصحیح: محمدباقر بهبودی، جلد ۱ و ۲، تهران: اسلامیه.

سلامی، غلامرضا، به مناسبت چهلمین سالگشت درگذشت احمد بهان: *اسنادی از زندگی سیاسی-فرهنگی احمد بهار*، گنجینه اسناد، ۱۳۷۶، شماره ۲۵ و ۲۶، بهار و تابستان، صص ۹۸-۷۹.

شیرازی خاوری، میرزا فضل‌الله، ۱۳۸۰، *تاریخ و ذوالقرنین*، به تصحیح و تحقیق: ناصر افشارفرو، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.

زنگنه قاسم‌آبادی، ابراهیم، ۱۳۸۱، *مشاهیر مدفون در حرم رضوی*، جلد ۱، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی.

فراهانی، حسن، ۱۳۸۵، *روزشمار تاریخ معاصر ایران*، جلد ۱، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.

مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه، *تأثیرات متقابل تاریخی و فرهنگی ایران و گرجستان* (مجموعه مقالات سمینار دوازده روزه ایران و گرجستان)، ۱۳۸۰، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.

مولیانی، سعید، ۱۳۷۹، *جایگاه گرجی‌ها در تاریخ و فرهنگ و تمدن ایران*، اصفهان: یکتا.

نشریات:

روزنامه ایران ۱۱ دی ۱۳۰۰

لاتین

Aleksander Kibovskii 1996, "Bagaderan" – Russian Deserters in the Persian Army, 1802-1839", Tseikhgauz, no, 5, original published in Russian, English tr. available on Mark Conrad's Homepage: Russian Military History: (<https://marksrussianmilitaryhistory.info/PERSIA.html>)

Bournoutian George, 1998, Alexander, Prince, Encyclopedia Iranica. Vol, 8.

Hugh Montgomery, 1980, "Burke's Royal Families of the World", Vol, 2, London: Burke's Peerage.

Stephanie Cronin 2013, "Iranian-Russian Encounters: Empires and Revolutions Since 1800", New York. Routledge.

The Ghani Collection at Yale University 1785-925. "Documents in Persian of the Qajar period". Manuscripts and Archives of the Sterling Memorial Library. Yale University.

William Monteith, 2005, "Kars and Erzeroum: With the Campaigns of Prince Paskiewitch, in 1828 and 1829; and an Account of the Conquests of Russia Beyond the Caucasus from the Time of Peter the Great to the Treaty of Turcoman Chie and Adrianople", Harvard University.

بررسی کارکردهای مدرسه علوم سیاسی در تحولات داخلی و خارجی ایران (طی سال‌های ۱۳۰۶-۱۳۷۸ ش.)

حمزه حسینی^۱

چکیده

تأسیس مدارس به سبک جدید در ایران عصر قاجار، به‌ویژه از نیمه دوم حکومت آنها، کارکردها و دستاوردهایی مهم برای جامعه ایران داشت و سبب‌ساز تحولات اساسی گردید. مدرسه علوم سیاسی یکی از این مدارس بود که در سال‌های منتهی به انقلاب مشروطیت تأسیس شد. مقاله حاضر با بهره‌گیری از روش توصیفی - تحلیلی در صدد پاسخ به این سؤال اصلی است که مدرسه علوم سیاسی از زمان تأسیس در سال ۱۳۰۶ ش. تا ادغام آن با مدرسه عالی حقوق و مدرسه عالی تجارت در سال ۱۳۰۶ ش. چه کارکردهایی برای جامعه ایران داشته است؟ باید گفت که این مدرسه، گرچه در پاسخ به نیاز وزارت امور خارجه شکل گرفت، اما کارکردهای مهم دیگری را نیز برای جامعه ایران به ارمغان آورد. یافته‌های این بررسی نشان می‌دهد که تربیت نیروی متخصص و آگاه به علوم و دانش‌های جدید، سروسامان دادن به اوضاع آشفته و سستی وزارت امور خارجه، پایه‌گذاری و گسترش آموزش عالی و تخصصی در کشور و تأثیر بر ساختار سیاسی ایران از طریق کمک به شکل‌گیری و سپس پیروزی انقلاب مشروطه، مهم‌ترین کارکردها و دستاوردهای این مدرسه برای جامعه ایران بوده است.

واژگان کلیدی:

ایران، قاجاریه، مدرسه علوم سیاسی، تحولات داخلی، تحولات خارجی، کارکردها، سال‌های ۱۳۰۶-۱۳۷۸ ش.

مقدمه

ناتوانی و ناکارآمدی دولت قاجار در مقابل تهدیدات خارجی و بحران‌های داخلی از یک سو و آشنایی با نظام نوین ممالک اروپایی از سویی دیگر، نخبگان و دولتمردان ایرانی را متوجه این مسئله مهم کرد که حضور در صحنه بین‌المللی و مدیریت کشور به شیوه سنتی ناممکن است و ساختار کهنه دولت قاجاری جوابگوی نیازهای جامعه ایران نیست. بر این اساس، انجام اصلاحات و اقدامات لازم و کارآمد برای کشور ضروری به نظر رسید. یکی از مهم‌ترین اقدامات، تلاش برای شکل‌گیری سیستم منظم و نوینی بود که بتواند کارگزاران متخصص و آموزش‌دیده به علوم و دانش‌های مدرن را برای کشور تربیت کند و تأسیس مدارس به سبک نوین یکی از راهکارها برای رسیدن به این هدف بود. مدرسه‌سازی نوین برای اخذ علوم و فنون جدید غربی در همان سال‌های نخست رویارویی ایران با اروپا در دوران حکومت قاجارها به وجود آمد و در عصر ناصری (۱۲۷۵-۱۲۲۷ ش.) با توجه به گسترش و بسط ارتباط ایران با اروپا وارد مرحله تازه‌ای شد. در این دوران، هر چند مدارسی به سبک جدید در کشور توسط نخبگان و دولتمردان تأسیس شد، اما با توجه به مخالفت و ترس شاه از گسترش و عمیق شدن اندیشه‌ها و علوم و فنون جدید در جامعه که آن را عاملی در راستای تضعیف پایه‌های سلطنت خود می‌دید، صعنت مدرسه‌سازی نوین نتوانست موفقیت چندانی کسب کند. با ترور ناصرالدین شاه و شکل‌گیری فضای نسبتاً باز در عصر مظفرالدین شاه (۱۲۸۵-۱۲۷۵ ش.)، نخبگان و سیاسیون ایرانی فرصت را برای تأسیس مدرسه‌های جدید غنیمت شمردند و مدارس بسیاری را در سراسر کشور تأسیس کردند. مدرسه علوم سیاسی یکی از مهم‌ترین مدارس تأسیس‌شده در این دوره بود. این مدرسه اولین نهاد آموزشی تخصصی بود که به دنبال رفع نیاز دولت برای تربیت نیروی کارآموز در امور روابط بین‌الملل و وزارت امور خارجه برپا شد. سبک آموزشی و تربیتی مدرسه علوم سیاسی نسبت به مدارس دیگر، تخصصی و علمی‌تر بود. این مدرسه با فکر نخبگان ایرانی خسته از شکست‌های ایران در صحنه بین‌المللی و ناتوانی سیاستمداران ناآگاه به مسائل جهانی شکل گرفت. اما بررسی حاضر نشان می‌دهد که مدرسه فوق، علاوه بر پاسخ به نیاز دستگاه دیپلماسی کشور، کارکردها و دستاوردهای مهم و قابل‌ملاحظه را از بدو تأسیس تا زمان ادغام با مدرسه عالی حقوق و مدرسه عالی تجارت برای جامعه ایران داشته است که در این پژوهش مورد بررسی قرار گرفته است. موضوع مورد مطالعه در این پژوهش از نوع موضوعات تاریخی است. این پژوهش با بهره‌گیری از روش توصیفی-تحلیلی انجام شده و روش گردآوری داده‌ها از نوع اسنادی-کتابخانه‌ای است؛ بنابراین، جامعه آماری بر اسناد و مدارک

رسمی و غیررسمی مرتبط با مدرسه علوم سیاسی تکیه دارد و تلاش شده است تا با استناد به منابع و اسناد موجود، روایتی از کارکردها و دستاوردهای مدرسه علوم سیاسی در تحولات داخلی و خارجی جامعه ایران ارائه شود.

پیشینه پژوهش

در مورد مدرسه علوم سیاسی، مطالعات و پژوهش‌های مختلفی صورت گرفته است. حمیدرضا شاه‌آبادی (۱۳۹۷ش.) در پژوهشی با عنوان: «مدرسه علوم سیاسی از ایده تا شکل‌گیری» به فرآیند شکل‌گیری این مدرسه و دو ایده متفاوت در مورد مؤسسان آن که مشیرالدوله و ممتحن‌الدوله هستند، پرداخته است. سید حسن امین (۱۳۷۸ش.) در مقاله دیگری با عنوان: «یکصدمین سالگشت تأسیس مدرسه علوم سیاسی در ایران»، چگونگی تأسیس مدرسه، زمینه‌های تشکیل، نظام آموزشی، مدیران، استادان و فارغ‌التحصیلان آن را مورد بررسی قرار داده است. باقر عاقلی (۱۳۷۷ش.) دو پژوهش با عنوان‌های «مدرسه علوم سیاسی، مدرسه عالی حقوق و دانشکده حقوق» و «مشیرالدوله و مدرسه علوم سیاسی» (۱۳۵۱ش.) انجام داده است که در اولی ضمن معرفی مدرسه، فرآیند تأسیس تا ادغام آن را در مدرسه عالی حقوق و مدرسه عالی تجارت در سال ۱۳۰۶ش. توضیح داده است و در دومی چگونگی تأسیس مدرسه توسط مشیرالدوله و نقش وی در تأسیس آن را بیان کرده است. محمد کلهر و همکارانش (۱۳۹۱ش.) در پژوهش دیگری با عنوان: «میرزا مهدی خان ممتحن‌الدوله و مدرسه علوم سیاسی» به ادعای ممتحن‌الدوله در مورد ایده‌اش برای تأسیس مدرسه علوم سیاسی در زمان ناصرالدین شاه پرداخته‌اند. ناصر تکمیل‌همایون (۱۳۸۳ش.) در مقاله‌ای با عنوان: «مدرسه عالی سیاسی» به چگونگی تأسیس مدرسه و نقش آن در سروسامان دادن به وضعیت وزارت امور خارجه، نظام‌نامه‌ها و ساختار آموزشی آن پرداخته است. عبدالرحمان حسینی فر (۱۴۰۲ش.) در پژوهش خود با عنوان: «تکاپوی ایرانیان برای پایه‌گذاری نهاد علم سیاست» به تأسیس مدرسه علوم سیاسی به عنوان اولین گام در راه بنیاد نهادن علم سیاست اشاره کرده است. علی‌اصغر شریف (۱۳۵۱ش.) در مقاله‌ای با عنوان: «معنویت مدرسه علوم سیاسی» به نظام آموزشی و مواد درسی این مدرسه پرداخته است. چنگیز پهلوان (۱۳۸۳ش.) در پژوهشی با عنوان: «ریشه‌های تجدد؛ نمونه مدرسه علوم سیاسی و رساله حقوق اساسی اثر محمدعلی فروغی و مجموعه‌ای از اسناد مدرسه»، ضمن انتشار بخشی از اسناد مربوط به مدرسه، به بررسی روند شکل‌گیری، نظام آموزشی، فضای

فیزیکی و نظامنامه‌های مختلف آن پرداخته است. وی معتقد است که مدرسه علوم سیاسی، نقش دوران‌سازی در ترویج اندیشه‌های مدرن در تاریخ معاصر ایران داشته است. علیرضا ازغندی (۱۳۸۲ش.) در کتاب «علم سیاست در ایران» به چگونگی تأسیس و روند اداری و آموزشی، مدیران و شاگردان مدرسه پرداخته است. نسرین مصفا (۱۳۸۵ش.) در پژوهشی تحت عنوان: «سیری در تحولات آموزشی و پژوهشی علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، نقش عوامل تأثیرگذار سطح کلان» به تاریخچه شکل‌گیری مدرسه علوم سیاسی و چگونگی تأسیس رشته‌های علوم سیاسی و روابط بین‌الملل و حقوق در این مدرسه پرداخته است. جواد طباطبایی (۱۳۸۵ش.) در کتاب «مکتب تبریز و مبانی تجددخواهی» به نقد مدرسه علوم سیاسی پرداخته است و معتقد است که این مدرسه در انتقال علم سیاست و حقوق به لحاظ تکنیکی و ابزاری در ایران موفق بوده، اما به لحاظ طرح‌ریزی و بنیاد گذاشتن اندیشه و فلسفه سیاسی دارای خلاء و نقصان بوده است. به طوری که گذشت، مشخص شد که بیشتر این پژوهش‌ها به روند تأسیس، دلایل و زمینه‌های تأسیس مدرسه علوم سیاسی و چارچوب اداری، مدیریتی و آموزشی آن مدرسه پرداخته‌اند. پژوهش حاضر ضمن احترام به پژوهش‌های انجام‌شده و بهره‌گیری از آنها مدعی است که مدرسه علوم سیاسی دارای کارکردها و دستاوردهای بسیار مهم و تأثیرگذار در روند تحولات جامعه ایران در فاصله سال‌های ۱۳۰۶-۱۳۷۸ش. بوده است که ضرورت پژوهش مستقل و جامع را می‌طلبد. بنابراین، تفاوت این پژوهش با پژوهش‌های انجام‌شده در این است که کارکردهای این مدرسه را به صورت فراگیر و همه‌جانبه در تحولات سیاسی و علمی ایران در دوره ذکر شده، مورد بررسی و پژوهش قرار داده است.

شکل‌گیری مدارس جدید در ایران عصر قاجار

برخورد ایران با اروپا و آگاهی ایرانیان از پیشرفت‌های غرب سبب شد تا ایرانیان برای پیشرفت و ترقی تکاپوهایی داشته باشند. یکی از مهم‌ترین تلاش‌ها و اقدامات جدی نوگرایان ایران برای خارج کردن ایران از وضعیت عقب‌افتادگی، ترویج و توسعه علوم و معارف جدید در ایران بود. آنها ابتدا این نیاز را با اعزام دانشجو به خارج از کشور دنبال کردند و سپس در دوره ناصری، امیرکبیر با تأسیس مدرسه دارالفنون، نخستین گام را برای تأسیس مدرسه به سبک جدید در داخل کشور انجام داد. «اما دارالفنون تنها به تربیت کادر متخصص در زمینه علوم نظامی، مهندسی و پزشکی اهتمام داشت و لذا حقوق و علوم سیاسی و اقتصاد و

بازرگانی در آن تدریس نمی‌شد» (آل داوود، ۱۳۷۰: ۱۹۳-۱۹۲). به عبارت دیگر، در نگاه مؤسسان دارالفنون، در آن شرایط جامعه ایران، علوم فنی و تجربی از علوم انسانی مهم‌تر بودند و به همین دلیل، اولویت را به علوم انسانی نداده‌اند. ناصرالدین شاه قاجار که ۵۰ سال سلطنت کرد، با تأسیس مدارس جدید مخالف بود و آنطوری که احتشام‌السلطنه می‌نویسد: «وی کوشندگان ترویج علوم نو را شایسته سرزنش می‌دانست» (احتشام‌السلطنه، ۱۳۶۹: ۳۱۶). می‌توان گفت که بزرگ‌ترین دلیل ناصرالدین شاه برای مخالفت با تأسیس مدارس جدید، این بود که او ترویج علوم را خطری برای تزلزل پایه‌های قدرت خود می‌دید و به گفته امین‌الدوله: «او به مردم بی‌علم و سواد اعتماد و اعتقاد بیشتری داشت تا به کسانی که نوشتن و خواندن می‌دانستند» (امین‌الدوله، ۱۳۷۰: ۲۶). از این رو، شکل‌گیری مدارس در دوره ناصرالدین شاه جریان کندی داشت، اما با رسیدن مظفرالدین شاه به قدرت، به دلیل بالا گرفتن شرایط انتقادی جامعه ایران و ترس از سرنوشت پدر که توسط نوگرایان ایرانی ترور شد و همچنین شخصیت آزادیخواه شاه جدید «با نوآوری‌های اجتماعی و شکل‌گیری نهادهای جدید مخالفت نکرد» (ناطق، ۱۳۸۰: ۵۳). عبدالله مستوفی که خود در متن وقایع این دوران می‌زیست، در مورد فضای دموکراتیک در دوران سلطنت مظفرالدین شاه نوشته بود: «دیگر مثل دوره ناصرالدین شاه نبود که کسی جرئت بیان اوضاع و ترتیبات اجتماعی و سیاسی ملل و دول اروپا را نداشته باشد و هر کسی هر چه می‌دانست بی‌پروا صحبت می‌کرد» (مستوفی، ۱۳۸۶: ۱۲۰۲/۲). از سوی دیگر دولت‌های عصر مظفرالدین شاه با بحران‌های مالی و سیاسی فراوانی دست‌وپنجه نرم می‌کردند و این مشکلات و گرفتاری‌ها «از قدرت مادی و قوت معنوی سلطنت مظفرالدین شاه در مقابله با دشواری‌های داخلی و خارجی می‌کاست» (آدمیت، ۱۳۸۷: ۱۰۳). در نتیجه این اوضاع، تحول‌خواهان و نوگرایان ایرانی زمینه و فرصت لازم را پیدا کردند تا خواسته‌های خود را دنبال کنند. در همین دوره، در حوزه عمومی نیز «کتاب‌ها و روزنامه‌ها به نقد اوضاع سیاسی و اجتماعی پرداخته و راه‌حل خروج از وضعیت را اصلاح و تغییرات سیاسی و اجتماعی بیان می‌کردند» (زیباکلام، ۱۳۹۲: ۱۴۰). از سوی دیگر فرصت‌ها، امکانات و وسایل جدیدی همچون «افزایش رفت‌وآمدهای تجاری- سیاسی به اروپا، توسعه تلگرافخانه، چاپ روزنامه و رونق پست نیز امکان گفت‌وگوی انتقادی، تبادل اطلاعات و آگاهی از اوضاع جهانی را در میان منتقدان و اصلاح‌طلبان ممکن می‌ساخت» (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۱۷۸). در چنین شرایطی، یکی از خواسته‌های مشترک همه گروه‌های اصلاحگر سیاسی و اجتماعی «گسترش سواد و آگاهی عمومی در جامعه بود»

(رینگر، ۱۳۸۱: ۱۶۱). آنها این خواسته عمومی را تنها با تأسیس مدارس به سبک اروپایی «که ابزاری برای دستیابی به پیشرفت و ترقی و رفع مشکلات جامعه بود، قابل تحقق می‌دیدند» (قاسمی پویا، ۱۳۷۷: ۵۷۶). کتاب سیاحت‌نامه ابراهیم بیگ که یکی از آثار انتقادی و معروف آن دوره است، لزوم فراگیری دانش‌های جدید و آگاهی عمومی که با تأسیس مدرسه‌های جدید امکان‌پذیر است را اینطور بیان می‌کند: «سبب عمده بقا و دوام این وضع ناگوار بی‌علمی است. تاکنون من هر چه داد زدم که بیش از هر چیزی برای مملکت مکتب لازم است علم لازم است، وضع ما اصلاح نپذیرد مگر به همت مردمان با فضل و دانش که از علوم و فنون متداوله آگاهی داشته باشند به جایی نمی‌رسد و به گوش نمی‌رود. این بی‌بصیران نمی‌بینند که سبب هرگونه عزت و افتخار مغرب‌زمین همان علم و آگاهی ایشان است و سبب ذلت و خواری مشرقیان نیز عدم علم و جهالت آنان می‌باشد» (مراغه‌ای، ۱۳۸۴: ۱۲۴). روزنامه ثریا از مطبوعات فعال آن دوره نیز در باب ضرورت گسترش علم و برپایی مدارس می‌نویسد: «امروز مایه نجات و سبب فلاح هر ملت و مزیت و برتری هر طبقه و طایفه بسته به علم است و حصول علم ممکن نیست جز به تحصیل و تحصیل هم منوط به وجود مدارس و مکاتب است به طرز جدید و قانون نو» (روزنامه ثریا، ۱۳۱۶، شماره ۱: ۴). احتشام‌السلطنه رئیس انجمن معارف وقت، ضرورت گسترش سواد عمومی در جامعه ایران آن روز را اینطور بیان کرده بود: «علت‌العلل بدبختی این ملت جهل و بی‌سوادی عمومی مردم آن است. اگر این مردم از فراش حکومتی توسری می‌خورند و دم نمی‌زنند و والی و حاکم و نایب‌الحکومه... حکم قتل افراد می‌دهد و دستور مصادره و ضبط اموال یک خانواده که حاصل زحمت و دسترنج چند ساله نسل گذشته ایشان است صادر می‌کند و هیچ‌کس صدایش در نمی‌آید به دلیل بی‌سوادی عمومی و عدم آگاهی ایشان از اوضاع جهان است» (احتشام‌السلطنه، ۱۳۶۹: ۳۱۵). در پی این آگاهی از ضرورت مدرسه‌سازی در کشور، مدارس مختلفی در تهران و سراسر ایران دایر شد و در چنین فضایی «مدرسه رشدیه با حمایت‌های دولت امین‌الدوله صدراعظم وقت برپا شد» (دولت‌آبادی، ۱۳۶۱: ۲۲۲). همچنین تشکیل انجمن غیردولتی معارف در سال ۱۲۷۶ ش. «کمک بزرگی به گسترش مدارس در ایران کرد» (رینگر، ۱۳۸۱: ۱۸۲). بدین ترتیب، نهضت مدرسه‌سازی و مدرسه‌داری در تهران و سایر ایالات و ولایات به راه افتاد، «پس از آنکه ۷ مدرسه جدید تأسیس شد تعداد شاگردان به ۱۳۰۰ نفر رسید» (افضل‌الملک، ۱۳۶۱: ۳۸۲). مظفرالدین شاه نیز از برپایی مدارس رضایت داشت، چنانچه ناظم‌الاسلام کرمانی در مورد تأسیس مدارس گوناگون و

متنوع در دوره مظفرالدین شاه می‌نویسد: «چهل‌ونه مدرسه جدید در تهران تأسیس شد» (کرمانی، ۱۳۷۷: ۵۶۲). در سالگرد تأسیس مدارس جدید جشنی برگزار شد که مدارس و تعداد شاگردان آن عبارت بودند از «مدرسه علمیه ۱۵۰ شاگرد، مدرسه ابتداییه ۱۹۰ شاگرد، مدرسه شرف ۲۸۰ شاگرد، مدرسه افتتاحیه ۳۵۰ شاگرد، مدرسه مظفریه ۱۵۰ شاگرد، مدرسه خیریه ۳۰ شاگرد، مدرسه دانش ۴۰ شاگرد و مدرسه ادب ۴۰ شاگرد» (روزنامه تربیت، ۱۳۱۷ق.، ش. ۱۴۳: ۲). روند مدرسه‌سازی در دوره مظفرالدین شاه به جایی رسید که «در سال ۱۲۸۵ش. که مظفرالدین شاه قانون مشروطه را امضاء کرد، دبستان‌های زیادی رواج یافته بودند و کمتر شهری بود که یک یا دو دبستان یا بیشتر نداشته باشد» (کسروی، ۱۳۵۶: ۳۹). بدین ترتیب مشخص می‌شود که ایرانیان بعد از آگاهی از لزوم فوری کسب علوم و فنون جدید غربی برای پیشرفت و نوسازی جامعه خود، شکل‌گیری مدارس جدید را به عنوان کارسازترین و موثرترین عامل انتقال علوم و فنون جدید در کشور تشخیص داده بودند و به سرعت به این امر مهم اقدام کردند. بنابراین، با توجه به اینکه آگاهی از تحولات و دگرگونی‌های جامعه ایران از سنت به مدرنیته در دو سده گذشته، رابطه مستقیم با نشر و گسترش علوم و فنون و معارف جدید توسط مدارس و مراکز علمی دارد، شناخت و بررسی جایگاه مدارس در تحولات جامعه ایران بسیار مهم و راهگشا است. مدرسه علوم سیاسی که موضوع مقاله حاضر است، نیز یکی از مهم‌ترین مدارس این دوران بود که بررسی نقش آن در تحولات جامعه ایران در سال‌های منتهی به مشروطه و سپس تحولات پسامشروطه قابل اعتناء است. بنابراین، مقاله پیش‌رو در صدد است تا کارکردها و دستاوردهای آن را برای جامعه ایران مورد پژوهش و بررسی قرار دهد.

مدرسه علوم سیاسی از ابتدا تا ادغام

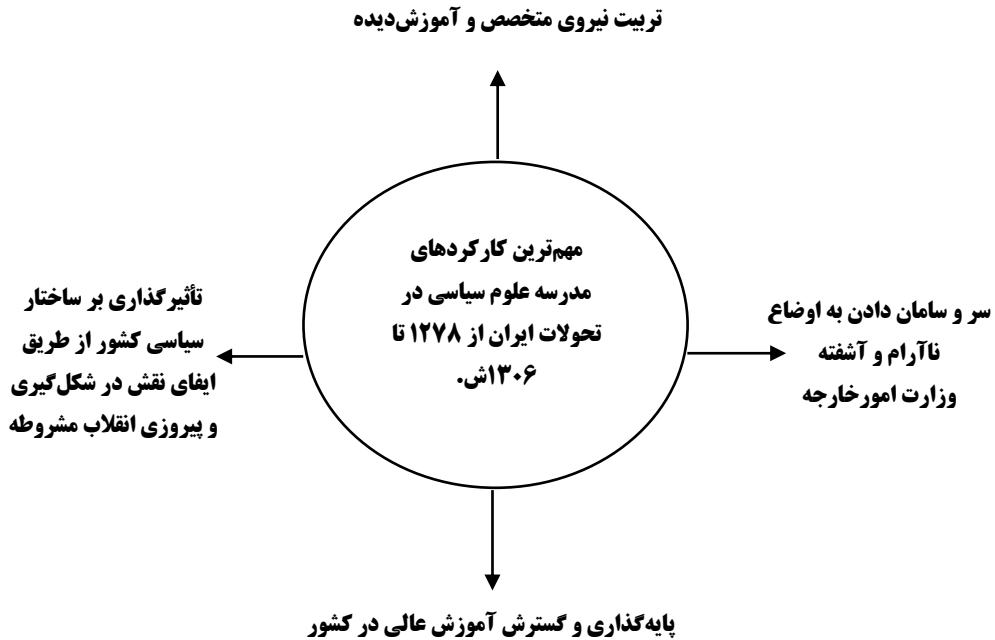
دولت قاجار در مناسبات سیاسی خود با کشورهای همجوار و اروپایی، ضرورت تربیت مأموران و کارگزارانی که با علوم سیاسی و روابط بین‌الملل آشنایی داشته باشند را دریافت. توسعه روزافزون ارتباط ایران با ممالک اروپایی، زمامداران ایران را متوجه ساخت که باید مأمورین آگاه و تحصیلکرده برای نمایندگی‌های ایران در خارجه تربیت کند؛ زیرا رجالی که در ایران بزرگ شده و پرورش یافته‌اند، هر چند بر آداب درباری و رسوم کشوری مملکت خود واقف بودند، لکن از آداب و مقررات معمول در کشورهای اروپایی اطلاعی نداشتند و این مسئله به حق یکی از بزرگترین علل زیان‌های وارده بر ایران در طول سلطنت قاجار بود. به

دلیل همین ضعف‌های ساختاری، چند سال قبل از وقوع انقلاب مشروطه، مدرسه علوم سیاسی در سال ۱۲۷۸ ش. و در دوران وزارت خارجه میرزا نصرالله خان مشیرالدوله با هدف تربیت نیروی متخصص در حوزه حقوق و روابط بین‌الملل، آنچنان که بتوانند دستگاه دیپلماسی ایران را تقویت کند، تأسیس شد. عبدالله مستوفی چگونگی تأسیس این مدرسه را اینطور بیان می‌کند: «مشیرالدوله چون سمت وزارت خارجه یافت، پسرش حسن که در پترزبورگ بود را به تهران خواست و با لقب سابق خودش یعنی مشیرالملک لقب داد. مشیرالملک مدتی بعد رئیس کابینه و منشی مخصوص صدراعظم شد و تأسیس مدرسه علوم سیاسی از فکر میرزا حسن خان مشیرالملک پسر میرزا نصرالله خان مشیرالدوله وزیر خارجه بود» (مستوفی، ۱۳۸۶: ۱/۱۸۷۳). فروغی که خود مدتی ریاست مدرسه را داشت، پدر و پسر را مشترکاً بانی مدرسه می‌داند و می‌نویسد: «مؤسسان مدرسه مرحوم مشیرالدوله اخیر که آن وقت مشیرالملک لقب داشت و پدرش مرحوم مشیرالدوله اسبق که وزیر امور خارجه بود و صدراعظم شد بودند» (فروغی، ۱۳۵۳: ۳۲۷). البته میرزا مهدی خان ممتحن‌الدوله شقاقی هم معتقد است که ایده تأسیس مدرسه علوم سیاسی را اولین بار او مطرح کرد و به نگارش در آورد، وی در این باره گفته است: «پوشیده بر اهل خرد نماند که مدرسه علوم سیاسی از اثر ترجمه این بنده شرمنده تأسیس گردید... کتاب حقوق بین‌الملل را ترجمه نموده، پرگرامی برای مدرسه علوم سیاسی نوشتم و به عرض اعلیحضرت ناصرالدین شاه رسید و به امتیازات بزرگی نائل گشتم. بعد از آن مرحوم حاج شیخ محسن خان وزیر خارجه در صدد تأسیس مدرسه سیاسی برآمد ولی عمرش وفا ننموده و مرحوم میرزا نصرالله خان که مطالعه کتابم نموده بود، در اجرای این امر خیر برآمد و آن مرحوم پسران را تشویقی نمودند و مدرسه علوم سیاسی را تأسیس کردند... و قبل از این بنده فانی، تا آن زمان احدی به خیال این خدمت نیفتاده بود و در حقیقت بانی این خدمت بزرگی بنده فانی بوده‌ام» (ممتحن‌الدوله، ۱۳۶۵: ۴۷). این مدرسه نخستین مدرسه آموزش عالی برای تربیت کادر متخصص در زمینه علوم سیاسی، دیپلماسی و حقوق بین‌الملل در ایران بود و به روش کاملاً مترقی به آموزش عالی در سطح کارشناس حقوق و علوم سیاسی آغاز به کار کرد و «همین تأسیسات و تشکیلات در واقع سنگ زیربنای دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران قرار گرفت» (تفرشی، ۱۳۷۰: ۸۱-۵۳). مواد درسی و نظام آموزشی مدرسه علوم سیاسی شامل موضوعات مختلفی «چون تاریخ جدید و قدیم ایران و جهان، تاریخ سیاسی، حکمت، فقه، حقوق اساسی، جزایی، تجاری، اداری و بین‌المللی، زبان فرانسه و انگلیسی، منطق و

علم‌النفوس بوده است» (زرگری‌نژاد، ۱۳۹۷: ۷۶۳). مدرسه علوم سیاسی «تا سال ۱۳۰۶ شمسی زیر نظر وزارت امور خارجه اداره می‌شد» (mentoring, 1992: 52) و پس از آن «با مدرسه عالی حقوق و مدرسه تجارت ادغام شد» (فراستخواه، ۱۳۸۱: ۲۲۵). با تأسیس دانشگاه تهران در سال ۱۳۱۳ش. توسط پهلوی اول این دو تا مدرسه «به دانشکده حقوق و علوم سیاسی و اقتصاد دانشگاه تهران تبدیل شدند» (امین، ۱۳۷۸: ۹۱). مدرسه علوم سیاسی در طول ۲۸ سال فعالیت خود مدیران زیادی را تجربه کرد که به ترتیب عبارتند از «اولین رئیس آن میرزا حسن خان مشیرالملک بود. بعد از وی در سال ۱۳۲۲ق. برادرش مؤتمن‌الملک ریاست آن را برعهده داشت و در سال ۱۳۲۵ق. محمدعلی فروغی عهده‌دار ریاست مدرسه گردید. از سال ۱۳۲۷ق. مرحوم دکتر ولی‌الله خان نصر جانشین وی شد و پس از او مرحوم عبدالحسین خان شیبانی و پس از وی دکتر علی پرتو معروف به حکیم‌اعظم مقام ریاست مدرسه را داشت. آخرین مدیر این مدرسه هم علی‌اکبر دهخدا بود که تا زمان ادغام آن با مدرسه دانشکده عالی حقوق ریاست آن را برعهده داشت» (تکمیل‌همایون، ۱۳۸۳: ۴۷-۴۴). مدرسه علوم سیاسی در طول ۲۸ سال فعالیت خود، حدود ۲۱۰ نفر دانش‌آموخته و فارغ‌التحصیل را به جامعه ایران تحویل داد. البته این تنها بخشی از کارکردهای مدرسه علوم سیاسی بوده است.

تحلیل یافته‌های پژوهش

مدرسه علوم سیاسی در طول فعالیت خود، کارکردها و دستاوردهای مختلفی برای جامعه ایران داشت و مهم‌ترین آنها که بیانگر کارنامه و کارکرد چندین ساله آن مدرسه در صحنه سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و علمی ایران است را واکاوی می‌کنیم.



الف) گسترش آموزش عالی در کشور

یکی از مهم‌ترین کارکردها و دستاوردهای مدرسه علوم سیاسی که کمتر مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته، بنیانگذاری و گسترش آموزش عالی در رشته‌های علوم انسانی در ایران بوده است. این مدرسه برای اولین بار رشته‌های جدید علوم انسانی که زیربنای تحولات فکری جامعه محسوب می‌گردند را در ایران دایر کرد. برای مثال، نخستین بار مباحثی چون حقوق اساسی، حقوق بین‌الملل، علم ثروت یا همان اقتصاد در مدرسه علوم سیاسی تدریس شد و برای آن منابعی تدوین گردید. محمدعلی فروغی در مورد نقش مدرسه علوم سیاسی در بنیاد نهادن و گسترش آموزش عالی در کشور می‌نویسد: «اول دفعه که در این کشور علم حقوق بین‌المللی تدریس شد توسط مرحوم مشیرالدوله اخیر (پیرنیا) بود. اول دفعه که علم ثروت (اقتصاد) توسط یک معلم ایرانی تدریس شد آقای مؤتمن‌الملک (حسین پیرنیا) بودند و اول کتابی که در علم ثروت به زبان فارسی نوشته شد آن است که من برای دانش‌آموزان همین آموزشگاه از فرانسه ترجمه کردم» (فروغی، ۱۳۵۳: ۳۴۱). مؤسسان و گردانندگان مدرسه علوم سیاسی با مطرح کردن نیاز کشور به آموزش عالی، اقدامات و

گام‌هایی مهم برای تدوین منابع رشته‌های مختلف علمی و تدریس آنها در کشور برداشتند، «از جمله کتاب ثروت (علم اقتصاد) توسط مرحوم حسین پیرنیا از فرانسه به فارسی ترجمه شد. کتاب حقوق سیاسی را مرحوم فروغی نوشت و همچنین کتاب حقوق بین‌الملل عمومی را مرحوم حسن پیرنیا تدوین نمود» (مجله اطلاعات ماهانه، ۱۳۳۰، شماره ۹، سال ۴ : ۳۶).

با نگاهی به رشته‌ها، مواد و محتوای درسی و آموزشی مدرسه می‌توان کارکرد آن در زمینه گسترش آموزش عالی را بهتر دریافت کرد. در این مدرسه برای اولین بار اکثر دروس مهم علوم انسانی، تجربی و ریاضی تدریس شد و «از خصوصیات بارز مدرسه علوم سیاسی اهتمام وسیع متصدیان امور و اداره‌کنندگان آن به این امر مهم بود که شاگردان مدرسه در ادبیات ایران و عرب، تاریخ عمومی و سیاسی، جغرافیای کامل عالم، فقه و حقوق اسلامی، حقوق تجارت، حقوق جزا، تاریخ و دیپلماسی، منطق، فیزیک، شیمی، بودجه، هندسه، حقوق اساسی، زبان فرانسه خبیر و بصیر شوند و بتوانند عده‌ای در وزارت امور خارجه و عده‌ای دیگر در وزارت عدلیه به خدمات مرجوعه با بصیرت کامل اشتغال ورزند. به همین مناسبت برای امتحان ورودی و امتحان سه ساله و پنج ساله سیاسی دقت و توجه کامل می‌شد» (شریف؛ ۱۳۵۱: ۳۸).

یکی دیگر از نمودهای عینی کارکرد مدرسه علوم سیاسی در گسترش آموزش عالی و علوم جدید در کشور، تأثیرگذاری مدرسه علوم سیاسی در پیدایش و برپا شدن مدارس تخصصی جدید در ایران بوده است، به طوری که به فاصله کمی بعد از تأسیس مدرسه علوم سیاسی، مدارس دیگری همچون «مدرسه حقوق، مدرسه فلاحت مظفری، مدرسه صنایع، مدرسه تجارت برپا شدند» (محبوبی اردکانی، ۱۳۵۴: ۱/۴۶-۴۴). در کانون توجه قرار دادن علوم انسانی به عنوان نیاز مهم کشور از دیگر کمک‌های این مدرسه به گسترش آموزش عالی در ایران بود، به طوری که «پس از ایجاد مدرسه علوم سیاسی فکر تأسیس مدرسه حقوق به‌وجود آمد و مرحوم نصرت‌الدوله که در سال ۱۳۳۹ق. وزیر عدلیه بود، به تشکیل آن مدرسه اقدام نمود. در ابتدا موسیو پرنی^۱ مستشار فرانسوی عدلیه به ریاست مدرسه و آقای جواد عامری به معاونت وی تعیین گشت... در سال ۱۳۰۵ش. تدین وزیر معارف دو مدرسه علوم سیاسی و حقوق را ضمیمه وزارت معارف نمود و آنها را یکی کرد» (محبوبی اردکانی، ۱۳۵۴: ۴۸). این مدرسه با دایر کردن رشته‌های جدید علوم انسانی در سطح کارشناسی، زیربنای تشکیل دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران را در دوره پهلوی اول فراهم کرد. در مورد اهمیت این قسمت از کارنامه درخشان مدرسه آورده‌اند

^۱. Français Adolphe Perny

که «در زمینه علوم سیاسی، دیپلماسی، حقوق بین‌الملل در ایران مدرسه علوم سیاسی تأسیس شد و به روشی کاملاً مترقی به آموزش عالی در سطح کارشناسی حقوق و علوم سیاسی آغاز به کار کرد و همین تأسیسات و تشکیلات در واقع سنگ زیربنای دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران قرار گرفت» (تفرشی، ۱۳۷۰: ۶۶).

شکستن تابوهای علمی کشور در جهت ترویج آموزشی عالی از دیگر کارکردهای مدرسه علوم سیاسی بود و مهم‌ترین نماد آن را می‌توان در تدریس مباحث علوم سیاسی که تا آن زمان قدغن بود، مشاهده کرد. منابع تاریخی اشتراک نظر دارند که شاهان قاجار به شدت از رواج آموزه‌های سیاسی جدید هراس داشتند و با آن مقابله می‌کردند. «ناصرالدین شاه از گشودن رشته امور سیاسی و حقوق به شدت جلوگیری می‌کرد و اگر کسی از این مطالب سخن به میان می‌آورد به شدت سیاست می‌شد» (یغمایی، ۱۳۴۹: ۳۶۳).

فروغی که خود ریاست مدرسه را به‌عهده داشت، پایه‌گذاری و گسترش آموزش عالی در ایران را بعد از تأسیس مدرسه علوم سیاسی می‌داند و کارکرد درخشان مدرسه را نشانه تغییر در سیستم آموزشی ذکر می‌کند که قبل از آن سابقه نداشت. او در این زمینه معتقد است که: «باید از لزوم تلازم دروس سنتی فقه و تاریخ ملل شرقی، زبان و ادب فارسی با دروس جدید حقوق بین‌الملل، زبان فرانسه، اقتصاد در قالب نهاد جدید آموزش و ... به عنوان نشانه‌هایی از تغییر یاد کرد که در ماقبل از مدرسه اصلاً قابل مطرح کردن نبودند» (روزنامه تربیت، ۱۳۱۵: ۷۲۳). در واقع، تأسیس مدرسه علوم سیاسی هر چند با هدف تأمین نیروی متخصص برای وزارت امور خارجه صورت گرفت، اما همین جنبه تخصصی، علمی و آموزشی آن سبب پایه‌گذاری و گسترش ایده آموزش عالی در کشور شد. به عبارت دیگر باید گفت که تأسیس مدرسه مذکور با هدف عبور از چارچوب‌های آموزشی گذشته و ترویج و بسط شیوه نوین آموزشی بود که رکن مهم آن را جنبه تخصصی و عالی دربرمی‌گیرد. مدرسه علوم سیاسی سبب گسترش علوم انسانی به‌ویژه دروس تأثیرگذار حقوق، علوم سیاسی و تاریخ در کشور شد. حوادث و تغییرات سیاسی ایران چند سال پس از تأسیس این مدرسه در قالب نهضت مشروطه و پسامشروطه نشان داده بود که این موضوع چقدر در شتاب گرفتن تحولات جامعه ایران مهم و تأثیرگذار بوده است.

ب) سروسامان دادن به دستگاه دیپلماسی کشور

سروسامان دادن به اوضاع آشفته و ناآرام وزارت امور خارجه، هر چند فلسفه پیدایش این مدرسه بوده است، اما با تربیت نیروی متخصص برای این وزارتخانه، دستاوردها و

کارکردهایی مهم را در این زمینه از خود به جا گذاشت. وزارت امور خارجه ایران که «از دوره فتحعلی شاه قاجار در سال ۱۲۳۹ ق. تأسیس شد» (شمیم، ۱۳۷۰: ۳۴۲) تا زمان تأسیس مدرسه علوم سیاسی به دلیل فقدان نیروهای متخصص و تحصیلکرده در زمینه‌های مختلف بسیار ناتوان و ناکارآمد بود و این مسئله با بررسی دقیق حوادث داخلی و خارجی ایران در آن زمان قابل فهم است. برای مثال حوادث سیاست خارجه در آن دوره همچون «واقعه هرات و مناقشه با انگلستان، تنش‌ها و اعتراضات ناشی از قراردادهای رژی و رویتز نشان می‌دهد که کادرهای سیاسی وزارت امور خارجه از قابلیت چندانی برخوردار نبودند» (تفرشی، ۱۳۷۰: ۵۳). اما با تأسیس مدرسه علوم سیاسی، گشایش تازه‌ای برای نظریه‌پردازی سیاسی و برنامه‌ریزی در روابط بین‌الملل و دستگاه دیپلماسی کشور به وجود آمد که پیامد آن، متحول شدن دکترین سیاسی ایران و شکل‌گیری فضایی مناسب، منظم و متکی به قوانین و اصول در این وزارتخانه بود. همچنین تأسیس مدرسه علوم سیاسی سبب شد تا بلافاصله چارچوب و ساختار وزارت امور خارجه نظم بگیرد، به طوری که بعد از آن «به سلسله مراتب و رعایت سوابق و ارشدیت توجه خاص می‌شد و از دخالت‌ها و اعمال نفوذ خارج از وزارتخانه بیزاری احساس می‌گردید» (آدمیت، ۱۳۶۸: ۳۷-۳۶).

فروغی در مورد مأموریت مدرسه علوم سیاسی برای پایان دادن به اوضاع آشفته و ناکارآمد دیپلماسی کشور نوشته است: «وزارت امور خارجه مأمورینی تربیت کند که به اندازه لزوم از قوانین اطلاع داشته باشند و بهتر بتوانند در مقابل خارجی‌ان از حقوق کشور خود حفاظت کنند» (فروغی، ۱۳۵۳: ۳۳۱). مستوفی فلسفه پیدایش مدرسه را از نگاه مؤسسان آن، تربیت نیروی متخصص برای سروسامان دادن به وضعیت پریشان وزارت امور خارجه می‌داند و نوشته است که: «میرزا حسن خان مشیرالملک این جوان تحصیلکرده از همان آغاز کار متوجه شد که کار از ریشه خراب است و تا مبنای علمی برای اعضای وزارت امور خارجه دست‌وپا نشود هر چه بکند نقش بر آب خواهد بود» (مستوفی، ۱۳۸۶: ۱۲۰۳/۲). از آشفتگی این وزارتخانه اطلاعات زیادی وجود دارد و در اینجا گزارشی را که احتشام‌السلطنه در هنگام مأموریت برای تعیین سرحدات ایران با دولت عثمانی از اوضاع آشفته وزارت خارجه نوشته است، ذکر می‌کنیم. «از دولت و وزارت امور خارجه تقاضا کردم اسناد و مدارک آرشیوی که خطوط سرحدی و حدود تعریف و تعیین شده دو مملکت را مشخص می‌نمایند را در اختیارم بگذارند، جواب دادند اسناد و مدارک مضبوط و مرتبی نداریم. شما بهتر است زود حرکت کنید و خودتان را معطل این جزئیات غیرلازم نکنید. ای فغان از زمان

نادر شاه... میرزا تقی خان ... میرزا جعفر خان مشیرالدوله... بیش از چندین قرارداد... و بیش از پانصد فقره راپورت به دست داده اند... چگونه وزارت خارجه و دولت می گویند سابقه نداریم و مدرکی موجود نیست» (احتشام‌السطنه، ۱۳۶۹: ۵۵۵). با این توضیحات، باید گفت که ضرورت اصلاح وزارت خارجه بسیار ضروری به نظر می‌رسید و تشکیل یک وزارتخانه قوی، منظم و با برنامه برای کشور لازم بود تا اوضاع آشفته و سنتی دستگاه دیپلماسی را سروسامان بدهد که این کار مهم را مدرسه علوم سیاسی به‌عهده گرفت. یک بررسی مقایسه‌ای بین وضعیت وزارت امور خارجه قبل و بعد از تأسیس مدرسه نشان می‌دهد که این وزارتخانه بعد از تأسیس مدرسه به کلی در ابعاد اداری، مدیریتی و کارکردی، تغییرات و تحولات چشمگیری به خود دیده است و در عرصه‌های داخلی و خارجی دستاوردهای جدیدی کسب کرد که با گذشته قابل قیاس نبود.

ج) تأثیرگذاری بر تغییر ساختار سیاسی کشور از طریق ایفای نقش در شکل‌گیری و پیروزی انقلاب مشروطه

یکی از مهم‌ترین کارکردهای مدرسه علوم سیاسی، تأثیرگذاری بر تحول ساختار سیاسی ایران در قالب انقلاب مشروطه بوده است. تأسیس مدرسه سیاسی، نقطه‌عطفی در تربیت شاگردانی با جهت‌گیری سیاسی بود، چرا که شاگردان این مدرسه علاوه بر تاریخ و جغرافیا و زبان‌های خارجی، آموزش‌هایی نیز در زمینه حقوق و روابط بین‌الملل دریافت می‌کردند و با قوانین حقوقی و اداری جوامع دیگر آشنا می‌شدند. معلمان در حین این آشنایی، محصلان را با حکومت‌های مشروطه آشنا می‌ساختند و به مقایسه آن حکومت‌ها با حکومت ایران می‌پرداختند. محصلان در درس حقوق بین‌الملل و تاریخ با تاریخ جوامع اروپایی و تلاش آنها برای مشروطه کردن حکومت‌هایشان نیز آشنا می‌شدند. یکی از محصلان این مدرسه بیان می‌کند که «دکتر مرل به ما تاریخ را به زبان فرانسه درس می‌داد و انتخاب او از این جهت بود که گفتن تاریخ انقلاب و حوادث اروپا در قرن گذشته به زبان فارسی ممنوع بود و یافته شدن نوشته‌جات در این مواقع در نزد هر کس خطرناک به نظر می‌آمد و ممکن بود برای مدرسه خطرناک باشد» (مستوفی، ۱۳۸۶: ۱۲۰۱). تدریس در حقوق بین‌الملل به محصلان امکان می‌داد که با مفاهیمی چون قانون، حقوق اساسی، حقوق مدنی و نظام‌های مشروطه آشنا شوند و بدین ترتیب نوعی نگرش و گرایش سیاسی به حاکمیت سیاسی در محصلان این مدرسه شکل بگیرد. شواهد تاریخی نشان می‌دهد که «معلمان و فارغ‌التحصیلان این

مدرسه نقشی مهم در جریان مشروطیت ایفاء کردند... شاگردان این مدرسه در تحصن‌ها، جلسه‌ها و بحث‌های عمومی مشروطه‌خواهان شرکت می‌کردند و به تفسیر معنای مشروطیت پرداخته و از مزایای این نوع حکومت در ممالک دیگر بحث و گفتگو می‌کردند. بی‌راهه نیست که گفتگو در باره مشروطیت را برای اولین بار در مدرسه علوم سیاسی بدانیم، به طوری که مؤسسان این مدرسه از نویسندگان قانون اساسی مشروطیت در ایران بودند» (پهلوان، ۱۳۸۲: ۱۱۰). بدون تردید تدریس این دروس و محتوای جدید آنها سبب شد «تا بسیاری از دروس و مباحث مطروحه در این مدرسه به درون جامعه راه یابد» (مجد، ۱۳۵۷: ۸).

می‌توان گفت که مدرسه علوم سیاسی با مواد آموزشی خود و تربیت نیروی متخصص و همچنین ایجاد محفلی که در آن سیاست تدریس می‌شد، جریان نوگرایی ایران را سرعت بخشید و عمیق‌تر کرد. به طوری که ذکر شده، «این مدرسه در دوره‌هایی محل بحث و فعالیت سیاسی پرشور معلمان و دانشجویان آن بوده است» (اسکندری، ۱۳۷۲: ۵۰۵).

همچنین باید گفت حضور کنشگرانه مؤسسان، معلمان و محصلان مدرسه علوم سیاسی در کنار دیگر مدارس در انقلاب مشروطه، نشان از تأثیرگذاری این مدرسه در انقلاب مشروطه دارد. معلمان و محصلان مدرسه، نقشی مهم در انتشار شب‌نامه‌های انتقادی و توزیع آنها بین مردم، آگاه‌سازی توده‌های مردم از انواع حکومت‌ها و بیان مزایا و معایب آنها و اهمیت حکومت مشروطه، آشنا ساختن عامه مردم با مشروطه‌خواهی و مؤلفه‌های دولت مدرن چون قانون، مشروطیت، پارلمان، حقوق ملت و آزادی و در آخر، تشکیل انجمن‌های مخفی و گفتگو در باب لزوم مشروطیت داشته‌اند. ناظم‌الاسلام کرمانی که خود در تحولات مشروطه حضور داشت و شاهد عینی اتفاقات بود، مدرسه علوم سیاسی را کانون مشروطه‌خواهان متنفر از استبداد معرفی کرد و همراهی مؤسسان این مدرسه را با انقلاب، بسیار مهم و تأثیرگذار دانسته است و در این زمینه چنین گفته است که: «علت همراهی مشیرالدوله (میرزا نصرالله خان) با مشروطه برحسب عقیده نگارنده تأسیس مدرسه مبارکه سیاسی بود. پس از افتتاح مدرسه سیاسی و اقدام مشیرالدوله به ترقی آن مدرسه... هواخواهان حریت از اطراف عالم چشم به این دو نفر عالم انداخته و نجات اهل ایران را منحصر به اقدام این دو نفر دانسته و این دو نفر الحق کوتاهی نکردند. جمع شدن علما و فضلا در مدرسه سیاسی باعث شد که مشیرالدوله متنفر از استبداد همراه با ملت شود تا به مقصود رسید» (ناظم‌الاسلام کرمانی، ۱۳۷۷: ۵۳۶/۲). یکی از تأثیرات مهم مدرسه علوم سیاسی در پیدایش فکر و اندیشه مشروطه را باید در نظامنامه آموزشی و دروس تدریس‌شده این مدرسه دانست

که در آن کتابی با عنوان آداب مشروطیت تدریس می‌شد و چنگیز پهلوان در این زمینه می‌نویسد: «محمدعلی فروغی کتابی برای مدرسه تهیه کرد به نام حقوق اساسی یا آداب مشروطیت دول که نخستین متن درس در باره انواع حکومت و اصول دموکراسی مشروطه است و از این نظر دارای اهمیت خاص است» (پهلوان، ۱۳۷۰: ۴۴/۲-۴۳). احتشام‌السلطنه حضور فعال و عملی محصلان مدارس در بسط اندیشه‌های مشروطه که مدرسه علوم سیاسی نیز پیشرو آنها بوده را اینطور بیان می‌کند: «هر روز عصر در مدارس روزنامه‌ها به دست محصلان سپرده می‌شد و به وسیله ایشان در راه مدرسه به منزل برده می‌شد یا فروخته می‌شد... و خوانندگان از طریق خواندن این روزنامه به طور مستقیم در جریان وقایع سراسر جهان قرار می‌گرفتند» (احتشام‌السلطنه، ۱۳۶۹: ۳۲۹). حضور در انجمن‌های مخفی و نیمه‌مخفی از دیگر فعالیت‌های فکری معلمان و شاگردان مدارس بود و آبراهامیان می‌نویسد: «معلمان و شاگردان مدارس یکی از گروه‌هایی بودند که در این انجمن‌ها شرکت کرده و در باره موضوعات سیاسی و اجتماعی و چگونگی اداره مملکت به گفتگو و مباحثه می‌پرداختند» (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۱۰۱). در جریان عملی آغاز انقلاب مشروطه تا پیروزی معلمان، شاگردان و فارغ‌التحصیلان مدارس یکی از مهم‌ترین گروه‌هایی بودند که در کنار دیگر گروه‌ها چون اصناف، تجار، بازاریان، روحانیون و رهبران روشنفکر و مذهبی در تحصن‌ها، اعتراضات و تظاهرات شرکت کردند. حضور شاگردان مدارس از جمله شاگردان مدرسه علوم سیاسی از سوی رابیان نهضت مشروطه تأیید شده است. یحیی دولت‌آبادی در این مورد بیان می‌کند: «مدارس ملی هر یک غرفه مخصوص دارند و شاگردان مدارس همه با لباس‌های یک‌رنگ حاضر می‌شدند و سروده‌هایی می‌سرودند» (دولت‌آبادی، ۱۳۶۱: ۱۳۵). ناظم‌الاسلام کرمانی در مورد حضور عملی کادر مدارس در انقلاب مشروطه می‌نویسد: «شاگردان و معلمان مدارس به سخنرانی و گفتگو در باره نظام‌های مشروطه اروپایی می‌پرداختند، به طوری که سفارت را به یک مدرسه باز علوم سیاسی تبدیل کرده بودند» (ناظم‌الاسلام کرمانی، ۱۳۷۷: ۵۱۴). نکته مهم اینکه گرچه حضور معلمان و شاگردان مدارس از جمله مدرسه علوم سیاسی به لحاظ تعداد نسبت به گروه‌های دیگر کمتر بود، اما می‌توان گفت که حضور آنان جنبه کیفی بسیار تأثیرگذاری بر شکل‌گیری و سپس پیروزی انقلاب مشروطه داشت. آنها انتقال‌دهندگان و مفسران اصلی مفاهیم و خواسته‌های مشروطه‌خواهان بودند و نقشی مهم در آگاه‌سازی سطوح میانه و پائین جامعه در باره مزایای حکومت مشروطه داشتند. این گروه در تحصن‌ها تلاش می‌کردند تا مفاهیمی انتزاعی چون قانون، مشروطیت،

حکومت ملی، حقوق ملت و سایر مفاهیم جدید را به زبان ساده و قابل فهم به سایر گروه‌ها انتقال دهند. بدین ترتیب باید گفت که مدرسه علوم سیاسی و کادر مدیریتی و آموزشی آن با فعالیت‌ها و اقدامات فکری و عملی خود بر تحول ساختار سیاسی ایران از استبداد به مشروطه تأثیر گذاشته و در مشروطه شدن ایران نقشی برجسته ایفاء کردند.

د) تربیت کادر متخصص برای اداره کشور

مهم‌ترین رسالتی که مؤسسان و ایده‌پردازان مدرسه علوم سیاسی در مرامنامه تأسیس مدرسه بیان کرده‌اند؛ تربیت نیروی متخصص برای وزارت امور خارجه بوده است. اما با نگاهی به زندگینامه مؤسسان، معلمان و فارغ‌التحصیلان مدرسه روشن می‌شود که دانش‌آموختگان این مدرسه نه تنها در وزارت امور خارجه مصدر خدمت بودند، بلکه در سطوح مختلف کشوری، لشکری، اداری و دیوانی در رده‌های میانه و بالای جامعه مشغول به خدمت شدند و سمت‌های حساس کشور را در اختیار گرفته بودند. این مدرسه که با توجه به نیاز مبرم و شدید ایران برای تربیت نیروی متخصص در حوزه سیاست به‌ویژه سیاست خارجه و روابط بین‌الملل و تقویت رهبری دستگاه دیپلماسی کشور تأسیس شد، «توانست در طول ۲۸ سال فعالیت خود ۲۱۰ دانشجوی تربیت کند که بسیاری از ایشان در زمره بازیگران مهم عرصه سیاسی ایران معاصر درآمدند» (عاقلی؛ ۱۳۷۷: ۳۵۲). مظفرالدین شاه قاجار نیز هدف از تأسیس مدرسه علوم سیاسی را تربیت نیروی متخصص بیان کرده و گفته بود: «قصد مدرسه علوم سیاسی این است که برای ما مأمورینی عالم و ماهر تربیت کند تا در روابط با دول و ملل بدانیم چه می‌کنیم و چه می‌گوئیم» (روزنامه تربیت، سال ۱۳۱۷: شماره ۲). مستوفی در مورد کارکرد مدرسه علوم سیاسی در راستای تربیت نیروی‌های متخصص برای ترقی و توسعه ایران می‌نویسد: «فوز و فلاح هر ملت به علم و معرفت است. دوره ضرب کمانچه و زور طپانچه گذشت و ما خواب بودیم که آفتاب دلیل و برهان طالع و ساطع گشت. باید راست گفت و کج نشنید و به عین عنایت در اصول قوانین مقرره عالی دید و امروز که ایرانی و ایران و ملت با شهامت مسلمان می‌خواهد در عرض ملل و دول متمدن جا و محل خود را معین نماید، چاره همین است که از حرف‌های پلتیکی درست برآید، قدیم و جدید جهان را بداند و سلسله مراتب و روابط جهانیان را با یکدیگر مدنظر داشته باشد تا در کارها نماند و از خود بیگانگی آیه یأس نخواند و کیست که این دو کلمه را بفهمد مگر آن دانشمند بی‌غرض

که عمری در مشاغل مهمه و اعمال خطیر با مشکلات تصادف کند و رفع جمله را در تأسیس مدرسه سیاسی ببیند» (مستوفی، ۱۳۸۶: ۱۲۰۱).

ذکالملك پدر محمدعلی فروغی و صاحب روزنامه تربیت در مورد مأموریت مدرسه علوم سیاسی برای تربیت نیروی متخصص می نویسد: «آقای مشیرالدوله وزیر امور خارجه از قدم اول وزارت خود در صدد برآمد که برای وزارت خارجه و مأموریت لازم این اداره و سفارتها، اشخاص باعلم تربیت کند تا از عهده مهمات برآیند و کارهای راجع به خود را درست از روی صلاح و صرفه اداره نمایند. این قضیه سبب انشا و ابداع مدرسه مبارکه سیاسی شد» (روزنامه تربیت، سال ۱۳۱۷: شماره ۲). مدرسه علوم سیاسی در دوره اول آموزشی خود با توجه به رسالتی که بر دوشش گذاشته شد، دانش‌آموختگانی را روانه جامعه کرد که هر کدام بعدها متصدی مقام‌ها و سمت‌هایی مهم در کشور شدند و تعدادی از آنها عبارتند از «عبدالله مستوفی، میرزا اسحاق رهبر، میرزا صادق رهبر، میرزا صادق اعتلاء، میرزا محمود مقبل السلطنه، میرزا محمدعلی خان اویسی، میرزا باقر خان نظم‌الملک، میرزا محمودعلی احتشام همایون، مجتبی دولت‌آبادی، عبدالحمید اعظمی زنگنه، سید حسین فرهودی، فتح‌الله انتظامی، اسماعیل فلاح بردبار، سید علی شایگان، عباسقلی محمص، حسین شایسته، سید محمدباقر حجازی، حسن ستوده، محمود هوده، سید جواد احمدیان، احمد هوده، خلیل وافی و کریم سنجابی» (عاقلی، ۱۳۷۷: ۳۵۳-۳۵۲). فارغ‌التحصیلان مدرسه علوم سیاسی نه تنها در وزارت امور خارجه، بلکه در دیگر سازمان‌ها و نهادها مشغول به کار شدند، تعداد زیادی از آنها به مقامات قضایی و وکالت مجلس رسیدند، از جمله «دکتر علی سیاسی، دکتر کاظم صدر، سید رضی خان عمید، موسی گودرزی، محمود درّه، نعمت‌الله آتشی، دکتر موسی جوان، ابوتراب عرفان، یوسف شکرایی، محمدجعفر میرزا معزی، میراحمدیان، عبدالله خلیل ناجی و حسین سیاسی» (شریف، ۱۳۵۱: ۳۶-۴۱). دانش‌آموختگانی که به وزارت عدلیه رفتند، «از میان آنها کسانی به مقام دادستان کل یا رئیس تمیز، رئیس دیوان عالی یا محکمه انتظامی رسیده‌اند» (شریف، ۱۳۵۷: ۱۴). عبدالله مستوفی که خود دانش‌آموخته همین مدرسه بود، در مورد کارکرد مدرسه علوم سیاسی در حوزه تربیت نیروی متخصص، محصلان دوره اول مدرسه را جزو بهترین مفاخر سیاسی و فرهنگی کشور به‌شمار می‌آورد و آنها را چنین برمی‌شمرد: «علامه علی‌اکبر دهخدا، سید باقر کاظمی، میرزا محمدعلی خان احتشام، داوود خان، میرزا نقی خان عظیمی، میرزا اسدالله خان بهنام، میرزا جعفر خان پاک‌نظر، صادق اعتلاء، محمود ثقفی، علینقلی خان

علاءالسلطان، میرزا سید مهدی خان متین‌السلطنه، جلال‌الدین خان کیهان، میرزا اسحاق رهبر، میرزا علی محمد خان اویسی، سیف‌الله خان، دکتر علی‌اکبر سیاسی و عبدالله مستوفی» (مستوفی، ۱۳۸۶: ۷۹/۱-۷۰). یکی از ویژگی‌های مهم مدرسه علوم سیاسی در تربیت نیروی متخصص، وجه ملی آن بود که فرزندان ایران را بدون در نظر گرفتن تفاوت‌های دینی، مذهبی و قومی پذیرش و آموزش می‌داد. «در این مدرسه یک نفر زرتشتی به نام شاهرخ که پسر مرحوم ارباب کیخسرو بود تحصیل می‌کرد. همچنین دو نفر کلیمی به نام‌های شکرالله ربانی و فیض‌الله تحصیل کردند که اولی به استخدام وزارت دارایی و دومی به استخدام اداره کل گمرکات درآمد» (شریف، ۱۳۵۱: ۴۲-۴۱). بدین ترتیب باید گفت که تأسیس مدرسه علوم سیاسی، هر چند با هدف تربیت نیروی متخصص و آموزش‌دیده برای وزارت امور خارجه شکل گرفت، اما مؤسسان، معلمان و دانش‌آموختگان این مدرسه در مقام‌ها و سمت‌های گوناگون سیاسی از جمله سفیر، نماینده مجلس، نخست‌وزیر، پست‌های اداری، شرکتی، قضایی و نظامی مشغول به کار شدند و مصدر خدمات و فعالیت‌های فراوانی برای کشور شدند. به طور کلی، تأسیس مدرسه علوم سیاسی در آن اوضاع سنتی و پریشان ایران، اقدام بسیار مهم، سازنده و مثمر ثمره بود. در نتیجه می‌توان گفت که ورود فارغ‌التحصیلان این مدرسه به دستگاه اداری وزارت امور خارجه و سایر ادارات و وزارتخانه‌ها، نظام اداری و سیاسی ایران را از حالت سنتی خارج نمود و آن را به سوی نوگرایی هدایت کرد.

در جدول زیر تعدادی از برجسته‌ترین دانش‌آموختگان این مدرسه که در مقام‌ها و منصب‌های کلیدی مجری و مسئول بسیاری از فعالیت‌ها و اقدامات کشور بودند را به عنوان دستاورد مهم مدرسه علوم سیاسی در زمینه تربیت نیروی متخصص نشان می‌دهیم.

فهرست اسامی تعدادی از برجسته‌ترین دانش‌آموختگان مدرسه علوم سیاسی

نام افراد	نخست‌وزیر	نماینده مجلس	وزیر و کار در وزارتخانه	اشتغال در عدلیه	سفیر	استاندار	دیگر مقامات اداری و دولتی
علی منصور	#		#		#	#	#
علی سهیلی	#		#		#	#	#
انوشیروان سیهیدی			#		#		#
باقر کاظمی	#		#		#		#

#		#			#		احمد مراد
				#		#	عبدالحسین هژیر
#		#		#	#		ابوالقاسم نجم
#	#		#				عبدالله مستوفی
#	#			#	#		مجدعلی وارسته
#		#		#			محمود صلاحی
#	#				#		رضاعلی دیوان بیگی
#		#		#			حسین قدس نخعی
#	#			#	#		محمدعلی مجد (فطن السلطنه)
#			#	#			علی اصغر زرین کفش
#			#	#			عباسقلی گلشائیان
#			#	#			اسدالله بهنام
#		#		#			عبدالله انتظام
#				#			علی اکبر سیاسی
#				#			اسماعیل مرآت
#				#			علی اکبر دهخدا
#		#		#			غلامحسین فروهر
#		#		#			جواد عامری
#					#		باقر عظیمی
#				#	#		سید علی شایگان
#		#		#			علی قلی خان اردلان
#		#	#	#			احمد مقبلی
#		#		#			محمد سروری
#					#		مجتبی دولت آبادی
#				#	#		عبدالحمید اعظمی زنگنه
		#		#			مهدی قلی علوی

نتیجه‌گیری

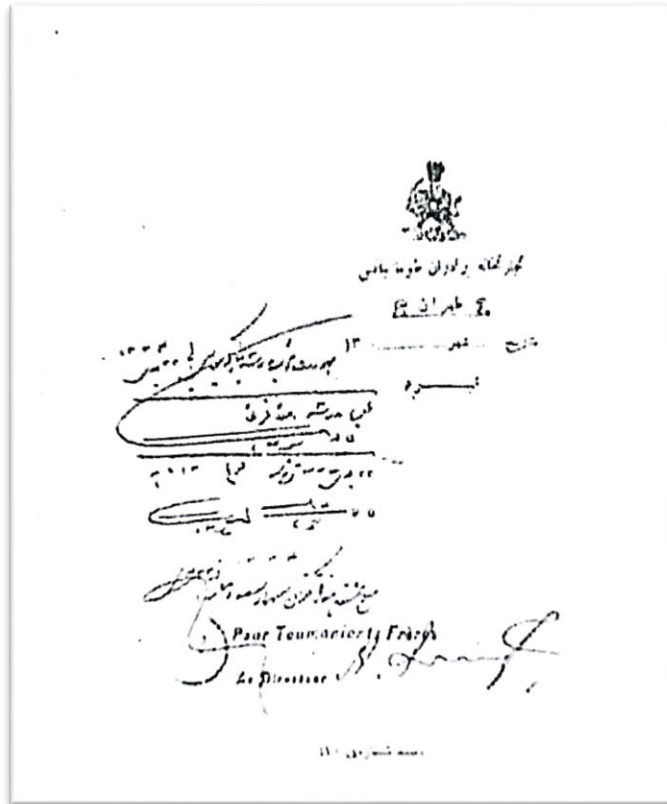
یکی از راهکارهای نوگرایان ایرانی بعد از آشنایی با تمدن غرب جهت جبران عقب‌ماندگی ایران، تأسیس مدارس به سبک اروپایی بود. این مسئله که بعد از ترور ناصرالدین شاه در جامعه ایران اوج گرفت، منجر به صنعت مدرسه‌سازی و مدرسه‌داری در ایران شد. مدارس برپا شده به سبک جدید به لحاظ فلسفه پیدایش، رسالت، ساختار اداری، شیوه‌های آموزشی، متون و برنامه‌های درسی و مرامنامه به کلی با مدارس سنتی ایران در قالب مکتبخانه و مدرسه‌های علمیه متفاوت بودند و این دو نوع مدرسه از دو آبشخور فکری و علمی گوناگون تغذیه می‌شدند. مدارس جدید در پاسخ به نیاز جامعه ایران برای اخذ علوم و فنون جدید به ویژه تربیت و آموزش نیروی متخصص از جمله در جنبه‌های گوناگون سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و علمی شکل گرفتند. مدرسه علوم سیاسی یکی از مهم‌ترین مدارسی بود که در پاسخ به نیاز دستگاه وزارت امور خارجه در سال ۱۲۷۸ ش. توسط میرزا نصرالله خان مشیرالدوله در تهران برای اصلاح ساختار ناکارآمد آن وزارتخانه و تربیت نیروی تحصیلکرده در مسائل علوم سیاسی، حقوق و روابط بین‌الملل تأسیس شد. این مدرسه به لحاظ اهداف، متون و دروس آموزشی، شیوه‌های تدریس، مرامنامه و فضای فیزیکی به سبک نوین مبتنی بر نظام‌های آموزشی غرب شکل گرفت. بر همین اساس، هر چند که هدف اولیه آن ترویج و آموزش مسائل سیاسی و روابط بین‌الملل بود، اما از درونش اندیشه‌ها و فعالیت‌های گوناگونی بالنده شد که توانست کارکردهای مهم و کلیدی برای جامعه ایران داشته باشد. در مورد کارکرد و نقش مدرسه علوم سیاسی در تحولات سیاسی و علمی جامعه ایران دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد، هر چند عده‌ای معتقدند که مدرسه علوم سیاسی به لحاظ فلسفی بر بنیاد یک اندیشه سیاسی شکل نگرفت و نتوانست اساس فلسفی محکمی در ایران طراحی کند. به هر روی مطالعات تاریخی نشان می‌دهد که مدرسه علوم سیاسی کارکردهای بسیار مهم برای جامعه ایران داشته است، از جمله اینکه کانون نظریه‌پردازی ایران برای تغییر وضع موجود و خلق و ابتکار تحولات عمده سیاسی و اجتماعی در سال‌های منتهی به انقلاب مشروطه محسوب می‌شد. بررسی و واکاوی شکل‌گیری ایده، روند پیروزی و سپس تثبیت انقلاب مشروطیت در ایران نشان می‌دهد که مدرسه علوم سیاسی مرکزی برای برنامه‌ریزی و ایده‌پردازی این انقلاب بود و مؤسسان، استادان، معلمان و محصلان این مدرسه، حضوری فعال، پررنگ و تأثیرگذار در انقلاب مشروطه داشته‌اند. دومین کارکرد این مدرسه که به لحاظ علمی و فرهنگی قابل اهمیت است و کمتر مورد توجه قرار گرفته، پایه‌گذاری و بسط

آموزش عالی و تخصصی در حوزه علوم انسانی در کشور است. این مدرسه اولین نهاد عالی و تخصصی ایران در سطح کارشناسی رشته علوم انسانی محسوب می‌شود و سنگ بنای دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران از این مدرسه نشات گرفته بود. سومین کارکرد مدرسه علوم سیاسی، سروسامان دادن به اوضاع آشفته، بی‌برنامه و سنتی دستگاه وزارت امور خارجه بود که بعد از تأسیس مدرسه، این وزارتخانه صاحب سبک نوین و نظم گردید و کارکردهای جدیدی را در عرصه بین‌الملل پیدا کرد. چهارمین کارکرد که در واقع هدف اولیه و شناخته‌شده مدرسه به شمار می‌آید، تربیت نیروی متخصص برای دستگاه وزارت امور خارجه و سایر نهادها بود، به طوری که فارغ‌التحصیلان و دانش‌آموختگان این مدرسه، افزون بر اشتغال در وزارت امور خارجه، در پست‌ها و منصب‌های سیاسی، فرهنگی، آموزشی، مدیریتی، اداری، لشکری و نظامی مشغول به کار شدند. باید گفت که مدرسه علوم سیاسی با پایه‌گذاری علم سیاست و حقوق مدرن به شکل آکادمیک و تخصصی در کشور و تربیت دانش‌آموختگان آشنا به اندیشه‌های جدید، زمینه و ساختار لازم را برای دگرگونی در اندیشه سیاسی سنتی حاکم بر ایران فراهم کرد. این مدرسه همچنین در انتقال مفاهیم و اندیشه‌های مدرن به ویژه اندیشه‌های سیاسی در ایران نقش تأثیرگذار و برجسته را ایفاء کرد.

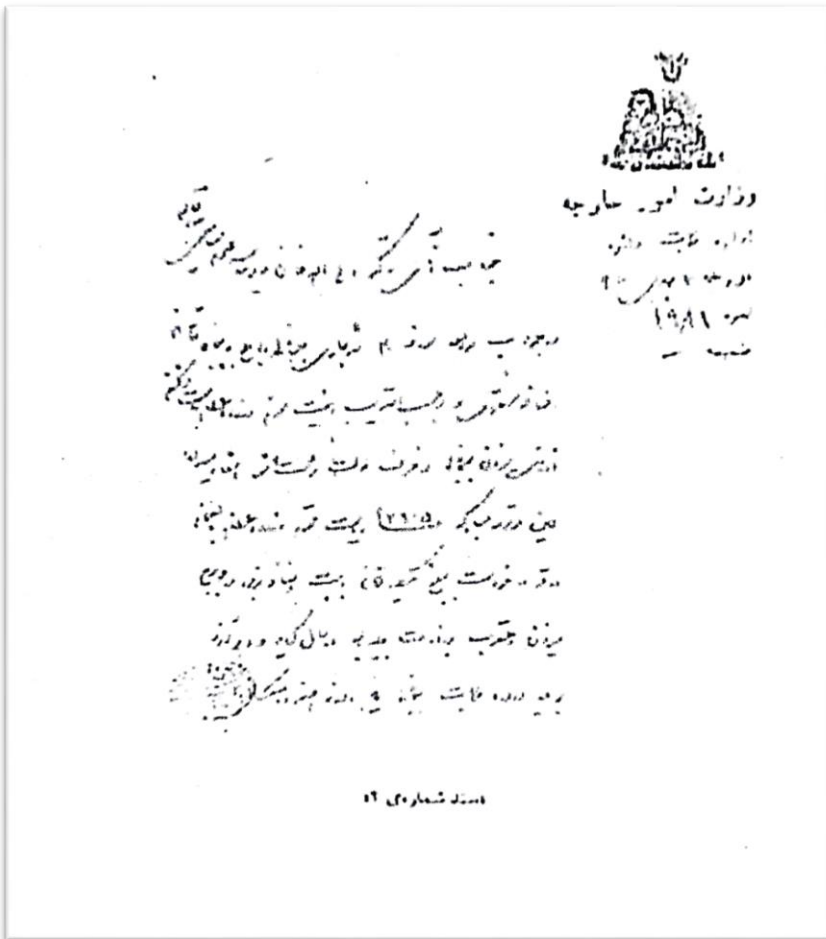


معلمان و استادان مدرسه علوم سیاسی

(منبع: کتاب درسی تاریخ ایران و جهان معاصر ۳، پایه دوازدهم انسانی، سال ۱۴۰۳)



صورت محاسبات مدرسه مبارکه سیاسی در تجارتخانه برادران طومانیانس
(منبع: چنگیز پهلوان، ۱۳۸۲، ریشه‌های تجدد، تهران: نشر قطره)



نامه وزارت امور خارجه به ولی‌اله خان مدیر مدرسه علوم سیاسی
راجع به مصوبه هیئت وزراء در مورد اضافه مقرری ایشان
(منبع: چنگیز پهلوان، ۱۳۸۲، ریشه‌های تجدد، تهران: نشر قطره)

منابع و مآخذ

فارسی

کتاب‌ها:

- آبراهامیان، یرواند، ۱۳۷۷، ایران بین دو انقلاب، ترجمه: ا. گل محمدی و م. ا. فتاحی، تهران: نشر نی.
- آدمیت، فریدون، ۱۳۸۷، ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، تهران: گستره.
- آدمیت، نهمورس، ۱۳۶۸، گشتی برگزیده، تهران: کتابسرا.
- آل داوود، علی، ۱۳۷۰، نامه‌های امیرکبیر، تهران: نشر تاریخ.
- اسکندری، ایرج، ۱۳۷۲، خاطرات، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- افضل‌الملک، غ. ح.، ۱۳۶۱، افضل‌التواریخ، ترجمه: منصوره اتحادیه و س. سعدوندیان، تهران: نشر تاریخ ایران.
- امین‌الدواله، میرزا علی خان، ۱۳۷۰، خاطرات، به کوشش: حافظ فرمانفرمائیان، تهران: امیرکبیر.
- امین، حسن، «یکصدمین سالگرد تأسیس مدرسه علوم سیاسی در ایران»، مجله اطلاعات سیاسی و اقتصادی، ۱۳۷۸، شماره ۱۴۹، صص. ۹۵-۹۱.
- احتشام‌السلطنه، میرزا محمود خان، ۱۳۶۹، خاطرات، به کوشش: سید مهدی موسوی، تهران: زوآر.
- پهلوان، چنگیز، ۱۳۸۲، ریشه‌های تجدد، تهران: قطره.
- تفرشی، مجید، «مدارس عالی حقوق و علوم سیاسی در ایران از ابتدا تا تأسیس دانشگاه تهران»، گنجینه اسناد، ۱۳۷۰، سال اول، شماره ۱، صص. ۸۱-۵۳.
- تکمیل‌همایون، ناصر، «مدرسه عالی سیاسی»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ۱۳۸۳، شماره ۶۳، صص. ۴۷-۴۴.
- رینگر، م، ۱۳۸۱، آموزش، دین و گفتمان اصلاح فرهنگی در دوران قاجار، ترجمه: م. حقیقت‌خواه، تهران: ققنوس.
- زرگری‌نژاد، غلامحسین و همکاران، ۱۳۹۷، تاریخ دانشگاه تهران، ج ۱، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- زیباکلام، صادق، ۱۳۹۲، سنت و مدرنیته؛ ریشه‌های علل ناکامی اصلاحات و نوسازی سیاسی در ایران عصر قاجار، تهران: روزنه.
- دولت‌آبادی، یحیی، ۱۳۶۱، حیات یحیی، تهران: فردوسی.
- شریف، علی‌اصغر، «فرمان تأسیس مدرسه علوم سیاسی»، نشریه مهنامه قضایی، ۱۳۵۷، شماره ۱۵۱، صص. ۲۴-۱۴.
- شمیم، علی‌اصغر، ۱۳۷۰، ایران در دوران سلطنت قاجار، تهران: علمی.
- شریف، علی‌اصغر، «معنویت مدرسه علوم سیاسی»، نشریه مهنامه قضایی، ۱۳۵۱، شماره ۷۵، صص. ۴۲-۳۸.
- فروغی، محمدعلی، ۱۳۵۳، مقالات، به کوشش: محمود فروغی و حبیب یغمایی، تهران: یغمایی.
- فراستخواه، مقصود، ۱۳۸۱، سرگذشت و سوانح دانشگاه در ایران، تهران: رسا.
- قاسمی‌پویا، اقبال، ۱۳۷۷، مدارس جدید در دوره قاجار، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

بررسی کارکردهای مدرسه علوم سیاسی در تحولات داخلی و خارجی ایران □ ۱۴۳

عاقلی، باقر، «مدرسه علوم سیاسی، مدرسه عالی حقوق و دانشکده حقوق و علوم سیاسی»، نشریه تاریخ معاصر ایران، ۱۳۷۷، شماره ۷، ۳۵۸-۳۴۷.

کسروی، احمد، ۱۳۵۶، تاریخ مشروطه، تهران: خوارزمی.

مراغه‌ای، زین‌العابدین، ۱۳۸۴، سیاحتنامه ابراهیم بیگ، به کوشش: م. ع. سپانلو، تهران: آگه.

مجد، محمدعلی، فطن‌السلطنه، ۱۳۵۷، گذشت زمان، تهران: [بی‌نا].

مستوفی، عبدالله، ۱۳۸۶، شرح زندگانی من یا تاریخ اداری اجتماعی دوران قاجار، تهران: نشر قومس.

ممتحن‌الدوله، میرزا مهدی خان، ۱۳۶۵، رجال وزارت امور خارجه در عصر ناصری و مظفری، به کوشش: ایرج افشار، تهران: اساطیر.

محبوبی اردکانی، حسین، ۱۳۵۴، تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران، جلد اول، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

ناطق، هما، ۱۳۸۰، کارنامه فرهنگی فرنگی در ایران، تهران: نشر نظر.

ناظم‌الاسلام کرمانی، محمد، ۱۳۷۷، تاریخ بیداری ایرانیان، تهران: امیرکبیر.

یغمایی، اقبال، ۱۳۴۹، وزیران علوم و معارف و فرهنگ ایران، تهران: نشر دانشگاهی.

نشریات:

روزنامه تربیت، سال ۱۳۱۵ق، شماره ۱۳۰
----- سال ۱۳۱۵ق، شماره ۱۳۷
----- سال ۱۳۱۷ق، شماره ۱۴۳.
روزنامه ثریا، سال ۱۳۱۶ق، شماره ۱.
مجله اطلاعات ماهانه، ۱۳۳۰، شماره ۹، سال ۴.

لاتین:

Menashri, David, 1992, Education, And the Making, of, Modern Iran, London: Comell University.

فرم اشتراک فصلنامه تاریخ روابط خارجی

خوانندگان محترم می‌توانند در صورت تمایل به اشتراک فصلنامه، فرم زیر را تکمیل نموده و به همراه فیش پرداخت حق اشتراک در بانک ملت، حساب شماره ۲۱۲۶۷۳۹۱۴۴ نزد شعبه انقلاب کد (۶۷۰۳۳) به نام خانم زهرا آهنی، به نشانی: اداره چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه واقع در تهران، خیابان شهید باهنر خیابان شهید آقایی، مرکز مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه ارسال نمایند.

نام و نام خانوادگی: تحصیلات:

شغل:

آدرس:

کدپستی / صندوق پستی:

تلفن: نمابر (فاکس):

نشریه مورد درخواست:

دفتر مرکزی: خیابان شهید باهنر، خیابان شهید آقایی، مرکز مطالعات سیاسی و بین‌المللی اداره چاپ و

انتشارات، تلفن: ۲۲۲۹۷۰۲۹ دورنگار: ۲۲۸۳۲۵۶۵

فروشگاه شماره ۱: تهران، میدان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین، پاساژ ناشران، طبقه همکف، پلاک ۱۶/۲۲

تلفن و فاکس: ۶۶۹۵۲۲۹۰، همراه فروشگاه: ۰۹۳۵۹۶۴۹۰۲۷

فروشگاه شماره ۲: تهران، خیابان شهید باهنر، خیابان شهید آقایی، جنب مرکز مطالعات سیاسی و

بین‌المللی وزارت امور خارجه، تلفن: ۲۲۸۰۲۶۶۲

